

انتشارات نسل جوان

والاثرین بندگان
شرح و تفسیر آیات عبدالرحمن

آية الله العظمى مكارم شیرازی

تهیه و تنظیم
ابوالقاسم علیان نژادی

تذکر

هرچند استاد معظم این مباحث را در تفسیر نمونه، جلد پانزدهم، ذیل آیات مورد بحث، و در کتاب اخلاق در قرآن، جلد دوم و سوم، مطرح نموده‌اند، ولی از آنجا که مباحث این کتاب دو ویژگی دارد، به صورت مستقل منتشر شد:

اولاً: بحث گسترده‌تر و شامل مطالب تازه‌ای است که در کتب مذکور نیامده است. ثانیاً، نیازهای عصر و زمان ما در آن لحاظ، و در قالب جدیدی ریخته شده است. امید است کام تشنگان اخلاق اسلامی را سیراب نموده و همچون مشعلی فروزان در مسیر سالکان الی‌الله باشد.

و از آنجا که محتوای این کتاب، سخنرانیهای استاد معظم در جلسات تفسیر قرآن در ماه مبارک رمضان بوده که توسط اینجانب از «گفتار» به «نوشتار» تبدیل گشته، ممکن است کاستی‌هایی داشته باشد؛ ضمن پوزش از خوانندگان محترم، تقاضا داریم موارد احتمالی را یادآوری نمایند تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد.

از تمام عزیزانی که در مراحل مختلف آماده سازی کتاب کمک کرده‌اند، تقدیر و تشکر می‌گردد و از خداوند بزرگ برای آنان موفقیت و سرفرازی و رسیدن به اوج قلّه ایمان و رستگاری مسئلت می‌داریم.

پروردگارا! همه ما آرزوی رسیدن به صفات برجسته «عباد الرحمن» را داریم، ما را در این راه موفق فرما! «آمین یا رب العالمین»

تقاضای ناشر

برای هر گونه پیشنهاد در مورد این کتاب با نشانی زیر
مکاتبه فرمایید.

قم - خیابان شهدا - انتشارات نسل جوان

فهرست مطالب

۱۱ مقدمه
۱۱ رمضان، ماه تعلیم و تربیت
۱۲ اخلاق اسلامی در قرآن
۱۳ اشاره‌ای به محتوای سوره فرقان
۱۴ عبادالرحمن در یک نگاه
۱۵ عبادالرحمن کیانند؟
۲۰ اسلام آیین خشونت یا رأفت
۲۲ الف- رأفت و رحمت اسلامی در قرآن مجید
۲۷ ب- رأفت و رحمت اسلامی در روایات
۳۴ ج- محبت و رحمت اسلامی در سیره پیشوایان دین
۳۶ اشکالات و ایرادات
۳۶ الف- قانون قصاص مظهر خشونت دینی!
۳۸ ب- ناسازگاری حدود اسلامی با رأفت و رحمت دینی
۴۳ ج- جنگ و رحمت اسلامی!
۴۵ د- جهاد ابتدائی نوعی خشونت!
۵۲ بلاها و مجازاتهای الهی هم رحمت است!

ویژگی‌های عبادالرحمن

- ۱- تواضع و فروتنی ۵۵
- تواضع در مشی، در آیات دیگر ۵۷
- چرا تواضع؟ ۵۸
- آثار تکبر در روایات ۶۳
- پیامدهای شوم تکبر ۶۴
- راههای درمان بیماری تکبر ۷۱
- نمونه‌ای از تواضع علی علیه السلام ۷۸
- تکبر و تواضع فردی و اجتماعی ۸۱
- ۲- مدارا کردن با مردم ۸۳
- مدارا در سایر آیات قرآن ۸۵
- مدارا در کلام معصومین ۸۷
- مدارات حضرت نوح و حضرت یونس! ۸۹
- سرانجام این دو پیامبر چه شد؟ ۹۰
- ۳- شب زنده‌داری! ۹۵
- نماز شب در روایات ۹۹
- فلسفه نماز شب ۱۰۲
- ۴- ترس از عذاب جهنم ۱۰۵
- فلسفه عذابها و مجازاتها ۱۰۸
- خوف و رجاء، دو بال برای پرواز ۱۱۱
- امید بیش از حد ممنوع! ۱۱۲
- پاسخ سؤال به بیانی دیگر ۱۱۳
- ماهیت جهنم! ۱۱۴
- تصویری دیگر از جهنم! ۱۱۷

- درهای جهنم ۱۱۸
- درهای بهشت ۱۲۱
- بهشت و جهنم آفریده شده است ۱۲۳
- بهشت و جهنم با اعمال ما تکمیل می‌شود! ۱۲۴
- خوف از خدا! ۱۲۸
- آثار و برکات ترس از خدا ۱۳۰
- ۵- تعادل در انفاق ۱۳۳**
- الف - جایگاه انفاق ۱۳۴
- ارکان انفاق ۱۳۷
- ۱- از چه چیز انفاق کنیم؟ ۱۳۷
- ۲- به چه کسانی کمک کنیم؟ ۱۳۸
- ۳- چه مقدار کمک کنیم؟ ۱۳۹
- ۴- چگونه انفاق کنیم؟ ۱۳۹
- آثار انفاق ۱۴۱
- ب - نه اسراف، نه اقتار، بلکه قوام در انفاق! ۱۴۱
- نمونه‌ای دیگر از آیات اعتدال در انفاق ۱۴۲
- اسراف در روایات ۱۴۵
- علی علیه السلام و اسراف کنندگان ۱۴۷
- ۶- پرهیز از شرک ۱۴۹**
- شرک و توحید ۱۵۲
- الف - سرچشمه شرک ۱۵۲
- ب - شرک در قرآن ۱۵۵
- ج - راز اهمّیت توحید ۱۵۷
- دنیا در نظر علی علیه السلام ۱۵۹
- قلب سلیم میوه یکتاپرستی ۱۶۰

- انواع شرک ۱۶۱
- شرک آشکار ۱۶۱
- شرک پنهان ۱۶۲
- ۱- توحید در عبادت ۱۶۲
- ۲- توحید در اطاعت ۱۶۲
- ۳- توحید در تأثیر ۱۶۳
- ۴- توحید حاکمیت ۱۶۴
- ۵- توحید مالکیت ۱۶۵
- ۶- توحید در قانونگذاری ۱۶۵
- علی علیه السلام نمونه‌ای از یک موحد تمام عیار ۱۶۶
- ۱- علی علیه السلام و هدیه شیبانه ۱۶۶
- ۲- آهن تفتیده! ۱۶۸
- ۷- احترام به خون انسان ۱۷۱
- نکته اول: تفاوتی بین خون مسلمان و غیر مسلمان نیست! ۱۷۱
- ۱- کفار ذمی ۱۷۲
- ۲- کفار مُغَاهِد ۱۷۲
- ۳- کفار مُهَادِن ۱۷۲
- ۴- کفار حربی ۱۷۳
- نکته دوم: ارزش انسان در اسلام ۱۷۳
- ارزش خون انسانها ۱۸۰
- ۱- یک انسان مساوی با تمام انسانها! ۱۸۰
- ۲- جزای سخت خون ریزان! ۱۸۱
- ۳- شرایط سخت اعدام! ۱۸۲
- ۴- دیه‌های سنگین ۱۸۲
- ۵- جنین هم دیه دارد! ۱۸۳
- ۶- جسد مردگان نیز دیه دارد! ۱۸۴

- ۱۸۷ ۸- پاکدامنی
- ۱۸۸ پیشگیری مقدم بر درمان است!
- ۱۹۱ عبدالرحمن و آلودگی به بی‌عفتی!
- ۱۹۲ اهمّیت مبارزه با اعمال منافی عفت در اسلام
- ۱۹۲ الف- پاکان با ناپاکان ازدواج نمی‌کنند!
- ۱۹۴ ب- پیامدهای شدید زنا در دنیا و آخرت
- ۱۹۵ ج- رضاع از شیر زانیه ممنوع!
- ۱۹۷ حفظ پاکدامنی در شرایط فعلی
- ۲۰۰ عذاب مضاعف یعنی چه؟
- ۲۰۱ بازگشت و توبه
- ۲۰۳ اقسام توبه
- ۲۰۵ تبدیل گناهان به ثواب و اطاعت!
- ۲۰۹ ۹- شاهد زور نیستند!
- ۲۱۳ ۱۰- بی‌اعتنا به مجالس بیهوده
- ۲۱۳ برخورد با لغو در آیات دیگر
- ۲۱۵ لغو چیست؟
- ۲۲۱ ۱۱- گوش شنوا و چشم بینا
- ۲۲۳ زندگی معنوی و زندگی مادی
- ۲۲۶ انواع مردم در برخورد با آیات الهی
- ۲۲۹ ۱۲- پیوسته دعا می‌کنند
- ۲۳۱ جایگاه ویژه دعا در معارف دینی
- ۲۳۲ فلسفه اهمّیت دعا
- ۲۳۴ اسلام و تربیت فرزندان
- ۲۳۷ خانه، مدرسه، اجتماع

- ۱۳- امامت بر متّقین ۲۳۹
- نکاتی ظریف و لطیف ۲۳۹
- الف - تقارن دعا و عمل ۲۳۹
- ب - «امام المتّقین» افتخاری بزرگ! ۲۴۰
- ج - رهبری گروهی! ۲۴۰
- د - آیا آرزوی امام المتّقین شدن، بلند پروازی نیست؟ ۲۴۱
- ه - همّت بلند ۲۴۳
- ۱۴- صبر و بردباری ۲۴۷
- اهمّیت صبر در معارف دینی ۲۵۱
- حقیقت صبر و استقامت ۲۵۳
- فهرست آیات ۲۵۷
- فهرست روایات ۲۶۳
- فهرست اشعار ۲۶۹
- فهرست منابع ۲۷۱

مقدمه

رمضان، ماه تعلیم و تربیت

ماه مبارک رمضان، ماه ضیافت و میهمانی خداست. و بهترین پذیرایی خداوند مهربان در این ماه پربرکت، همان «قرآن مجید» است که در این ماه نازل شده و چه ضیافتی بالاتر از این که میزبان، برای میهمانان خویش کتابی فرو فرستد که تمام سعادت بشر در آن باشد، و سرچشمه جوشان تمام خیرات و خوبیهای آدمی گردد؛ به همین جهت، ماه رمضان، ماه «تعلیم و تربیت» نامیده شده است.

بدان جهت ماه تربیت است که روزه داران عزیز در پرتو روزه‌های سرشار از معنویت و نور و صفای این ماه عزیز، اراده خویش را تقویت و روح ایمان خود را مستحکم نموده و در سایه تقویت اراده و استحکام بخشیدن به ایمان خویشتن، مؤدب به آداب الهی می‌شوند.

و از آن روی ماه تعلیم است که در این لحظات و ساعات پرارزش، که حتی کارهای غیرارادی روزه دار، همچون نفس کشیدن، عبادت محسوب می‌شود، به تلاوت آیات نورانی کلام الله می‌پردازد و با تفکر و تعمق و غور در این اقیانوس بی‌پایان، دانستیهای فراوانی می‌آموزد و گوهرهای نابی را صید می‌کند. بدین جهت، در

روایات متعددی به تلاوت قرآن مخصوصاً در ماه مبارک رمضان توصیه شده، و فضیلت‌های فراوانی برای آن بیان گردیده است؛ تا آن جا که ثواب تلاوت یک آیه از این معجزه الهی در این ماه، برابر با تلاوت تمام قرآن در غیر ماه رمضان قرار داده شده است.^۱ و به این علت بهترین بحثها و گفتگوها در این ماه پربرکت، بحث تفسیر قرآن است.

چه زیباست که در این ماه عزیز، هر چه بیشتر با کتاب خدا آشنا شویم، و از آن، تا حدّ توان بهره بگیریم، و جزء میهمانهای حقیقی و واقعی پروردگار شویم؛ که اگر دل به قرآن دهیم و در محضرش زانو بزنیم، بی شک این نسخه شفابخش آلام ما را تسکین بخشیده، و دردهای مان را دوا نموده، و قلب و روحمان را آرام می‌کند.

اخلاق اسلامی در قرآن

بدون شک جهان دستخوش بحرانهای مختلفی است؛ بحرانهایی عمومی و فراگیری که اختصاص به کشور خاصی ندارد، بلکه تمام یا اکثر کشورهای دنیا را فرا گرفته است. بحرانهایی که اگر عقلای دنیا چاره‌ای برای مهار و حلّ آن نیندیشند، جهان را به آینده‌ای مبهم و نامعلوم و پراز یأس و ناامیدی سوق خواهد داد.

از جمله بحرانها، که به مراحل سخت‌تر و ترسناک‌تر از بحرانهای سیاسی و اقتصادی و نظامی عصر ماست، بحران اخلاقی است که نیازی به ذکر نمونه‌های آن نیست. چراکه شما هر روز با آن روبه‌رو بوده و از آن رنج می‌برید و بر همه لازم است برای حلّ آن اندیشه‌ای کنند. ما به عنوان گامی در جهت حلّ این بحران، به طرح «اخلاق اسلامی از دیدگاه قرآن مجید» پرداخته و آیاتی از سوره فرقان را موضوع بحث قرار می‌دهیم. آیات ۶۳ تا ۷۶ این سوره که به بیان صفات و ویژگیهای

چهارده گانه «عباد الرّحمن» می پردازد.

ما معتقدیم که بهترین تکیه گاه برای مهار و حلّ این بحران بزرگ، قرآن مجید است و اگر به این آیات چهارده گانه عمل شود بدون شک بحرانی به نام «بحران اخلاق» نخواهیم داشت.

اشاره‌ای به محتوای سوره فرقان

این سوره^۱ دارای هفتاد و هفت آیه است و می توان آن را به چهار قسمت تقسیم کرد:

بخشی از آیات آن، پیرامون اساسی ترین اصل از اصول عقاید، یعنی توحید، است. بخشی دیگری از آن، تبیین مسائلی از نبوت و پیامبری است. بخش سوم، انسان را به معاد و جهان پس از مرگ توجه داده و حقایقی از این اصل دینی را متذکر می گردد. و بالاخره بخش چهارم به «ویژگیهای بندگان خاصّ خداوند» می پردازد، و چهارده

۱. در روایتی از امام کاظم علیه السلام در باره فضیلت تلاوت این سوره مبارکه چنین می خوانیم:

مَنْ قَرَنَهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا وَ لَمْ يُحَاسِبْهُ وَ كَانَ مَتْرَلَهُ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى

کسی که هر شب سوره فرقان را تلاوت کند (خداوند سه فضیلت برایش قرار می دهد):

هرگز او را (به عذاب جهنم) مجازات نخواهد کرد و مورد محاسبه قرار نمی گیرد (بلکه در زمره کسانی خواهد بود که در یوم الحساب بدون حساب به بهشت خواهند رفت) و در فردوس اعلی (که بهترین نقطه بهشت است) ساکن خواهد شد. «تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۵»

البته روشن است که این همه ثواب و فضیلت برای کسانی که فقط این آیات را تلاوت می کنند، اما هرگز به مضمونش تفکر نمی کنند و به دستورات آن عمل نمی نمایند نیست، هر چند همواره آن را تلاوت نمایند؛ بلکه کسانی مشمول این روایت و امثال آن هستند که آیات این سوره را تلاوت نموده، و به دنبال آن به محتوای آن بیندیشند، و این تلاوت و اندیشه مقدمه عمل به دستورات مطرح شده در آن آیات باشد.

به تعبیر دیگر، کسانی بی حساب وارد بهشت می شوند و در بهترین نقطه آن سکنی می گزینند که پس از اعتقاد به اصول و فروع دین اسلام، متخلّق به ویژگیهای چهارده گانه عباد الرّحمن شوند. از خداوند بزرگ می طلبیم که این فوز عظیم را نصیب مان کند.

صفت از صفات ممتاز «عباد الرَّحْمَن» را بیان می‌کند. و در حقیقت فشرده‌ای است از اخلاق اسلامی، و مشعلی است فروزان فراسوی مشتاقان عبودیت و بندگی.

عباد الرَّحْمَن در یک نگاه

همانگونه که گذشت در آیات مورد بحث، چهارده صفت برای عباد الرحمن ذکر شده است؛ هر چند بعضی از مفسران تنها به دوازده ویژگی آن اشاره نموده و از دو مورد دیگر غفلت کرده‌اند. آن صفات و ویژگیها به شرح زیر است:

۱- تواضع و فروتنی. ۲- مدارا کردن با جاهلان و افراد نادان. ۳- عبادتهای شبانه، مخصوصاً نماز شب. ۴- ترس از خداوند و خوف از عذاب الهی. ۵- ترک افراط و تفریط در مسائل مختلف زندگی. ۶- دست شستن از هرگونه شرک. ۷- احترام به خون افراد بی گناه. ۸- ترک بی عفتی و آلوده نشدن به زنا. ۹- حاضر نشدن در مجالس آلوده و باطل. ۱۰- پرهیز از کارهای لغو و بیهوده. ۱۱- تحقیق و تفکر و اندیشه در کارها. ۱۲- توجه به تربیت اولاد و فرزندان. ۱۳- اسوه و الگوی دیگران بودن. ۱۴- صبر در مقابل مشکلات ناخوشایند زندگی.

ویژگیهای چهارده گانه فوق محور اصلی بحث ما در این کتاب خواهد بود. به امید آن که با شناخت این صفات و پی بردن به تفسیر صحیح و درست آن، و در نهایت تخلق به این صفات زیبا - که البته به آسانی ممکن نیست - همه ما جزء عباد الرَّحْمَن گردیم.^۱

۱. سؤال: انسانها چگونه می‌توانند متخلق به اخلاق الهی شوند، و صفاتی همچون صفات پروردگار داشته باشند، در حالی که می‌دانیم صفات او با صفات ما قابل مقایسه نیست؛ چرا که او دارای صفاتی نامحدود و نامتناهی می‌باشد و ما هر که باشیم و در هر حد و اندازه‌ای قرار بگیریم همه چیزمان محدود و متناهی است، چگونه محدود می‌تواند نامحدود را کسب کند؟ و هنگامی که هیچ شباهتی بین ما و او وجود ندارد، چگونه می‌توانیم متخلق به اخلاق الهی شویم؟

پاسخ: منظور این است که پرتوی از آن صفات نامحدود در وجود محدود ما به وجود آید. توضیح بیشتر این که، در بحث وحدت وجود، وحدت مفهومی صحیح و وحدت مصداقی باطل است؛ یعنی، خداوند

عباد الرَّحْمَنِ کیانند؟

قبل از پرداختن به ویژگیهای چهارده گانه عباد الرَّحْمَنِ، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که؛ منظور از عباد الرَّحْمَنِ چیست؟ و عباد الرَّحْمَنِ^۱ چه کسانی هستند؟ در پاسخ به این پرسش توجه به نکاتی لازم است:

۱- واژه «عباد الرَّحْمَنِ» در دو جای قرآن مجید آمده است، یکی در همین آیات سوره فرقان که موضوع بحث ماست، و دیگر در آیه شریفه ۱۹ سوره زخرف؛ در آن آیه می خوانیم:

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثَاءً

مشرکان، فرشتگانی که عباد الرَّحْمَنِ (بندگان خاص خدا) هستند را دختران خداوند قرار دادند!

خداوند متعال در این آیه، فرشتگان را عباد الرَّحْمَنِ خوانده است.

→ هستی دارد و ما هم هستی داریم، اما آن کجا و این کجا! هستی خداوند مستقل بالذات و ازلی و ابدی و نامتناهی است، اما هستی ما وابسته به هستی خداوند و محدود و متناهی است. ما در اصل هستی شبیه به خداوند هستیم؛ ولی بین هستی او و هستی ما تفاوت بسیاری وجود دارد. همانگونه که نور خورشید و نور شمع هر دو نور هستند ولی هرگز قابل مقایسه نمی باشند، آب اقیانوس و آب یک قطره چکان هر دو آب هستند، اما این کجا و آن کجا!

نتیجه این که منظور از تَخَلَّقَ به اخلاق الهی این است که پرتوی از صفات پروردگار را در وجود خود پیاده کنیم؛ اگر خداوند رحمان و رحیم است ما هم سعی کنیم در حدّ توان خویش رحمت عام و خاص داشته باشیم؛ اگر خداوند عالم است، ما هم در حدّ توان، پرتوی از علم خدا را در وجود خود به وجود آوریم. و این، اولین قدم سیر و سلوک الی الله و اولین ایستگاه مسیر تکامل است. و هر چه بیشتر صفات الهی را در خود پیاده کنیم، فاصله ما با پروردگار کمتر، و مقام و جایگاه ما در نزد حضرتش والاتر خواهد شد.

۱. به تعبیر علمای اصول فقه «تعلیق حکم بر وصف، مشعر بر علیّت است.» بنابراین، وقتی گفته می شود «عباد الرَّحْمَنِ» دارای چنین ویژگیهایی هستند، یعنی چون بنده هستند و بنده خدای رحمان می باشند به چنین صفات والایی دست یافته اند. به تعبیر دیگر، مدال عبودیتِ اَوْلَا، و مدال انتساب به خدای رحمان ثانیاً، باعث شده که این گروه خاص از انسانها، در بین تمام مردم ممتاز گردند. بنابراین، کسانی که مشتاق صعود به این قله رفیع هستند، باید از سکوی عبودیت خداوند رحمان پرواز را شروع کنند.

اگر دو آیه فوق را کنار هم بگذاریم، نتیجه جالبی می‌گیریم:
 «انسانهایی که ویژگیهای عبادالرّحمن را دارند هم‌مطراز فرشتگان خدا هستند»
 خوشا به حال کسانی که بتوانند با پیاده کردن این ویژگیها در روح و جان خویش،
 در صفّ فرشتگان پروردگار قرار گیرند.

۲- برای پی بردن به مفهوم عبادالرّحمن، درک معنای عبودیت و بندگی لازم است.
 و چه کسی بهتر از بندگان واقعی خداوند و کسانی که عبودیت و بندگی را با تمام
 وجود لمس کرده‌اند، می‌توانند به تفسیر این واژه بپردازند؟

بدین جهت به امامان معصوم روی می‌آوریم، و از آنها تفسیر این کلمه را می‌خواهیم.
 امام صادق (علیه السلام) - عبد واقعی خداوند - در حدیث جالبی به این پرسش پاسخ
 می‌دهد؛ حضرتش طبق این روایت بندگی و عبودیت را چنین تفسیر می‌کند:

الف - «أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مُلْكًا لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ
 مُلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ؛ (اولین نشانه
 عبودیت و بندگی آن است که) بنده در آنچه خداوند به او عطا فرموده است، خود را
 مالک چیزی نداند (و همواره مترنم به این شعر باشد: در حقیقت مالک اصلی
 خداست * این امانت چند روزی نزد ماست - و آن را باور کند) زیرا بندگان [واقعی
 خداوند] مالک چیزی نیستند، مال را متعلق به خداوند می‌دانند، و از آن در همان
 راهی که خداوند دستور داده استفاده می‌کنند.»

ب - «وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ (دومین علامت بندگی آن است که:) بنده خود را
 مدبّر خویش نداند (بلکه تنها تدبیر کننده امورش را خداوند عالم و قادر بدانند و
 باور کند که همه چیز به دست با قدرت او است).»

ج - «وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ؛ (نشانه سوم آن است که:)
 تمام عمرش مشغول اطاعت اوامر و نواهی پروردگارش باشد (و بجز او، دل
 مشغولی دیگری نداشته باشد).»

امام صادق علیه السلام پس از بیان این سه نشانه عبودیت و بندگی می فرماید:

«فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ!؛ این نخستین درجه پرهیزگاران است.»

یعنی، بندگی درجات بالاتر و والاتری هم دارد، که می توان با سعی و تلاش و عبادت و راز و نیاز به آن رسید.

۳- در آیات متعددی از قرآن مجید حقیقت عبودیت و بندگی بیان گشته، و صفات و نشانه های مختلف بندگان واقعی خداوند مطرح شده است که به سه نمونه آن اشاره می شود:

الف - در آیه ۴۲ سوره حجر می خوانیم:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ؛ (ای شیطان) تو هرگز بر بندگان من مسلط نخواهی شد!»

طبق این آیه شریفه یکی از نشانه های بندگی و عبودیت این است که بنده خدا مسخر شیطان نشود، و اجازه ندهد شیطان بر نفس او مسلط گردد. البته همانطور که در برخی از آیات قرآن مجید آمده، ممکن است شیطان بندگان خاص خدا را وسوسه کند و حتی آنها بر اثر وسوسه های شیطان لغزشی هم داشته باشند، ولی هرگز شیطان بر آنها مسلط نمی شود.

آنها که دوست دارند کارهای خیر انجام دهند و به عبادت و راز و نیاز پردازند، ولی موفق بر این کار نمی شوند، در حقیقت تحت سلطه شیطان هستند، و بندگان واقعی خدا نیستند! باید برای فرار از محدوده حکومت شیطان و وارد شدن به وادی رحمت و الطاف الهی تلاش کرد، که به یقین خداوند بندگانش را در رسیدن به این هدف کمک خواهد کرد.

ب - در آیات پایانی سوره فجر می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي *»

وَأَدْخَلِي جَنَّتِي؛ ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خوشنودی و هم او از تو خوشنود است. پس در سلک بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو!»

طبق این آیات شریفه، انسان زمانی به حقیقت عبودیت می‌رسد که مرحله «نفس اماره» و «نفس لّوامه» را با موفقیت پشت سر بگذارد، و به مقام شامخ «نفس مطمئنه» برسد؛ یعنی، به جایی برسد که بیمه الهی شود و شیطان راهی بر او نداشته، و روحش آرام گرفته باشد.^۱

ج- در آیه ۵۳ سوره اسراء سومین نشانه بندگی را چنین معرفی می‌کند:

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا؛ به بندگانم بگو: سخنی بگوید که بهترین باشد؛ چرا که شیطان (به وسیله سخنان ناموزون) میان آنها فتنه و فساد می‌کند؛ همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است!»

کنترل زبان از دیگر نشانه‌های بنده واقعی خداست؛ بنابراین، کسانی در صف بندگان خداوند جای دارند که توانایی کنترل زبان خویش را داشته باشند و از سخنان ناموزون پرهیز کنند.

۴- «رحمان» از صفات خداوند متعال است، همانگونه که «رحیم» نیز از صفات اوست. مفسران تفاوت‌های مختلفی برای این دو ذکر کرده‌اند؛ اما معروفترین فرق این است که؛ رحمان رحمت عامه پروردگار مهربان است که شامل تمام انسانها -

۱. از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که نفس انسان دارای سه مرحله است:

الف - «نفس اماره» یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت می‌کند، و شهوات و فجور را در برابر او زینت می‌دهد.

ب - «نفس لّوامه» روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصنوعیت نیافته، و گاه لغزش پیدا می‌کند.

ج - «نفس مطمئنه» که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مرحله اطمینان رسیده، و نفس سرکش را رام کرده، و به آسانی لغزش برای او امکان‌پذیر نیست (شرح بیشتر پیرامون این سه مرحله را در تفسیر نمونه، جلد ۲۵، صفحه ۲۸۱ به بعد مطالعه فرمایید).

صرف نظر از عقائد و باورهایشان - می‌گردد؛ ولی رحیم، رحمت خاصه اوست که همه انسانها را در بر نمی‌گیرد.

رحمانیت خداوند ایجاب می‌کند که باران بر همه بیارد، و خورشید تمام جهان را روشن کند، و اکسیژن در اختیار همگان قرار گیرد، مؤمن باشند یا کافر، گناهکار باشند یا مطیع، معتقد به دین اسلام باشند یا ادیان دیگر، دینی را پذیرفته باشند یا به هیچ دینی معتقد نباشند.

اما صفت رحیمیت خداوند تنها مؤمنان را تحت پوشش قرار می‌دهد، و شامل غیر مؤمنان نمی‌گردد. این صفت در دنیا فقط شامل مؤمنان می‌شود، ولی در آخرت تمام رحمت خداوند از این قسم است، و آن جهان تنها میدان رحمت خاصه مالک روز جزاست.

تفسیری که در بالا آمد در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است؛ طبق این روایت، امام ششم شیعیان جهان می‌فرمایند:

الرَّحْمَنُ اسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ وَالرَّحِيمُ اسْمٌ عَامٌّ بِصِفَةِ خَاصَّةٍ

رحمان اسم خاص است، اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا، ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می‌گیرد)، ولی رحیم اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می‌شود، اما اشاره به رحمت ویژه مؤمنان دارد).^۱

یعنی «رحمان» تنها شایسته خداوند است و هیچ کس نمی‌تواند این نام را بر خود نهد همانگونه که نمی‌تواند نام «الله» را برای خویش انتخاب کند؛ بدین جهت کسانی که اشتیاق دارند این نامها را انتخاب کنند باید کلمه «عبد» را به ابتدای آن اضافه کنند (عبدالله، عبدالرحمن) و سپس خود را به آن نام معرفی کنند. بنابراین اسم رحمان مختص ذات پروردگار است؛ ولی مضمون و معنای آن شامل تمام انسانها می‌شود و

۱. مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۲۱ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد اول، صفحه ۲۳).

اختصاص به گروه خاصی ندارد.

اما «رحیم» اسم عامی است و هر کس می‌تواند آن را برای خویش انتخاب نماید، ولی مضمون و محتوای آن عام و فراگیر نیست و تنها عده‌ای خاص از انسانها را شامل می‌شود.

خلاصه این که برخی از رحمت‌های خداوند فراگیر است و همه انسانها را در بر می‌گیرد و برخی دیگر اختصاص به انسانهای ویژه و برگزیده، یعنی مؤمنان، دارد. اکنون که بحث ما به «لطف و رحمت پروردگار» رسید، مناسب است به این اتهام و برچسب دشمنان اسلام که آیین ما را «دین خشونت» معرفی می‌کنند! نیز پاسخ گفته شود و با سیری در آیات قرآن و احادیث معصومان علیهم‌السلام و سیره و روش آن بزرگواران، این حقیقت آفتابی و روشن گردد که اسلام از خشونت بیزار، و دین رأفت و رحمت و محبت است.

اسلام آیین خشونت یا رأفت

دشمنان لجوج و عنود اسلام هنگامی که این دین الهی را مانع بزرگی بر سر راه منافع خویش - و به تعبیر دقیقتر مطامع خویش - یافتند، در فکر مبارزه و مقابله با آن افتادند، و برای رسیدن به اهداف خویش از هر وسیله و ابزاری سود جستند. این مبارزه، از اولین روزهای پیدایش اسلام آغاز و هم اکنون نیز ادامه دارد، و در آینده هم ادامه خواهد داشت؛ بلکه این مبارزه در عصر و زمان ما، مخصوصاً از سوی غربیها و در رأس آنها آمریکای پلید و جنایتکار، جزء برنامه اصلی آنها می‌باشد.^۱ از جمله

۱. هر چند گاهی تظاهر به برخی از احکام اسلام می‌کنند، و حتی در ماه مبارک رمضان برای شخصیت‌های اسلامی ضیافت افطار تهیه می‌بینند! ولی امروزه این عوامفریبی‌ها بر همگان روشن شده و همه مسلمانان می‌دانند که آنها با تمام قوت و قدرت برای از بین بردن اسلام عزیز، که داروی منحصر به فرد تمام آلام و دردهای امروز و فردای بشر است، هم قسم شده‌اند.

ابزارهای نامقدس و ناجوانمردانه‌ای که مورد استفاده آنها قرار گرفته و می‌گیرد، برچسب خشونت است. آنها می‌گویند: «اسلام آئین خشونت و جنگ است!» - اسلام با روح لطیف بشر سازگار نیست! - اسلام حقوق بشر را نادیده می‌انگارد! و این تهمت‌های ناجوانمردانه را در سراسر جهان بر علیه اسلام ترویج می‌کنند. و با کمال تأسف باید اعتراف کنیم که اعمال برخی از مسلمانهای سطحی نگر - و به عبارت صحیحتر - برخی مسلمان نماها، نیز به تبلیغات مسموم آنها کمک می‌کند. از جمله می‌توان به گروه طالبان، که مظهر خشونت و بی‌رحمی و ظلم و ستم بودند، و به عنوان یک جمعیت اسلامی مدتی کوتاه حکومت افغانستان را غصب کردند، اشاره کرد. آری، این جمعیت کوچک خشن از خدای بی‌خبر، در مدت کوتاه حکومتشان جنایات عجیبی را به اسم اسلام مرتکب شدند و دشمنان ما از اعمال و جنایات آنها گزارشها و فیلمهایی تهیه کرده و به عنوان تصویری از اسلام در جهان پخش کردند! فیلمهایی که حاوی جنایاتی بس فجیع (مانند سر بریدن انسانها) بود، که دل هر انسانی را به درد می‌آورد. هر چند خوشبختانه اکثر مسلمانهای جهان از این مسلمان نماها اظهار انزجار و بیزارگی کردند، و اعمال و کردار آنها را ساخته و پرداخته ذهن ناتوان و عاجز آنها دانستند.

با توجه به این مطالب، لازم است این بحث به طور جدی پی‌گیری شود که آیا اسلام واقعاً آئین خشونت است، یا دین رحمت و رأفت و روابط دوستانه می‌باشد؟ برای پاسخ به این سؤال باید هم به سراغ قرآن مجید برویم، و سیری کوتاه در آیات نورانی این کتاب دست نخورده و محفوظ از تحریف داشته باشیم، و هم پای سخنان رهبران پاک و معصوم دینی بنشینیم، و هم نمونه‌هایی از برخوردهای اجتماعی و عملی آن بزرگواران را از دل تاریخ بیرون کشیده و با رفتارهای مدعیان تمدن در جهان غرب مقایسه نماییم، تا آفتاب حقیقت از پشت ابرهای تاریک پدیدار گردد.

الف - رأفت و رحمت اسلامی در قرآن مجید

با مطالعه‌ای اجمالی و تفکّر در برخی آیات قرآن مجید، به نمونه‌های فراوانی از رأفت و رحمت اسلامی در این کتاب آسمانی دست می‌یابیم، که به عنوان اصل اساسی معرفی شده است. به چند نمونه آن توجه کنید:

۱- در قرآن مجید یکصد و چهارده سوره وجود دارد، که یکصد و سیزده سوره آن با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که پیام آور رأفت و رحمت و محبت اسلامی می‌باشد، شروع شده و تنها یک سوره بدون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است^۱، که آن هم دلیل روشنی دارد:

سوره براءت اعلان جنگ و نبرد و بیزاری از دشمنان لجوج و عنود اسلام است که امیدی به هدایت و اصلاح آنها نیست؛ و روشن است که به هنگام جنگ با دشمن کینه‌توز، از رحمت و محبت سخن گفته نمی‌شود.

به عبارت دیگر، نسبت خشونت و رحمت در قرآن مجید بر این اساس، نسبت یک بر صد و چهارده است؛ یعنی اصل بر رحمت و رأفت است و خشونت یک استثناء می‌باشد!

آیا دینی که معجزه آن چنین کتابی است، آئین خشونت است!

۲- خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره «الرَّحْمَنِ» می‌فرماید:

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

آیا جزای نیکی جز نیکی است؟!!

این آیه شریفه، که سرشار از محبت و رحمت و دوستی است، به عنوان یک شعار اسلامی ما مسلمانان می‌باشد. اگر تعجب نکنید با مطالعه دیگر آیات قرآن در می‌یابیم

۱. جالب این‌که همان یک مورد هم در سوره دیگری از قرآن مجید جبران شده، چراکه در سوره نمل دو بار «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تکرار شده است.

که خداوند متعال نه تنها پاسخ نیکی را رفتار نیک می‌داند، بلکه به مسلمانان دستور می‌دهد در مقابل بدیها نیز به نیکی رفتار کنند، و پاسخ بدی را هم به نیکی بدهند! این مطلب در آیه شریفه ۹۶ سوره مؤمنون آمده است؛ می‌فرماید:

إِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ

بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه توصیف می‌کنند، آگاه‌تریم.

ای پیامبر! فریب خوردگان را - هر چند به تو بدی کرده‌اند - با عطف و محبت به سوی اسلام بازگردان، تا تسلیم تو شوند.

آیا دین و آئینی که منطق آن خشونت و تندی است، به پیامبر خویش سفارش می‌کند که حتی پاسخ بدیهای دیگران را با خوبی بدهد! یا چنین آئینی آئین محبت و عاطفه و رحمت و صفا و عطف و مهربانی است!

۳- آیه چهاردهم سوره جاثیه می‌فرماید:

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

(ای پیامبر ما!) به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به روز رستاخیز ندارند، مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دهند جزا دهد.

طبق این آیه شریفه، رحمت و عطف اسلامی اختصاص به مسلمانان و مؤمنان ندارد؛ بلکه خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد که با غیرمسلمان هم مهربان باشند.

آیا چنین آئینی آئین خشونت است!؟

در داستان عذاب قوم لوط می‌خوانیم که فرشتگان مأمور عذاب، به صورت انسانهایی ناشناس به سراغ حضرت ابراهیم عليه السلام رفتند. آنها مأمور بودند شهر قوم لوط را نابود کنند، بلکه کل شهر را به آسمان ببرند و آن را واژگون نمایند! حضرت ابراهیم مشغول تهیه غذا برای میهمانانش شد. غذا آماده و سفره گسترده شد، اما هیچ یک از

میهمانان دست به سمت غذا دراز نکردند! این مطلب در آن عصر و زمان، پیام خوشی نداشت؛ زیرا هنگامی که میهمان ناشناس دست به غذا نمی‌زد، صاحبخانه از شر او در امان نبود؛ اما اگر غذا می‌خورد و با صاحبخانه هم نمک می‌گردید، آرامش بیشتری اهل خانه را فرا می‌گرفت؛ بدین جهت، حضرت ابراهیم از این کار میهمانانش ناراحت شد و احساس خطر کرد، و علت این کار را پرسید. آنان در پاسخ گفتند: ناراحت نباش، ما مأموران پروردگارت هستیم، و برای انجام دو مأموریت به خدمت شما رسیده‌ایم:

نخست این که، به شما بشارت دهیم در این سنّ پیری و کهولت، خداوند فرزندی به نام اسحاق به شما عنایت خواهد کرد، و از نسل او پیامبرانی زاده خواهند شد. ابراهیم و همسرش از این خبر مسرّت‌آمیز و غیر منتظره غرق در شادی و شور و شمع شدند. دیگر این که، ما مأموریت داریم قوم لوط، که مردمی آلوده و گناهکار هستند، را نابود کنیم. این خبر - بر عکس خبر نخست - حضرت ابراهیم را غرق در ماتم و اندوه کرد. بدین جهت با مأموران پروردگار، جهت تأخیر یا تخفیف عذاب قوم لوط شروع به مذاکره و چانه زنی کرد، و با آنها در این رابطه به مجادله پرداخت!

پاسخ فرشتگان درباره این درخواست چنین بود:

يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ بِكَ وَ اِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ
مَرْدُوْدٍ^۱

ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده و به طور قطع عذاب الهی به سراغ آنها می‌آید و برگشت ندارد.

با این که قوم لوط آلوده‌ترین و کثیف‌ترین و ناپاک‌ترین اقوام و ملل پیشینیان بودند، اما عطف و رأفت حضرت ابراهیم شامل حال آنها گشت، و آن حضرت حاضر شد برای این مطلب از آبروی خویش نزد پرودگار مایه بگذارد، و برای آنها در

تأخیر یا تخفیف عذابشان شفاعت کند.

حقیقتاً سعه صدر حضرت ابراهیم بسیار زیاد و مثال زدنی است، و قرآن و اسلام ما ترویج کننده چنین رحمت و محبتی است.

آیا برچسب خشونت به چنین آئین سراسر رحمت و مهربانی و عطوفت، می چسبد؟ هرگز!

۴- یکی از معجزات پیامبر گرامی اسلام ﷺ «تألیف قلوب» است. در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می خوانیم:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتُّوا مِنْ
حَوْلِكَ

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و مهربان شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند.

طبق این آیه شریفه، عطوفت و مهربانی پیامبر رحمت، موجب جذب و جلب مردم به سمت آن حضرت شد، که آن هم از رحمت الهی سرچشمه گرفته بود. بدین جهت، در آیه ۶۳ سوره انفال می خوانیم:

لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ
بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

(ای پیامبر ما!) اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می کردی که میان دل‌های آنان الفت دهی موفق نمی شدی؛ ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد. او توانا و حکیم است.

ایجاد یک امت مسلمان پر قدرت از آن مردم عقب افتاده، و تبدیل دل‌های پراکنده و پر از کینه آنها، به قلبهایی متحد و مهربان، یک معجزه الهی بود.

بنابراین، اگر یکی از معجزات مهم پیامبر اسلام ﷺ را تألیف قلوب و جمع بین جمعیتی خشن و پر کینه، و ایجاد محبت و صفا و صمیمیت بین آنها بدانیم، سخن به گزافه نگفته ایم.

آیا آیینی که معجزه آن تألیف قلوب و مهربانی و رحمت و عطف است، آئین
خشونت است!

۵- خداوند مهربان در آیه شریفه ۲۰۸ سوره بقره می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی در آید و از گامهای شیطان
پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

طبق این آیه شریفه، صلح و آشتی برنامه اصلی اسلام است. و جالب این که قرآن
مجید کسانی که از صلح و آشتی دوری می‌کنند و آتش افروزی می‌نمایند، و طالب
درگیری و جنگ می‌باشند، پیرو شیطان معرفی می‌کند! یعنی صلح و آشتی کاری الهی
و رحمانی، و جنگ و آتش افروزی و خشونت، کاری شیطانی و اهریمنی است.

۶- آیاتی از قرآن مجید بیان کننده نشانه‌های عظمت پروردگار است - که در
حقیقت موضوع برهان نظم در مسأله خداشناسی است - در آیه شریفه ۲۱ سوره روم
می خوانیم:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ
مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان
آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این، نشانه‌هایی است برای
گروهی که تفکر می‌کنند.

ممکن است منظور از «بینکم» ارتباط بین زن و شوهر باشد؛ یعنی، خداوند بین زن و
شوهر مودت و رحمت قرار داد؛ ولی به احتمال قوی تر منظور ارتباط بین تمام
انسانهاست. طبق این احتمال، یکی از نشانه‌های خداوند این است که بین تمام انسانها
محبت و مودت و رحمت ایجاد کرده است.

آری، تألیف قلوب از آیات الهی است، به گونه‌ای که اگر این محبت اجتماعی وجود نداشت، زندگی دستجمعی امکان‌پذیر نبود.

ب - رأفت و رحمت اسلامی در روایات

این موضوع در روایات متعدد و فراوانی منعکس شده، که به عنوان نمونه به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱- امام صادق علیه السلام در روایت زیبایی چنین می‌فرماید:

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^۱

آیا دین جز محبت و رحمت چیز دیگری است؟! (سپس دلیل کلامش را این گونه بیان می‌کند: زیرا) خداوند متعال می‌فرماید: اگر خدا را دوست دارید از دستورات من (پیامبر صلی الله علیه و آله) اطاعت کنید تا محبوب خداوند شوید. یعنی انگیزه عمل به دستورات الهی، عشق و محبت به خداوند است.

۲- در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم:

الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ^۲

دین محبت است و محبت دین است.

گاه استدلال عقلی انگیزه انسان برای انجام کاری می‌شود؛ و گاه عشق و محبت، او را وادار به کاری می‌کند. آیا این دو انگیزه یکسان هستند؟
خداوند برای بقاء نسل بشر علاقه‌ای بین زن و مرد ایجاد کرد تا نسل بشر ادامه یابد؛ حال اگر قرار بود منطق و استدلال عقلی انگیزه انسان برای بقاء نسل باشد، مثل این که بگوید:

۱. میزان الحکمة، جلد دوم، باب ۶۶۶، حدیث ۳۲۵۷.

۲. نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۸۵، حدیث ۴۹.

«برای بقاء نسل باید ازدواج کرد و فرزندانی به وجود آورد و تمام زحمتهای ناراحتیهای آن را تحمّل کرد» یا بگوید: «چون در پیری و ناتوانی عصای دستی لازم دارم و کسی را می‌خواهم که مرا کمک کند و حمایت نماید، پس بناچار باید ازدواج کنم و فرزندانی داشته باشم.»

اگر واقعاً انگیزه انسان این امور بود، از هر ۱۰۰ نفر چند نفر حاضر به ازدواج و تحمّل سختیها و ناکامیها و مشکلات فراوان زندگی مشترک و بچه دار شدن می‌شدند؟ فکر نمی‌کنیم بیش از ۱۰ نفر آنها حاضر به چنین کاری می‌شدند.

اما جاذبه جنسی و عشق و محبت، انسانها را به سمت ازدواج - با همه مشکلاتش - سوق می‌دهد؛ به گونه‌ای که آنها عاشقانه تمام سختیها را به جان می‌خرند؛ بلکه تمام عمرشان را به پای فرزندان می‌ریزند تا نوزادشان کم‌کم بزرگ شود و راه رفتن بیاموزد، و سخن بگوید. آری، انگیزه عشق و محبت این قدرت و قوت عجیب و خیره‌کننده را دارد.

همین مطلب در مورد برنامه‌های دینی نیز صادق است و لهذا در روایات فوق بر عشق و محبت تأکید شده، نه بر راه پرسنگلاخ برهان منطقی و استدلالهای عقلی، تا آدمی زودتر به سر منزل مقصود برسد. اگر عاشق شدی خود به خود به سوی اطاعت الهی گام برمی‌داری، و مشکلات آن را به جان می‌خوری. اگر عاشق امام زمان شدی اطاعت او امرش و مبارزه با فساد و منکرات، کاری بس آسان خواهد بود. آری، عشق و محبت کارها را سهل می‌کند. آیا دین و آئینی که انگیزه حرکت پیروانش محبت و عشق است، و تمام دینش را محبت و عشق معرفی می‌کند، آئین خشونت است؟!

۳- رحمت و رأفت اسلامی بقدری وسیع و فراگیر است که در میدان جنگ نیز بروز و ظهور دارد؛ یعنی، اسلام آن قدر به محبت و عطف و رحمت اهمیت می‌دهد که حتی در کانون خشونت و تندی، پیروانش را نسبت به آن سفارش می‌کند! بدین جهت در روایاتی که پیرامون آداب جنگ بحث می‌کند، نکات جالبی در این زمینه به

چشم می خورد که به یک نمونه آن اکتفا می کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله تصمیم می گرفت سربازان اسلام را به سوی میدان جنگ روانه کند، آنها را فرا می خواند و جلسه ای تشکیل می داد و این نکات^۱ را به آنها گوشزد می کرد (به گونه ای که اگر سربازی از این آداب تخلف می کرد مورد مؤاخذه قرار می گرفت):

سَبِرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

به سوی میدان جنگ حرکت کنید، امانه از سر هوی و هوس، بلکه با نام و یاد خدا و برای رضای او و با نیتی پاک و خالی از هر گونه انگیزه غیر خدائی و بر طبق برنامه های اسلامی (که شرح آن می آید) عمل کنید:

«لَا تَغْلُوا»: در جنگ هرگز خیانت نکنید. این که منظور از این جمله چیست؟ سه

احتمال وجود دارد:

نخست این که، در تقسیم غنیمت های جنگی خیانت ننمایید. همانگونه که در برخی از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده که آنچه مربوطه به حکومت و رهبری است جدا شود و آنچه مربوط به رزمندگان است تقسیم شود و هر کس به آنچه حق اوست برسد و در غنیمت خیانت نشود.

احتمال دیگر این که، رزمندگان گذشته از غنائم جنگی، در سایر امور هم به همدیگر خیانت نکنند.

احتمال سوم این که، نه تنها به هم رزمندان، بلکه به دشمنان هم خیانت نکنید و با آنها جوانمردانه بجنگید.

«وَلَا تُمَثِّلُوا»: پس از این که دشمن را از پای در آوردید، به پیکر بی جان او هجوم

نیاورید و آن را مثلثه (قطعه قطعه) نکنید.

در برخی روایات به نقل از پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمده است که حتی اگر سگ درنده‌ای به شما حمله کرد و آن را از پای در آوردید، پس از کشتنش حقّ قطعه قطعه نمودن پیکرش را ندارید!^۱

«وَلَا تَعْدِرُوا»: اهل مکر و فریب و غدر و پیمان شکنی نباشید. اگر با دشمن از در صلح وارد شدید، و با او پیمان آتش بس امضا کردید، عهد و پیمانتان را محترم بشمرید، و آن را زیر پا ننهید. مسلمان کسی است که حتی نسبت به عهد و پیمانی که با دشمنانش می‌بندد وفادار باشد؛ بدین جهت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در عهدنامه مالک اشتر خطاب به آن فرمانده شجاع خویش می‌فرماید:

«اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خود وفادار باش، و آنچه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را بر سر پیمانان، بنه، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست، که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند.»^۲

«وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًّا وَلَا صَبِيًّا وَلَا امْرَأَةً»: به افراد ضعیف و ناتوان، که دخالتی در جنگ ندارند، حمله نکنید، و پیرمردهای ناتوان و بچه‌ها و زن‌ها را به قتل نرسانید.

«وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا»: و درختان را قطع نکنید، مگر که ناچار شوید!

انسان با مطالعه این قوانین متعالی و دستورات حساب شده و مترقی، به عظمت اسلام و گستره رحمت اسلامی پی می‌برد و انگشت حیرت به دهان می‌گیرد؛ چرا که رحمت اسلامی در کانون خشونت، حتی شامل درختان نیز می‌گردد؛ و لهذا پیامبر رحمة للعالمین به سربازان خویش دستور می‌دهد که هیچ درختی را در هنگام جنگ و نبرد قطع نکنند و به محیط زیست احترام بگذارند؛ مگر این که درخت یا درختانی

۱. بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۲۴۶ و ۲۵۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

مانع پیشروی سربازان اسلام و لشکریان قرآن باشد که در این صورت قطع آن از باب ضرورت - و البته به مقداری که ضرورت اقتضا می‌کند - مانعی ندارد. دستورات بعدی حضرت رسول ﷺ نشانگر اوج رأفت و رحمت اسلامی در میدان جنگ و نبرد است، توجه بفرمایید:

«وَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَدْنَى الْمُسْلِمِينَ أَوْ أَفْضَلِهِمْ نَظَرَ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَهُوَ جَارٍ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، فَإِنْ تَبِعَكُمْ فَأَخُوكُمْ فِي الدِّينِ وَإِنْ أَبِي فَأَبِلُغُوهُ مَأْمَنَهُ»: هر گاه یکی از لشکریان اسلام، چه برترین مقام باشد و چه پایین‌ترین سرباز، به یکی از دشمنان اسلام پناه داد، آن شخص در امان است؛ باید او را به پشت جبهه منتقل کنند و با صبر و حوصله و زبان خوش و سعه صدر، معارف اسلام و دستورات و احکام اسلامی را برایش بیان کنند، اگر اسلام را پذیرفت و به سلک مسلمانان وارد شد، او هم مسلمانی است همانند شما، و از تمام حقوق مسلمانان برخوردار خواهد شد؛ و اگر اسلام را نپذیرفت، یا مهلتی برای تفکر پیرامون دستورات اسلامی درخواست کرد، باید او را صحیح و سالم به کشورش بازگردانید، و به هیچ عنوان حق ندارید او را اذیت و آزار کنید.

البته انجام این دستورات کار سهل و آسانی نیست و سینه‌ای گشاده و ایمانی قوی می‌طلبد. بدین جهت پیامبر خدا ﷺ در پایان سخنرانی به سربازانش دستور می‌دهد که برای انجام این دستورات - که بیانگر اوج رأفت و رحمت اسلامی است - از خداوند بزرگ و قادر کمک بطلبند.

آیا دنیایی که دم از رعایت حقوق بشر می‌زند، و شعارهای بشر دوستانه‌اش گوش جهانیان را کر کرده، هیچ یک از این امور را در میدان جنگ رعایت می‌کند! در جنگ اسرائیل و فلسطین، نه تنها این امور رعایت نمی‌شود، بلکه این جنایتکاران بی رحم و سنگدل، خانه‌های مردم فلسطین را ویران، بیمارستانهای آنها را بر سر بیمارانش خراب، و مزارع را به آتش می‌کشند و درختان را نابود می‌نمایند و به کوچک و بزرگ،

پیر زن و پیر مرد ترحم نمی‌کنند؛ و با این حال، مدعیان حقوق بشر از آنها دفاع، و ما را متهم به خشونت می‌نمایند!

۴- رأفت و رحمت اسلامی نه تنها شامل تمام انسانها - با قطع نظر از کیش و آیین آنها - می‌شود، بلکه سایر موجودات و جانداران را نیز در بر می‌گیرد!
بر همین اساس در تعالیم اسلامی، روایاتی^۱ وجود دارد که پیرامون حقوق حیوانات سخن می‌گوید، به یک نمونه آن اشاره می‌کنیم تا هر چه بیشتر با گستره رحمت و محبت اسلامی آشنا شویم:

پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای چهار پایان شش حق بیان فرمود^۲ که باید صاحبان این حیوانات، این حقوق را محترم بشمارند، و آن را رعایت کنند:

«يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ»: هنگامی که به منزل می‌رسد، اول به سراغ آب و غذای حیوان برود و آن را سیراب کند و غذایش دهد؛ سپس به فکر تهیه غذای خودش باشد.

«وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ»: به هنگام سفر و در بین راه، هر جا به نهر آبی رسید، حیوان را به کنار آب ببرد (تا اگر تشنه بود آب بخورد).

«وَلَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا»: (اگر می‌خواهد حیوان با سرعت بیشتر حرکت کند) با تازیانه بر سر و صورتش نزند؛ زیرا حیوانات نیز به ذکر و تسبیح خداوند مشغول هستند، و سزاوار نیست بر سر و روی حیوانی که تسبیح خدا می‌گوید تازیانه زده شود.^۳

«وَلَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: بر پشت حیوان متوقف، سوار نگردد،

۱. روایاتی که در این زمینه وارد شده بسیار زیاد است، به گونه‌ای که فقط در کتاب و سائل الشیعه، جلد

هشتم، بیش از پنجاه باب در فصل «احکام الدواب» گردآوری شده است!

۲. و سائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۳۵.

۳. با استفاده از قرآن مجید، معتقدیم که تمام جهان هستی مشغول تسبیح و تقدیس پروردگار عالم است.

مگر در راه خدا (مثلاً در میدان جنگ که در آنجا سوار بودن بر حیوان در حال توقف هم اشکالی ندارد، چون اگر به خاطر رعایت حال حیوان پیاده شود، احتمال غافلگیری او توسط دشمن می‌رود).

«وَلَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا»: حیوانات هم قدرت و تحمل محدودی دارند، باید توانایی حیوان را در نظر بگیرد و بیش از توانش بر او حمل نکند.

«وَلَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ»: نه تنها در مورد بارکشی، بلکه در طی مسافتها و سفرها نیز باید مراعات حیوانات را نمود، و به اندازهٔ طاقت و تحملشان از آنها سواری گرفت.

این امور، دستورات ظریفی است که در دنیای امروز به آن عمل نمی‌شود و کسی به آن توجهی نمی‌کند بلکه بسیاری قدرت درک و تحلیل آن را ندارند؛ اما آیین رحمت‌گستر اسلام به تمام این ریزه‌کاریها توجه دارد و پیروانش را به آن دعوت می‌کند.

آیا چنین آیین مقدّسی، آیین خشونت است؟

۵- دعاهایی که در ماه مبارک رمضان بعد از نمازهای واجب خویش زمزمه می‌کنیم، و عطر آن تمام مساجد و مراکز عبادی مؤمنان را در سراسر جهان فرا گرفته، نشانه‌ای دیگر از رحمت و عطوفت اسلامی است که مسلمانان برای رفع مشکلات همهٔ انسانها (نه فقط مسلمانها) دست نیاز به سوی آن احد بی نیاز دراز می‌کنند. یک بار دیگر بخشی از این دعاها را مطالعه و بررسی کنیم:

اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورِ؛ خداوندا! بر تمام مردگان شادی و سرور

نازل کن!

اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ؛ خداوندا! تمام نیازمندان و محتاجان جامعهٔ انسانی را بی نیاز کن!

اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ؛ خداوندا! تمام گرسنگان جهان را سیر بگردان!

اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عَرْيَانٍ؛ خداوندا! همهٔ برهنگان عالم را بپوشان!

اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ؛ خداوندا! وام همهٔ وامداران جهان هستی را ادا کن!

اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَن كُلِّ مَكْرُوبٍ؛ خداوندا! گره از کار همه آندوهناکان باز فرما!
 اللَّهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيبٍ؛ خداوندا! تمام دور از وطنان را (سالم) به اوطانشان باز گردان!
 اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أَسِيرٍ؛ خداوندا! تمام اسیران را (در هر کجای دنیا هستند) آزاد فرما!
 اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ؛ خداوندا! همه بیماران را شفا ده!

حقیقتاً انسان از این رحمت اسلامی لذت می برد، و بر این سعه صدر مسلمین، آفرین می گوید، و از این که بیشترین دعاهای مسلمین جهانگیر و عام است و شامل تمام انسانهای نیازمند دعا، با هر نوع گرایش فکری می گردد، خوشوقت می شود. آیا این دعاهای جالب و عام و فراگیر، نشانه رحمت و عطف است اسلامی نیست؟! آیا هیچ انسان بی غرض و با انصافی به خود اجازه می دهد که چنین آیینی را آئین خشونت معرفی کند!

ج - محبت و رحمت اسلامی در سیره پیشوایان دین

سیره عملی، و رفتار و معاشرتهای اجتماعی بزرگان دینی و رهبران و پیشوایان اسلامی، مملوّ از رحمت و عطف و محبت با پیروان اسلام، بلکه با دشمنان اسلام است! به ذکر دو نمونه بسنده می شود:

۱- برخورد پیامبر ﷺ با دشمنانش پس از فتح مکه یک نمونه از این سیره عملی است؛ برخورد پیامبر ﷺ را بصورت فشرده نقل می کنیم، سپس آن را با برخورد غربیهای مدعی تمدن با دشمنانشان، پس از جنگ جهانی دوم مقایسه می نماییم:

پیامبر اسلام ﷺ سیزده سال قبل از هجرت به مدینه، در مکه مکرّمه بسیار آزار دید، به گونه ای که مکه یادآور آلام و مصیبتها و نامردمیها و مشکلات و گرفتاریهای فراوانی برای آن حضرت بود؛ چرا که سرسخت ترین دشمنان آن حضرت در مکه بودند؛ ولی هنگامی که سپاه اسلام مکه را فتح کرد و پیامبر ﷺ بر آن دشمنان لجوج و عنود، که منشأ تمام مصیبتها و مشکلات بودند پیروز شد، با یک جمله زیبا همه آنها را مشمول عفو و رحمت اسلامی قرار داد و خطاب به آنها فرمود:

«إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»^۱ تمام شما آزادید، به هر کجا مایلید بروید!»

حتی وقتی به حضرتش خبر دادند که یکی از سربازان پرچمی به دست گرفته و شعار انتقام جویی سر می دهد، حضرت ناراحت شد، و پرچم را از دست آن سرباز گرفت و به جای شعار انتقام، شعار صلح و دوستی سرداد:

«الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»^۲ امروز روز رحمت و محبت است!»

اما هنگامی که سربازان متفقین وارد پایتخت آلمان (برلین) شدند، قتل و عام عجیبی به راه انداختند، و مرتکب جنایات فراوان و بی شماری شدند، به عنوان نمونه، بیچهای شیرخوار قنداقه‌ای را به آسمان پرتاب کردند و در وسط زمین و آسمان با شلیک گلوله آنها را کشتند!

و اکنون نسل همان جانیان به دور از عاطفه، در فلسطین اشغالی هر روز جنایت تازه‌ای می آفرینند، جنایاتی که قلم از بیان آن شرم می کند، و گاه انسان طاقت دیدن و شنیدن آن را ندارد!

آیا ما اهل خشونتیم، یا این متمدّن نماهای بی تمدّن!

۲- نمونه دیگر، برخورد حضرت علی عليه السلام با قاتل خویش، عبدالرحمن بن ملجم مرادی، است.

آن حضرت به تبع دستورات دینی آنقدر رحیم و مهربان بود که حتی دشمنش و کسی که به قصد کشتن بر او شمشیر زده، نیز از رحمتش بی نصیب نگردید. بدین جهت مشاهده می کنیم که سفارش های آن امام رؤوف از لحظه دستگیری آن موجود پست آغاز می گردد و تا دم مرگ ادامه می یابد:

فرزند نام! قاتل من فقط این ملجم است، مبادا پس از من عده‌ای سودجو و فرصت طلب، شمشیرهایشان را از نیام برکشند، و به جان مردم بی گناه بیفتند، و خون آنها را به بهانه این که اینها با قاتل علی همدست بوده‌اند، بریزند و در لباس این شعار مقدّس به تصفیه

۱. بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۶.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲۰، صفحه ۲۸۲.

حسابهای شخصی خود بپردازند!

عزیزانم! از همین غذایی که برای من تهیه می‌کنید، به قاتلم نیز بدهید!

نور چشمانم! اگر من زنده ماندم خود می‌دانم با قاتلم چه کنم، و اگر به ملاقات خدا نائل شدم شما حق دارید قصاص کنید، ولی همانگونه که او یک ضربت شمشیر بر من وارد کرد، شما هم بیش از یک ضربت بر او نزنید!

فرزندان رسول خدا! پس از مرگ، بدنش را قطعه قطعه نکنید!

اینها سفارشات است که علی علیه السلام در بستر مرگ نسبت به قاتل خویش می‌کند. آیا در سراسر جهان و در طول تاریخ، هیچ یک از رؤسای کشورها را سراغ دارید که به نفع قاتل خویش این گونه سفارش کند!

آیا اسلامی که جانشین پیامبرش اینقدر رؤوف و مهربان است، آیین خشونت است!

اشکالات و ایرادات

پس از این که رحمت و رأفت اسلامی را در آیین آیات قرآن، و روایات معصومان علیهم السلام و سیره پیشوایان دین مطالعه کردیم، و با تمام وجود تصدیق نمودیم که دین مقدّس و هماهنگ با فطرت بشری اسلام، آیین محبت و رحمت است و نه آیین خشونت، لازم است به بررسی مسائلی که دستاویز دشمنان اسلام گشته و آنها را نشانه خشونت در اسلام می‌دانند، بپردازیم:

الف - قانون قصاص مظهر خشونت دینی!

چرا اسلام قانون قصاص را تصویب کرد؟

آیا قصاص نوعی خشونت نیست؟

آیا گرفتن جان یک انسان، هر چند گناهکار باشد، خشونت محسوب نمی‌شود؟

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات دقیقی لازم است که توجه به آن، شبهه را حل،

و اشکال را برطرف می‌کند:

اول - خداوند پس از بیان قانون قصاص در آیه ۱۷۸ سوره بقره، می‌فرماید:

«اگر قصاص نکنید، و جانی را مورد عفو و بخشش قرار دهید، بهتر است.»

یعنی قصاص واجب نیست، بلکه مستحب هم نمی‌باشد؛ اما برای جلوگیری از جنایت جنایتکاران و تکرار موارد مشابه، این حق به اولیاء مقتول داده شده، و آنها مجاز به این کار هستند؛ ولی قصاص نه واجب است و نه مستحب. (دقت فرمایید)

دوم - در آیه ۱۷۹ همان سوره، فلسفه قصاص را ادامه زندگی و حیات، و حمایت از زندگی زندگان بیان فرموده است، نه کینه و عداوت و انتقامجویی. اگر بر قاتل شروری که جان و مال و ناموس مردم در نظر او هیچ ارزش و احترامی ندارد، ترحم شود، و رحمت اسلامی او را فراگیرد، و او با سوء استفاده از این رحمت و رأفت، روز به روز به جنایات گسترده تری دست بزند، آیا این کار ترحم بر پلنگ تیز دندان و خیانت در حق گوسفندان نمی‌باشد! برخورد با اراذل و اوباش جامعه، که هیچ راه دیگری برای جلوگیری از شر آنها جز قصاص باقی نمانده، خشونت نمی‌باشد. بلکه مصداق روشن رحمت است، تا دیگران بتوانند با آرامش به زندگی خویش ادامه دهند.^۱

۱. علاوه بر دو نکته مذکور، خداوند متعال این حکم را خطاب به «اولی الالباب» بیان می‌کند؛ یعنی، مسأله قصاص یک مسأله احساساتی و انتقامجویی نیست، بلکه قانونی است که با تکیه بر عقل و درایت وضع شده، و یک حکم عقلانی و منطقی است. و صاحبان عقلهای سالم با اندیشه و تفکر تصدیق خواهند کرد که این قانون منشأ حیات اجتماعی و امنیت جامعه خواهد بود. تعبیر به «لعلکم تتقون» در پایان این آیه شریفه نیز تأکید دیگری بر مدعای ماست؛ زیرا معنای جمله مذکور این است که هدف از قصاص حفظ و حراست و نگهداری جامعه از آلودگیها و شرارتها و کینه توزی‌هاست. بنابراین، بند بند آیه قصاص نکته‌های جالب و پیامهای صلح و زندگی و محبت دارد، و به روشنی شهادت می‌دهد که قصاص مصداقی از مصداق خشونت نیست.

توجه به این نکته نیز جالب است که در سراسر قرآن مجید چهار بار کلمه «قصاص» تکرار شده است، در حالی که کلمه «رحمت» هفتاد و نه بار، و کلمه «رحمان» صد و شصت مرتبه، و کلمه «رحیم» صد و نود و هشت مرتبه، تکرار شده است! و اینها همه دلالت روشنی دارد که قصاص یک استثناء است و اصل بر رحمت و رأفت و عطف اسلامی است.

جالب است که صدای اعتراض مدعیان رأفت و رحمت، و منادیان حقوق بشر، به هنگام اجرای قصاص این انسانهای جنایتکار سراسر جهان را پر می‌کند؛ اما زمانی که دوستان جنایتکار آنها در فلسطین، افغانستان، بوسنی هرزگوین، چین، جنوب لبنان، عراق و دیگر نقاط دنیا هولناکترین جنایات را مرتکب می‌شوند، هیچ صدای اعتراضی از آنها بلند نمی‌شود. گویا همه آنها کر و کور و خواب هستند!

اگر انگشت دست بیماری فاسد گردد، و طیب حاذق و دلسوز تمام سعی خویش را برای درمان و بهبودی آن به کار گیرد، و موفق بر این کار نگردد، و چاره‌ای جز قطع آن برای حفظ سایر انگشتان و جلوگیری از سرایت بیماری به قسمت‌های دیگر بدن نداشته باشد، و آن را قطع کند، آیا چنین طبیعی خشونت طلب است! آیا مقتضای رحمت و عطف است این است که این عضو فاسد به حیات خود ادامه دهد و بتدریج سایر اعضای بدن را نیز فاسد کند، و حتی پیام‌آور مرگ برای تمام اعضای کشور تن باشد! آیا هیچ عقل و منطقی این نوع تفکر را می‌پسندد!

نتیجه این که، قصاص نوعی درمان است و برای جلوگیری از سرایت فساد به سایر اعضای جامعه، و حفظ امنیّت و ایمنی دیگر اعضا، ضروری و لازم است. و با این تحلیل، قانون قصاص نه تنها خشونت محسوب نمی‌شود، بلکه با توجه به مصلحت کلّ جامعه، شعبه‌ای از رحمت و رأفت الهی محسوب می‌گردد. (دقت کنید)

تصوّر نمی‌کنیم هیچ انسان عاقلی - هر چند تابع دین مقدّس اسلام نباشد - معتقد باشد که افراد شرور و قاتل و کسانیکه با قتل و غارت، امنیّت جامعه را به خطر می‌اندازند، و به هیچ کس رحم نمی‌کنند، و پایبند به هیچ اصلی از اصول دینی و انسانی نیستند، در جامعه آزادانه رفت و آمد کنند و مرتکب هر جنایتی شوند؛ بلکه تمام عقلاّی دنیا قصاص را به عنوان آخرین درمان این اعضا فاسد اجتماعی می‌پذیرند، و از آن استقبال می‌کنند.

ب - ناسازگاری حدود اسلامی با رأفت و رحمت دینی

از جمله اموری که بهانه‌گیران آن را دستاویز قرار داده‌اند، «حدود و تعزیرات»

اسلامی است. آنها می‌گویند:

آیا نواختن صد ضرب به تازیانه بر بدن شخص که مرتکب گناهی شده، خشونت نیست؟
آیا سنگسار کردن مرد یا زنی که بر اثر غلبه هوی و هوس، لحظه‌ای از جاده عفت خارج
گشته، با عطوفت اسلامی سازگار است؟

آیا بریدن دست و پاهای سارقان و دزدان، با رحمت دینی می‌سازد؟
چگونه حدود و تعزیرات اسلامی با رحمت و رأفت سازگاری دارد؟
آیا مجازاتهای غلیظ و شدید، نوعی خشونت محسوب نمی‌شود؟

پاسخ: نکته‌های ظریفی در گوشه و کنار احکام «حدود و تعزیرات» به چشم
می‌خورد که به ما در پاسخ این سؤالات کمک می‌کند و دقت و مطالعه آنها روشن
می‌سازد که حدود و تعزیرات نیز چشمه‌ای دیگر از رحمت و عطوفت اسلامی است -
هر چند ظاهر آن برای عده‌ای در برخورد اولیه خشونت‌آمیز به نظر می‌رسد.

الف - روایاتی در مورد فلسفه اجرای حدود و تعزیرات وجود دارد که مطالعه آنها
به ما بینش تازه‌ای در باره این مجازاتهای اسلامی می‌دهد. به دو نمونه آن توجه کنید:

۱- پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

«إِقَامَةُ حَدِّ خَيْرٌ مِنْ مَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ اجرای هر نوع حد یا تعزیری (به هر مقدار که باشد)

از بارش چهل شبانه روز باران بهتر است.»

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید حدود و تعزیرات در این روایت نبوی به باران
تشبیه شده و اجرای کمترین مقدار آن از چهل روز باران بهتر شمرده شده است؛
مفهوم این روایت این است که همانطور که باران، رحمت^۲ پروردگار است و خداوند
آن را بر اهل زمین نازل می‌کند و منتشر می‌نماید، حدود الهی نیز نوعی رحمت الهی
است. حقیقتاً اجرای مجازاتهای اسلامی همچون باران جامعه را شستشو می‌دهد و
اجتماع را از آلودگیها پاک می‌کند.

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۰۸.

۲. در آیه شریفه شانزدهم سوره کهف از باران به رحمت الهی تعبیر شده است.

به عنوان نمونه، اگر شخصی باعث سلب امنیت عمومی از جامعه شود و بر جان و مال و ناموس مردم هجوم برد، به گونه‌ای که رعب و وحشت قسمتی از جامعه را فراگیرد، محارب خواهد بود و اجرای حدّ محارب بر این شخص ضامن ثبات امنیت در جامعه است و همچون باران، رعب و وحشت و ناامنی حاصل از جنایات او را از فضای جامعه می‌شوید. کسانی که در یک جامعه اسلامی دست به تولید و پخش مواد مخدّر می‌زنند و با این جنایت بزرگ جوانان آن کشور را نابود می‌کنند و برای رسیدن به منافع و مطامع خویش کشور را به فساد می‌کشند، باید به عنوان مفسد فی الارض مجازات شوند. تا با دفع آفت، زمینه رشد فراهم گردد.

آیا حدود اسلامی که تشبیه به باران رحمت الهی شده، خشونت نامیده می‌شود! ما معتقدیم که چنین افراد و گروههایی که مستحقّ مجازات‌های اسلامی هستند، اگر مشمول این مجازات‌ها نشوند خداوند آنها را رها نخواهد کرد، و همان عوارض و ناملایماتی که سوغات کارهای فاسد آنها بوده، دامنگیر خود آنها خواهد شد.

۲- امام هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، در تفسیر آیه شریفه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۱ می‌فرماید:

لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ، وَ لَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا فَيُحْيُونَ الْعَدْلَ فَتُحْيِي
الْأَرْضَ لِإِحْيَاءِ الْعَدْلِ، وَ لِإِقَامَةِ الْحَدِّ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ
أَرْبَعِينَ صَبَاحًا^۲

منظور (فقط) این نیست که زمین‌های خشک را با بارانهای پر برکت زنده می‌کند، بلکه منظور این است که خداوند مردانی (بزرگ و مخلص و بلند همت را) مبعوث می‌کند، که آنها عدالت را در جهان زنده می‌کنند، و زمین بر اثر زنده شدن عدالت احیاء می‌گردد؛ و بدون شک اقامه و اجرای حدود و تعزیرات در روی زمین، پر منفعت‌تر است از این که چهل شبانه روز بر آن باران بیارد.

۱. سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۰۸، حدیث ۳.

توجه می‌کنید در این روایات، که فلسفه اجرای حدود را بیان می‌کند، سخنی از انتقام و خشونت و مانند آن نیست؛ بلکه سخن از محبت و رحمت و اقامه عدل و سیراب کردن جامعه اسلامی و مانند آن است.

ب - مطالعه چگونگی اثبات حدود شرعی، جلوه‌های دیگری از رحمت و رأفت اسلامی را در آئینه حدود و مجازاتهای اسلامی به نمایش می‌گذارد.

بسیاری از حدود با چهار شاهد، یا چهار بار اقرار ثابت می‌شود؛ بدین معنی که باید چهار نفر انسان عادل شهادت دهند فلان زن و مرد را در حال انجام عمل منافی عفت دیده‌اند، تا بتوان حد شرعی بر آنها جاری کرد.

آیا چنین امری امکان‌پذیر است! ما در روایات و کتابهای تاریخ، حتی یک مورد نیافتیم که عمل منافی عفت با شهادت شهود ثابت شده باشد، تا بر اساس آن، حد جاری شود. بنابراین، راه فوق عملاً بسته است و این خود نوعی رحمت اسلامی محسوب می‌شود، که شامل این نوع گنهکاران گردیده است.

راه دیگر، که اقرار خود گناهکار است، شرایط متعددی دارد. از جمله این که باید چهار بار اقرار کند، و هر اقرار در مجلس جداگانه‌ای باشد، به طوری که اگر در یک مجلس چهار بار اقرار کند، یک مرتبه محسوب می‌شود!^۱ علاوه بر این، اگر مجرم قبل از اثبات جرمش نزد حاکم شرع توبه کند، و از کار خود نادم و پشیمان گردد، و آثار ندامت و پشیمانی در افعال و کردارش ظاهر گردد، اجرای حد بر او مشکل است!^۲ این مطالب در روایات متعددی آمده که به یک نمونه آن اشاره می‌شود، تا شاهد رأفت و رحمت اسلامی جانشین حقیقی پیامبر ﷺ با مجرمی که با پای خویش به پشت میز محاکمه آمده بود، باشیم:

«زن آلوده‌ای خدمت حضرت علی علیه السلام رسید، و از آن حضرت خواست که با

۱. می‌توانید روایات مذکور را در جلد ۱۸ وسائل الشیعه، صفحه ۳۷۷ به بعد، مطالعه فرمایید.

۲. مرحوم شیخ حرّ عاملی این روایات را در جلد ۱۸ وسائل الشیعه، صفحه ۳۲۷ به بعد، نقل کرده است.

اجرای حدّ زنا بر وی، او را از آلودگی پاک کند؛ زیرا عذاب دنیا از مجازات مداوم و قطع نشدنی جهان آخرت آسان تر است! حضرت فرمود: برو، پس از وضع حمل بیا، تا تو را پاک کنم. زن رفت و پس از زایمان بازگشت و تقاضای خویش را تکرار کرد؛ حضرت پس از ردّ و بدل کردن سؤال های متعدد (تا شاید زن را منصرف کند و او را در آنچه می گوید به تردید بیندازد) فرمود: برو بچّه ات را شیر بده و پس از تمام شدن دوران شیرخوارگی اش بیا تا تو را پاک کنم. زن بازگشت و پس از دو سال برای بار سوم خدمت حضرت رسید و تقاضای خویش را تکرار کرد. حضرت بار دیگر سؤال های مختلفی مطرح کرد و زن پاسخ داد؛ حضرت در نهایت فرمود: برو بچّه ات را بزرگ کن، تا بتواند خودش را از خطرات روزانه حفظ کند، سپس نزد ما بیا تا تو را پاک کنیم. زن در حالی که اشک می ریخت بازگشت و...^۱

ملاحظه می کنید ثابت شدن جرمی که حدّ شرعی دارد سهل و ساده نیست، و تا زمانی که مجرم خود خواهان اجرای حد نباشد طبعاً نمی توان جرم وی را ثابت کرد، و این خود نشانگر رأفت اسلامی است.

اگر اسلام آیین خشونت باشد، آیا برای اثبات جرم این قدر سخت گیری می کند! ج - بر فرض که حدّی ثابت شود، و حاکم شرع تصمیم بر اجرای آن بگیرد، در چگونگی اجرای آن، به آداب و دستوراتی برخورد می کنیم که مشحون از رحمت و رأفت اسلامی است؛ به نمونه هایی از این آداب فهرست وار اشاره می کنیم:

- ۱ - در ابتدا و انتهای روزهای زمستانی، که هوا بسیار سرد است و تازیانه مجرم را آزار فراوان می دهد، نباید حد اجرا شود، بلکه باید در میانه روز که هوا گرم تر است اجرا گردد!
- ۲ - در فصل تابستان باید بر عکس عمل شود، در وسط روز که هوا بسیار گرم است حد اجرا نگردد! بلکه در پایان روز انجام شود.^۲

۱. وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۷۸، حدیث اوّل.

۲. وسائل الشّیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۱۵ به بعد.

۳- مجرم به هنگام دریافت تازیانه نباید خوابیده باشد، بلکه باید نشسته یا ایستاده باشد. زیرا ضربات تازیانه در این دو حالت آهسته‌تر نواخته می‌شود، و مجرم درد کمتری را تحمل می‌کند!^۱

۴- اگر مجرم بیمار است تا زمان بهبودی اش اجرای حد به تأخیر می‌افتد!^۲

۵- اگر باردار است تا زمان وضع حمل تأخیر می‌افتد!^۳

و دیگر آدابی^۴ که همگی نشانگر نهایت رأفت اسلامی حتی در حق یک انسان گنهکار است؛ مشروح آن در کتابهای فقهی آمده است.

توجه به نکات سه گانه فوق، یعنی فلسفه حدود، راههای اثبات مجازاتهای اسلامی، و آداب و اجرای حدود و تعزیرات، و اندیشه و تفکر در ظرایف و ریزه کاریهای موجود در آن، هر انسان منصف و به دور از پیشداوری را، وادار به اعتراف می‌نماید که: رأفت و رحمت اسلامی حتی در حدود و تعزیرات، که ظاهری خشونت‌آمیز دارد، موجود است. بدین جهت اجرای مجازاتهای اسلامی برای جامعه، بسیار بابرکت و منشأ خیرات فراوان خواهد بود. به گونه‌ای که برکات آن، از برکات بارانهای پی در پی چهل شبانه روز هم افزونتر است!

ج - جنگ و رحمت اسلامی!

چرا اسلام، که آن را آئین رحمت معرفی می‌کنید، جهاد را تشریح کرده و به مسلمانان اجازه می‌دهد به دیگران هجوم ببرند، و آنها را به قتل برسانند؟ آیا جنگ خشونت نیست؟ اگر خشونت است، چرا تجویز شده است؟

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۶۹، حدیث اول.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۲۰ به بعد.

۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۷۸ به بعد.

۴. مثل این که زدن شلاق به اعضاء خطر آفرین ممنوع شده است. این روایت در وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۶۹ به بعد ذکر شده است.

برای پاسخ به این سؤال، لازم است دیدگاه قرآن مجید را پیرامون جهاد به دست آوریم، تا معلوم شود که آیا جهاد اسلامی نوعی خشونت است یا با رحمت اسلامی سازگار می‌باشد؛ برای این منظور کافی است آیات ۶۰ و ۶۱ سوره انفال را مورد مطالعه قرار دهیم:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» - ای مسلمانان! هر نوع نیرو و توانی دارید (اعم از توانایی‌های اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی، اجتماعی و مانند آن) برای مقابله با دشمنان آماده سازید.

«تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» - امانه برای هجوم به دشمن و آغاز جنگ توسط شما، بلکه برای این که فکر جنگ را از سر دشمن خارج سازید، و با آمادگی بالای شما اندیشه جنگ در نطفه خفه شود.

در حقیقت اسلام می‌خواهد با ایجاد آمادگی عالی مسلمانان، ریشه جنگ را بخشکاند و زمینه درگیری و خونریزی را از بین ببرد؛ اسلام می‌گوید:

«قوی و نیرومند و پر قدرت باش، تا دشمن حتی فکر جنگ و حمله را در سر نپرواند»
 آیا چنین آئینی، آئین خشونت است؟
 در آیه بعد می‌خوانیم:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» - اگر دشمنی دست به حمله زد و با توان بالای نظامی شما روبه‌رو شد، و پرچم صلح را برافراشت، و تقاضای صلح و آشتی کرد، شما نیز از در صلح در آید و با آنها پیمان صلح ببندید. چرا که هدف اسلام درگیری و خشونت و جنگ و خونریزی نیست و اکنون که دشمن از کار خود پشیمان گشته و آماده صلح و آشتی است، جنگ را رها کنید و آتش بس را بپذیرید.

خلاصه این که، بینش اسلام در مورد جنگ، یک تفکر پیشگیرانه است و اگر مؤثر نشد و جنگ رخ داد، از هر فرصت مناسبی برای قطع جنگ بهره می‌جوید.

بدین جهت، اسلام به سربازانش اجازه آغاز هیچ جنگی را نداده، و در تمام جنگهای اسلامی گلوله اول را دشمن شلیک کرده است.

آیا این دیدگاه در مورد جهاد، آمیخته با خشونت است، یا نهایت رأفت و رحمت! در آیه شریفه ۱۹۴ سوره بقره نیز می خوانیم:

«فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» - یعنی، اولاً تنها در مقابل کسانی که به مقابله و مبارزه با شما اقدام می کنند، اجازه جنگ داده شده است؛ ثانیاً در هجوم بر آنها باید به اندازه ای که شرّ و ظلم آنها دفع می شود قناعت کنید و پا را فراتر نگذارید؛ و ثالثاً تقوا و خویشنداری را، حتی در میدان جنگ و خونریزی، از دست ندهید و بدانید که خداوند با تقوا پیشه گان است.

در حقیقت قانون جهاد اسلام چیزی است که همه عقلای جهان آن را قبول دارند، و به آن عمل می کنند. آیا هیچ عاقلی اجازه می دهد که انسان در مقابل هجوم دشمن تسلیم شود، تا مسلط بر جان و مال و ناموس او گردد؟ هرگز! بلکه تمام عقلاء همان منطق بازدارنده قرآن را توصیه می کنند.

د - جهاد ابتدائی نوعی خشونت!

سؤال: آنچه گفتید در مورد جهاد دفاعی اسلام صحیح و مورد قبول، و ما نیز معتقدیم که جهاد دفاعی خشونت محسوب نمی شود، بلکه هماهنگ با رحمت و رأفت اسلامی است؛ اما آیا جهاد ابتدایی که بدون حمله طرف مقابل انجام می شود، نیز هماهنگ با رحمت اسلامی است؟ و نوعی خشونت تلقی نمی گردد؟

پاسخ: اولاً برخی از محققان و اندیشمندان و مورخان اسلامی معقدند که در اسلام جهاد ابتدایی نداریم، و تمام جنگهای زمان پیامبر ﷺ در صدر اسلام جنبه دفاعی داشته است؛ یعنی، حمله از سوی دشمنان بوده و پیامبر ﷺ و مسلمانان به دفاع از خویش بر می خاستند.

مثلاً در «جنگ احزاب» که یکی از گسترده‌ترین نبردهای دشمنان اسلام علیه پیامبر ﷺ و مسلمانان بود، و کار بر خداپرستان سخت شد، آغازگر جنگ، مشرکان بودند. آنها از نقاط مختلف سرزمین حجاز، به فرماندهی مشرکان مکه به سمت مدینه حرکت کرده و آن شهر را محاصره نمودند. مسلمانان ناچار بودند از جان و مال و ناموس و عقاید خویش دفاع کنند. آیا هیچ عاقلی به خود اجازه می‌دهد که در مقابل دشمنان تادندان مسلح (که قصد داشتند پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان را به قتل برسانند و زنان و بچه‌های آنان را اسیر کنند و مدینه را ویران نمایند) ساکت بنشینند؟ آیا مقابله با آنها خشونت محسوب می‌شود؟

در «جنگ حنین» به پیامبر ﷺ خبر دادند که «قبیله هوزان» و برخی دیگر از مشرکان، قصد حمله بر مدینه، پایگاه اصلی مسلمانان، را دارند. پیامبر مسلمانان را برای دفاع از خود و آئینشان آماده کرد و جنگ حنین بدین شکل رخ داد.

در میان جنگ‌های صدر اسلام، شاید تصوّر شود «جنگ خیبر» جهاد ابتدایی بوده است؛ ولی مطالعه تاریخ نتیجه دیگری در اختیار ما می‌نهد، و روشن می‌کند که آن هم دفاعی بوده است؛ زیرا پیامبر ﷺ قصد داشت با این جهاد پاسخ دندان شکنی به کارشکنیها و توطئه‌ها و شیطنتهای آنها، که در بیشتر حوادث بطور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند، بدهد؛ علاوه بر این که، خیبر کانون فساد و فتنه محسوب می‌شد، و مسلمانان با حمله به آنجا قصد از بین بردن مرکز فتنه و فساد را داشتند. بنابراین، جنگ خیبر هم جهاد ابتدایی نبوده است.

همانگونه که «جنگ بدر» نیز چنین بود. در سال دوم هجرت، دو حادثه به نام جنگ بدر رخ داد، که یکی به «بدر صغری» و دیگری به «بدر کبری» معروف شد، و آغاز آن توسط دشمنان اسلام بود. به پیامبر اسلام ﷺ خبر رسید که عده‌ای از سران مشرکان مکه به اطراف مدینه آمده و شتران و گوسفندان و سایر اموال مسلمانان را به تاراج برده، در حال فرار به سوی مکه هستند. پیامبر ﷺ سربازان اسلام را به تعقیب آنها

فرستاد. سربازان، دشمن را تا سرزمین بدر تعقیب کردند، ولی از دست یافتن به دشمن ناامید شدند. این حادثه بدون درگیری پایان یافت، و به «بدر صغری» مشهور شد. جنگ «بدر کبری» که پس از چندی در همان سال رخ داد، در حقیقت پاسخی به همان تجاوز آشکار سران مکه بود و جهاد دفاعی محسوب می‌شد.

«فتح مکه» یکی از لشکرکشی‌های مهم پیامبر اسلام بود؛ اما اولاً، این لشکرکشی برای متلاشی کردن کانون دشمنان اسلام و مشرکان بود، که تمام مشکلات و نامایمات و جنگهای مسلمانان را از آنجا هدایت می‌کردند؛ و ثانیاً، در فتح مکه جنگی رخ نداد، و هنگامی که مشرکان سپاه عظیم و لشکر بزرگ مسلمانان را مشاهده کرده، و خود را در محاصره مسلمانان دیدند، بدون جنگ و درگیری تسلیم شدند. خلاصه این که، طبق عقیده این گروه از محققان و اندیشمندان و مورخان اسلامی، تمام جنگهای صدر اسلام جهاد دفاعی بوده و هیچ کدام از آنها جنبه جهاد ابتدایی نداشته است. آیاتی از قرآن مجید نیز اشاره بلکه دلالت بر مطلب فوق دارد؛ از جمله در آیه سیزدهم سوره توبه می‌خوانیم:

أَلَا تَتَّقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمْؤَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ
أَوَّلَ مَرَّةٍ

آیا شما با جمعیتی که به عهد و پیمان خویش وفا نمی‌کنند، و عهد شکنی می‌نمایند و تمام سعی و تلاش خویش را برای نابودی پیامبر ﷺ و تبعید او به کار می‌گیرند، و آغازگر جنگ علیه شما هستند، پیکار نمی‌کنید!

جمله «هُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» شاهد خوبی است بر این که جنگهای صدر اسلام جنبه دفاعی داشته و جهاد ابتدایی نبوده است.

آیه چهارم سوره توبه از دیگر آیاتی است که مطلب فوق را تأیید می‌کند؛ خداوند متعال پس از برائت و بیزاری از مشرکان و اعلان جنگ با آنها، گروهی را استثناء کرده و می‌فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید، و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضد شما تقویت ننمودند؛ پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمارید، زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.

تعبیراتی که در این آیه شریفه به کار رفته نشان می‌دهد که تا دشمنان اسلام پیمان شکنی نکنند، و با کسانی که با مسلمین مستقیماً در جنگ هستند همکاری نداشته باشند، و خلاصه احساس خطری از ناحیه آنها نشود، مسلمانان با آنها وارد جنگ نمی‌شوند. و در یک جمله، مسلمانان شروع کننده و آغازگر جنگ نخواهند بود.

علاوه بر دو آیه فوق، آیه ۶۱ سوره انفال، که شرح آن گذشت، نیز مؤید همین مطلب است. آیه مذکور به مسلمانان سفارش می‌کند دستی که برای صلح به سوی آنان دراز می‌شود را به گرمی بفشارند. مفهوم این مطلب آن است که اسلام به اقوام و ملل و کشورهایی که تمایل به جنگ ندارند حمله نمی‌کند و آنها را مورد هجوم قرار نمی‌دهد. خلاصه این که:

اولاً: طبق نظر برخی از محققان و اندیشمندان و مورخان اسلامی، جنگهای پیامبر اسلام ﷺ در صدر اسلام همگی جهاد دفاعی بوده و هیچ کدام جهاد ابتدایی به شمار نمی‌آید، و آیاتی از قرآن مجید نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

ثانیاً: از قرآن مجید سه نوع جهاد ابتدایی استفاده می‌شود که هماهنگ با عقل و سیره تمام عقلای جهان است، و هیچ تضاد و تنافی با رحمت و رأفت اسلامی ندارد: اول - جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه

آیه شریفه ۱۹۳ سوره بقره، به این نوع جهاد اشاره می‌کند؛ خداوند در این آیه می‌فرماید:

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

با آنها بیکار کنید؛ تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم) باقی نماند، و دین مخصوص خدا گردد.

طبق این آیه شریفه هر کجا فتنه‌ای برپا گردد و راهی برای از بین بردن آن جز جنگ نباشد، به ما اجازه داده شده برای رفع فتنه، دست به جهاد ابتدایی بزنیم. و همانطور که گفته شد این نوع جهاد ابتدایی مورد قبول عقلا و سایر ادیان و مذاهب عالم نیز می‌باشد، و سیره عقلا آن را تأیید می‌کند. که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- چند سال قبل که کشور مسلمان بوسنی و هرزه گوین مورد حمله وحشیانه صربهای ظالم قرار گرفت، و آنها به تخریب خانه‌ها و مساجد و مزارع و بیمارستانها و سایر مراکز این کشور اسلامی پرداختند، و از آن بدتر نسل کشی گسترده‌ای را آغاز کردند، اتحادیه‌ای در کشورهای اروپایی تشکیل شد تا درباره این فتنه چاره‌ای بیندیشند؛ آنها در نهایت به این نتیجه رسیدند که برای دفع این فتنه چاره‌ای جز تهاجم نظامی و درگیری با صربها ندارند؛ بدین منظور به آنها حمله کرده و فتنه را خاموش نمودند.

ما در اینجا به انگیزه‌های اتحادیه مذکور کاری نداریم (که امور معنوی و کمک به مسلمانان بوده، یا جلوگیری از مشکلاتی که در آینده دامنگیر خود آنها خواهد شد، یا امور دیگر) ولی به هر حال آنها این جهاد ابتدایی و هجوم نظامی را برای سرکوب فتنه صربها صحیح دانسته و انجام دادند، و بقیه عقلاى جهان نیز کار آنها را تأیید کردند.

۲- نمونه زنده‌تر، جنگی است که اخیراً در افغانستان رخ داد. ما شاهد بودیم که طالبان پس از تسلط بر این کشور شروع به کشت و سب و خشخاش نمود تا کشورهای همسایه و خاورمیانه و بلکه سراسر جهان را آلوده کند. علاوه بر آن، دست به جنایات بی‌سابقه‌ای در داخل افغانستان زد و برای مردم این کشور و سایر جهانیان تبدیل به یک فتنه خطرناک شد؛ در اینجا اگر برای ختم این غائله و دفع این فتنه، شورای امنیت سازمان بین‌الملل، نیرویی تشکیل می‌داد تا با حمله به افغانستان، مردم مظلوم آن کشور و همه مردم جهان را از شر طالبان نجات دهد، بدون شک کار پسندیده و مورد

قبول همهٔ عقلای جهان بود. و اگر مردم جهان در داستان افغانستان به آمریکا معترض بودند، برای این بود که کشور متجاوز با سابقهٔ بدی که از خود به جای گذاشته، جای هیچ حسن ظنی را باقی نگذاشته و مردم می‌دانند که او برای دفع فتنه پای به این سرزمین نهاده، بلکه به دنبال مطامع خویش می‌باشد.

به هر حال، جنگ و جهاد برای خاموش کردن فتنه، که از قرآن مجید استفاده می‌شود، امری مورد قبول و پذیرش تمام عقلا در سراسر جهان می‌باشد، و خشونت محسوب نمی‌شود.

دوم - جهاد با طاغیان و باغیان

هر گاه دو طایفه، یا دو گروه، یا دو کشور اسلامی، به جان هم بیفتند و با یکدیگر درگیر شوند، وظیفهٔ سایر مسلمین - طبق آنچه در قرآن مجید آمده^۱ - این است که اختلافات آنها را بر طرف نموده و صلح و آشتی را در بین آنها برقرار نمایند. و اگر یکی از آنها کوتاه نیامد، و دست از ظلم و تجاوز و تعدی برنداشت، و علی‌رغم آمادگی طرف مقابل برای صلح، همچنان به هجوم و یورش خود ادامه داد، از دیدگاه اسلام «باغی» شمرده می‌شود. در اینجا اسلام به مسلمانان اجازه می‌دهد که به جنگ «گروه باغی» بروند و با او جهاد ابتدایی کنند - هر چند او با ما کاری نداشته باشد و طرف درگیری ما نباشد.

اسلام نمی‌پسندد که گروهی بر گروه دیگر ظلم کنند و ما فقط نظاره‌گر باشیم. بلکه به ما دستور می‌دهد به یاری مظلوم بشتابیم.

بر همین اساس، ما معتقدیم که تمام کشورهای اسلامی، به هر شکل ممکن، باید به فلسطین مظلوم کمک کنند و شرّ اسرائیل غاصب و ظالم، که هر روز ظلم و جنایت تازه‌ای می‌آفریند، و عرصه را بر مسلمانان مظلوم آن دیار تنگ کرده، رفع نمایند. و گرنه بدون شک در پیشگاه خداوند مسؤوولیتی بس سنگین خواهند داشت.

۱. این دستور زیبا و انسانی در آیهٔ شریفهٔ نهم سورهٔ حجرات آمده است.

این نوع از جنگ، هر چند جهاد ابتدایی محسوب می‌شود ولی با هر منطق و عقل سلیمی سازگار است، و خشونت به شمار نمی‌آید. بلکه مقتضای رأفت و رحمت اسلامی نسبت به گروه مظلوم و تحت ستم می‌باشد.

سوم - جهاد برای کسب آزادی تبلیغ اسلام

اگر مسلمانان بخواهند از راه‌های منطقی، دین و آئین خویش را تبلیغ کنند، و آن را به غیر مسلمانان عرضه نمایند، ولی عده‌ای مزاحم آنها شوند، و مانع تبلیغات منطقی و صحیح آنها گردند، و برای این امر مقدّس مانع تراشی کنند، به گونه‌ای که قلم‌ها را بشکنند، زبانها را ببرند، و نفسها را در سینه خفه کنند، اسلام در این مورد نیز به پیروان خویش اجازه می‌دهد که برای از بین بردن این موانع و تبلیغ صحیح و منطقی آئین حق (نه تحمیل آن به زور و قدرت شمشیر) دست به جهاد ابتدایی بزنند، و بر دشمنان جاهل و نادان بتازند، و موانع را از سر راه بردارند.

اسلام، هنگامی که به ایران آمد، برای تحمیل عقیده بر ایرانیان پای به این سرزمین نهاد، بلکه برای رفع موانع نامعقولی که بر سر راه تبلیغات منطقی اسلام وجود داشت، با لشکریان ایران به مبارزه پرداخت؛ ولی پس از پیروزی بر لشکر ساسانیان، هرگز مردم را مجبور به پذیرش اسلام نکرد. بدین جهت سالها پس از فتح ایران توسط اسلام، برخی از آتشکده‌ها روشن بود و تعدادی از مردم بر کیش و آئین سابق خود باقی بودند، هر چند غالب مردم ایران، که افراد باهوشی بودند، دین اسلام را از صمیم دل پذیرفتند، و دستورات آن را به جان خریدند.

ساسانیان مانع اصلی تبلیغ اسلام در ایران بودند. اسلام با برداشتن این مانع بزرگ از سر راه مردم، زمینه پذیرش اسلام را توسط ایرانیان فراهم کرد. بدون شک این نوع از جهاد ابتدایی نیز مورد انکار عقلای جهان نمی‌باشد.

به طور کلی جهاد ابتدایی، که برای خاموش کردن آتش فتنه، و یا جلوگیری از

طغیان طاغیان و باغیان، و یا از بین بردن موانع تبلیغات اسلامی، صورت می‌گیرد، خشونت محسوب نمی‌شود بلکه عین رحمت و رأفت اسلامی است. از آنچه گفته شد بخوبی روشن می‌شود که اسلام، آئین رأفت و رحمت است و حتی برخی از دستورات دینی آن، که در ظاهر خشونت‌آمیز به نظر می‌رسد، (هرگاه اندکی پیرامون آن تفکر و اندیشه شود، روشن می‌گردد که) هیچ منافاتی با رحمت اسلامی ندارد. و آنان که به این آئین سراسر رحمت و رأفت، برچسب خشونت زده‌اند، یا انسانهای دورافتاده از تعالیم اسلامی هستند، یا دشمنان کینه توزی هستند که اسلام را مانع مطامع و منافع نامشروع خویش می‌بینند.

بلاها و مجازاتهای الهی هم رحمت است!



ما معتقدیم - اگر تعجب نکنید - بلاها و مجازاتهای الهی، که در دنیا شامل گناهکاران می‌شود و دامن آنها را می‌گیرد، هر چند ظاهری خشونت‌آمیز دارد، ولی آنها هم رحمت است! قرآن مجید در این زمینه، در آیه شریفه ۹۴ سوره اعراف تعبیر جالبی دارد؛ در آیه مذکور می‌خوانیم:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْأَسَاءِ وَالْأَضْرَاءِ لَعَلَّهُمْ
يَضُرُّعُونَ

و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتیها و خسارتهایی گرفتار ساختیم؛ شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند و تضرع کنند.

انسان مست‌ناز و نعمت، گوشش بدهکار حرف پیامبران نیست؛ اما هنگامی که با مشکلات دست و پنجه نرم کند، غرورش می‌شکند، و گوشش آماده پذیرش سخن حق می‌شود.

بنابراین، عذابهای الهی که سبب بیداری گناهکاران و بازگشت آنها به سوی خدا و موجب تضرع و توبه و انابه می‌گردد، خشونت نیست، بلکه رحمت و رأفت الهی است.



ویژگی‌های
عباد الرَّحْمَنِ



تواضع و فروتنی

اولین صفت از صفات شایسته عباد الرحمن و بندگان خاص خداوند، تواضع و فروتنی شمرده شده است. خداوند متعال در اولین توصیف خلق و خوی زشت تکبر و خودبرتر بینی را از این دسته از بندگان خاص خود نفی کرده است:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا^۱

بندگان (خاص خداوند) رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند.

سؤال: اولین مطلبی که ممکن است به ذهن بیاید این که: راه رفتن متکبران یا متواضعانه در حدی از اهمیّت نیست که به عنوان اولین ویژگی عباد الرحمن مطرح شود، چطور ابتدا به این مطلب اشاره شده است؟

پاسخ: ویژگیهای درونی انسان - چه بخواید و چه نخواهد - نمادها و بروزهایی دارد؛ گاه در سخن گفتن، گاه در راه رفتن، گاه در برخورد های اجتماعی، گاه در خندیدن، گاه در قیافه گرفتن، و مانند آن، همانگونه که حضرت علی علیه السلام فرمود:

۱. سوره فرقان، آیه ۶۳.

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ^۱

هیچ کس چیزی را در درون جان خود مخفی و پنهان نکرده، مگر این که آثار آن در لغزشهای زبان و چهره‌اش ظاهر می‌گردد.

گاه الفاظ و سخنانی که بطور اشتباه از زبان انسان خارج می‌شود، کانالی است به حقایق درون انسان؛ بلکه طبق نظریه دانشمندان روانشناس و روانکاو، شوخیها و سخنان ناروا، و حتی سخنانی که در حال خشم و غضب گفته می‌شود، می‌تواند دریچه‌ای برای کشف درون پر رمز و راز انسان باشد.

با توجه به مطلب فوق، تکبر و خود برتر بینی نیز نموده‌ها و بروزهایی دارد؛ ولی بارزترین و آشکارترین نماد آن، در هنگام راه رفتن آشکار می‌شود. زیرا انسان متکبر به هنگام راه رفتن پاها را بر زمین می‌کوبد، و با قامتی راست و سر به آسمان و سینه‌ای جلو داده، و دستانی بر کمر گرفته، راه می‌رود؛ به گونه‌ای که هر کس او را ببیند، براحتی به وجود صفت زشت تکبر در او پی می‌برد. و از این که این خوی زشت همچون موریانه از درون او را تهی و سست و بی اعتبار می‌کند، برایش افسوس می‌خورد.

البته تمام بحثهای فوق مبتنی بر این است که ما معنی تحت‌اللفظی (ظاهری) آیه شریفه را در نظر بگیریم؛ اما اگر گفته شود منظور از «مشی» راه رفتن عادی نیست بلکه منظور خط و مشی زندگی و برنامه‌های اجتماعی است، در این صورت آیه شریفه معنای گسترده‌تری پیدا می‌کند؛ بدین معنی که عبادالرحمن کسانی هستند که تمام برنامه‌های زندگی آنها - چه فردی و چه اجتماعی - توأم با تواضع و فروتنی است، و این بندگان خاص خداوند همواره از تکبر و خود برتر بینی به دورند.

طبق هر دو تفسیر، تواضع یکی از صفات شایسته عبادالرحمن است؛ البته تواضع در تمام برنامه‌های زندگی.

تواضع در مشی، در آیات دیگر

تواضع در راه رفتن، در دو آیه دیگر از قرآن مجید نیز آمده است، توجه کنید:

۱- خداوند مهربان در آیه شریفه ۱۸ سوره مبارکه لقمان، سفارش لقمان به پسرش را چنین نقل می‌کند:

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا

(پسرم!) مغرورانه بر زمین راه مرو!

در این آیه شریفه از راه رفتن روی زمین به صورت «مرح» نهی شده است. «مرح» در لغت به معنی شدت خوشحالی است؛ به طوری که آدم حالت مستی پیدا کند؛ بنابراین، منظور از «انسان مرح» در آیه شریفه، انسان خوشحالی است که مست و مغرور است.

لقمان به فرزندش سفارش می‌کند که همانند انسانهای خوشحالِ مستِ مغرور بر زمین راه نرود.

۲- آیه دیگر که موضوع مورد بحث را مطرح کرده، آیه شریفه ۳۷ سوره مبارکه اسراء است. خداوند متعال در این آیه، پیامبر اسلام ﷺ را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا

(ای پیامبر ما!) روی زمین با تکبر راه مرو؛ تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طولِ قامتت هرگز به کوهها نمی‌رسد!

این آیه شریفه اشاره به مطلبی دارد که در احادیث نیز منعکس شده، و در بحث‌های آینده مطرح خواهد شد. و آن این که متکبران ضعیف و ناتوانی خود را فراموش کرده و حقارت خویش را در برابر دستگاه آفرینش از یاد برده‌اند، و لهذا دچار تکبر شده‌اند. خداوند متعال در آیه مذکور همین مطلب را به یاد متکبران

می آورد که هر چند قدمهایتان را محکم بردارید، هرگز نمی توانید زمین را بشکافید، و هر قدر با قامت راست راه بروید هرگز قامتتان به اندازه کوههای سر به فلک کشیده نمی شود! کوههای عظیمی که قسمت ناچیزی از آن از زمین خارج شده، و قسمت عمده آن در دل زمین نامرئی است. تازه همین کوههای با عظمت هنگامی که از فاصله دور به کره زمین نگاه می شود به چشم نمی آیند و همچون نقاط برآمده یک پرتقال، یا نارنج می باشد، نه بیشتر! وقتی این کوههای با عظمت به چشم نمی آید، تو با این جثه ضعیف و حقیرت چه چیزی را می خواهی به نمایش بگذاری! بنابراین، جایی برای پا بر زمین کوبیدن و با قامت کشیده و راست راه رفتن، و سینه سپر کردن نیست؛ بلکه باید در مقابل خداوند و جهان خلقت سر تعظیم فرود آورد.

چرا تواضع؟

سؤال: چرا خداوند متعال تواضع را به عنوان اولین ویژگی عباد الرحمن بر شمرده است؟

پاسخ: هنگامی که آیات قرآن و روایات اسلامی را مطالعه می کنیم، در می یابیم که سرچشمه تمام بدبختیها تکبر و خودبرتربینی است! آری، تکبر موجب کفر به خدا، کفر به پیامبران و فرستادگان خدا، و به فراموشی سپردن همه ارزشها و خویهاست! شواهد فراوانی گواه بر این ادعاست، که به دو نمونه آن اشاره می کنیم:

الف - تکبر شیطان و آثار آن مهمترین شاهد بر مدعای فوق است. خداوند متعال تصمیم می گیرد هم ملائکه و فرشتگان - و هم ابلیس را که فرشته نبود، ولی در صف ملائکه بود - امتحان کند؛ آدم را از خاک گندیده ای می آفریند، و سپس از روح خودش در پیکری جان او می دمد؛ هنگامی که روح الهی در پیکر آدم دمیده شد، فرمان سجده بر آدم صادر گشت. همه فرشتگان امر خداوند را اطاعت کرده و بی چون و چرا و به نیت انجام فرمان او بر آدم سجده نمودند. اما یکی به فرمان الهی گردن ننهاد! (إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و (بخاطر نافرمانی و

تکبرش) از کافران شد! (سوره بقره، آیه ۳۴)

آری، ابلیس از انجام دستور پروردگار ابا کرد، و بر اثر تکبر کفر را پیشه خود نمود، و در زمره کفار قرار گرفت. بله، ثمره شوم درخت پلید تکبر، کفر و بی ایمانی است. تکبر جلوی فهم و درک شیطان را گرفت؛ همانگونه که در حدیثی - که شرح آن خواهد آمد - به این مطلب اشاره شده، که هر چه تکبر بیشتر شود، به همان مقدار از قدرت تفکر و اندیشه انسان کاسته می‌گردد.

شیطان با آن همه شیطنت و زرنگی‌اش، هدف از سجده بر آدم را نفهمید؛ بدین جهت در مقام اعتذار از کرده‌اش، خطاب به پروردگار عرض کرد:

«من بر آدمی سجده کنم که از گل گندیده خلق شده است!»

شیطان متکبر و مغرور جنبه ملکی آدم را دید، ولی از جنبه ملکوتی او غافل شد؛ زیرا شخص متکبر، ناقص‌العقل و کم‌شعور می‌گردد؛ و لهذا به این نکته که آدم از گل گندیده آفریده شده اندیشید، ولی به قدرت خداوند در آفرینش آدم فکر نکرد؛ به این که آدم معلم فرشتگان است نیندیشید؛ به این که آدم گل سر سبد مخلوقات جهان است، توجه نکرد؛ و ای کاش انحطاط ابلیس در همین نقطه متوقف می‌گشت، و از اسب سرکش تکبر پیاده می‌شد، و گذشته را جبران می‌کرد. ولی افسوس که چنین نشد، و غرور و خودبرتربینی او به جایی رسید که به آفریدگار جهان هستی اعتراض کرد:

چرا چنین امری صادر کردی! من و آدم قابل مقایسه نیستیم! او از گل گندیده آفریده شده و من از آتش نورانی؛ آیا سزد که یک موجود نورانی بر موجودی ظلمانی سجده کند! آیا چنین فرمانی مطابق حکمت است!

حقیقتاً باید از تکبر و غرور به خداوند پناه برد، که چقدر انسان را پست و بی اعتبار می‌کند. متکبر به جایی می‌رسد که نه تنها به خداوند کافر می‌شود، بلکه به او اعتراض می‌نماید. ابلیس در این مرحله هم توقف نکرد، و در صدد توبه و بازگشت و جبران برنیامد، بلکه آخرین گام گمراهی و ضلالت را نیز برداشت. گامی که با آن تمام درها را

به روی خویش بست، و به بیابان تاریک و ظلمانی قدم نهاد، که هیچ نور امیدی در آن وجود نداشت! خطاب به خدا عرض کرد:

أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ^۱

خدایا! مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده (و زنده بگذار).

و خداوند نیز به او مهلت داد.

سؤال : شیطان به چه منظور این تقاضا را مطرح کرد و هدف از این درخواست چه بود؟

پاسخ: ابلیس فرصت گرفت تا از فرزندان آدم انتقام بگیرد. او آدم را سبب تمام بدبختیهای خویش می دانست، بدین جهت از خداوند مهلت گرفت تا فرزندان او را تا قیام قیامت گمراه کند. تکبر اجازه نداد که او سر نخ اصلی مشکلات و انحطاطش را درک کند. و لهذا به بیراهه رفت و تصمیم به انتقام گرفت.

حقیقتاً داستان تلخ ابلیس عبرت آمیز است و درسهای فراوانی به انسان می دهد. حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲) که طولانی ترین خطبه نهج البلاغه محسوب می شود، درباره ضررهای تعصب و تکبر^۲، بسیار زیبا سخن می گوید. آن حضرت هنگامی که مشاهده می کند جامعه مبتلا به این دو بیماری (تعصب و تکبر) کشنده شده، به ایراد خطبه ای می پردازد. در اینجا به بخشهایی از این خطبه پر محتوا توجه کنید:

فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ
الْعَصْبِيَّةِ، وَ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَ أَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ
التَّدَلُّلِ؛

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴.

۲. «تکبر» به معنی خود برتر بینی و توجه به نقاط ضعف مردم و غفلت از کاستی خویشتن، و «تعصب» به معنی طرفداری غیر منطقی و لجاجت از شخص یا چیزی است.

(ابلیس) دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سر سلسله متکبران است، که اساس تعصب را پی ریزی کرد، و با خداوند در ردای جبروتی به ستیز و منازعه پرداخت، و لباس بزرگی به تن پوشید، و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذارد!

امام دو لقب به شیطان داد که برای متکبران و متعصبان پیام مهمی دارد؛ زیرا شیطان را پیشوای متعصبان و پدر بزرگ متکبران معرفی کرد؛ یعنی، کسانی که تعصب دارند، در پشت سر شیطان حرکت می‌کنند و رهبری آن موجود طرد شده را گردن نهاده‌اند، و انسانهای متکبر با شیطان ارتباط برقرار کرده و از منسوبین او به شمار می‌روند! چرا که او پایه‌گذار اصلی تکبر و تعصب در جهان است.

حضرت سپس نتیجه اعمال شوم مذکور را چنین بیان می‌کند، ثمرات شومی که در انتظار هر متکبر و متعصبی خواهد بود:

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُوعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا
مَذْخُورًا، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا !

مگر نمی‌بینی که چگونه خداوند او (ابلیس) را به خاطر تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد، و در اثر بلند پروازی‌اش پست و خوار گردانید، و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد، و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش مهیا نمود!

ذلت و خواری شیطان در دنیا به جایی رسیده که هر کس می‌خواهد کار خیری انجام دهد، ابتدا از شر شیطان به خداوند پناه می‌برد، و هر کس کار زشتی مرتکب می‌شود، شیطان را عامل آن می‌داند و او را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد!

پستی و سقوط بیش از این، امکان ندارد. در دنیا در نهایت حقارت و پستی، و در آخرت در بدترین عذابها و سوزاننده‌ترین آتوها! آری، اینها همه نتیجه تکبر است!

ب - داستان قوم متکبر حضرت شعیب رضی الله عنه نمونه‌ای دیگر از آثار شوم تکبر است. تکبر همان‌گونه که منتهی به کفر به خدا می‌گردد، کفر به پیامبران الهی را نیز در پی دارد.

قوم شعیب علیه السلام محضر آن پیامبر بزرگوار مشرف شده، و خطاب به حضرتش عرضه داشتند:

مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنُرِيكَ فِينَا ضَعِيفاً وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ
وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ^۱

(ای شعیب!) بسیاری از آنچه را می‌گویی نمی‌فهمیم، و ما تو را در میان خود ضعیف می‌دانیم و اگر به خاطر قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می‌کردیم؛ و تو در برابر ما قدرتی نداری!

آنها می‌فهمیدند که پیامبر خدا چه می‌گفت؛ ولی تکبر و خودخواهی اجازه نمی‌داد که به سخنان او ترتیب اثر دهند.

بنابراین، هنگامی که جمعیتی مسیر تکبر را در پیش گیرد، زیر بار دعوت پیامبران هم نمی‌رود، و از بیراهه کفر به انبیاء سر در می‌آورد! در آیه هفتاد و ششم سوره اعراف نیز می‌خوانیم:

قَالَ الَّذِينَ أَشْتَكَبُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

متکبران گفتند: (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم.

این آیه شریفه نیز سرانجام تکبر و غرور و خود برتر بینی را کفر به پیامبران بیان می‌کند.

مطلب مذکور، در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز به چشم می‌خورد؛ تکبر برخی از مشرکین باعث شد که نه تنها به آئین آن حضرت ایمان نیاوردند بلکه حاضر نمی‌شدند سخنان آن حضرت را بشنوند. عده‌ای از متکبران لجوج عنود، نه تنها دستهایشان را در گوش فرو می‌کردند، بلکه علاوه بر آن لباسها را نیز بر سر می‌کشیدند! تا مبادا سخنی از سخنان فرستاده خدا در گوششان فرو رود.^۲

۱. سوره هود، آیه ۹۱.

۲. آیه شریفه هفتم سوره هود ناظر بر همین مطلب است.

انسان متواضع سخنان دیگران را می شنود؛ اگر سخن حقی بود می پذیرد، وگرنه آن را رد می کند، و هرگز با حرف حق دشمنی و لجاجت نمی نماید. چرا که دشمنی با سخن حق، نشانه تکبر است.

خلاصه این که، تکبر و خود برتر بینی سبب کفر به خداوند و پیامبر او می گردد.

آثار تکبر در روایات

تکبر انعکاس گسترده‌ای در روایات اسلامی دارد؛ که به سه نمونه آن اشاره می کنیم:

الف - پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث زیبایی فرمودند:

إِيَّاكُمْ وَ الْكِبْرَ، فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَمَلَهُ الْكِبْرُ عَلَى أَنْ لَا يَسْجُدَ لِآدَمَ؛^۱

از تکبر دوری کنید؛ زیرا ابلیس را تکبر واداشت، که بر آدم سجده نکند.

اولین گناه پس از آفرینش انسان توسط ابلیس انجام شد، که سرچشمه اش تکبر بود. نتیجه این که ریشه تمام گناهان تکبر و نخوت و خود برتر بینی است.

ب - حضرت علی عَلِيٌّ فرمودند:

إِيَّاكَ وَ الْكِبْرَ، فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الذُّنُوبِ، وَ الْأَمُّ الْعُيُوبِ، وَ هُوَ حَلِيَّةُ إِبْلِيسَ؛^۲

زنهار از تکبر که آن بزرگترین گناه و نکوهیده ترین عیب ها، و زیور ابلیس است.

ج - امام باقر عَلِيٌّ فرمودند:

مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنْ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ، قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ؛^۳

۱. میزان الحکمة، باب ۳۳۷۶، حدیث ۱۷۳۲۳.

۲. میزان الحکمة، باب ۳۳۷۶، حدیث ۱۷۳۲۸.

۳. میزان الحکمة، باب ۳۳۷۶، حدیث ۱۷۳۴۱.

هیچ مقداری از تکبر به دل آدمی راه نیابد، مگر این که به همان اندازه - کم باشد یا زیاد - از خودش کاسته شود.

یعنی تکبر و عقل در یک جا جمع نمی‌شوند؛ بدین جهت اگر شخصی مثلاً ۳۰٪ آلوده به تکبر شود ۳۰٪ عقل خویش را از دست داده است.

در دنیای امروز کشورهای هاستند که بهترین مشاوران، ورزیده‌ترین معاونان، و دانشمندترین سیاستمداران را در اختیار دارند، ولی در مسائل بسیار ساده‌ای اشتباه می‌کنند، و سود و زیان خود را تشخیص نمی‌دهند. و این دلیلی ندارد جز این که با بالهای تکبر پرواز می‌کنند! آمریکای متکبر به خاطر حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل غاصب و ظالم، آبروی خود را در پهنه گیتی به حراج گذاشته، و محبوبیتش را در بین همه جهانیان از دست داده، و در سراسر جهان شاهد عملیات انتحاری علیه اتباع خویش بوده، و به عنوان منفورترین دولتها شناخته شده، و او را به عنوان شیطان بزرگ و محور شرارت می‌شناسند! آیا کسی که عقل و قدرت اندیشه و تفکر داشته باشد به خود اجازه می‌دهد به خاطر حمایت از یک دولت غاصب و ظالم، تمام منافعش را در سراسر جهان به خطر بیندازد، و آبرو و اعتبارش را متزلزل نماید؟!!

پیامدهای شوم تکبر

تکبر و خود برتر بینی، پیامدهای شوم و ثمرات نامیمونی دارد - همانگونه که تواضع و فروتنی آثار مثبت و میوه‌های میمون و مبارکی را به ارمغان می‌آورد - که در این قسمت به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

الف - دوری از خدا: کبر و غرور انسان را از خداوند دور می‌نماید، و اجازه نمی‌دهد در برابر حق سر تسلیم فرود آورد. بدون شک تسلیم در برابر حق، اولین شرط پیشرفت و ترقی بشر در علم و ایمان است. و پوشیدن لباس تسلیم بدون تواضع امکان‌پذیر نیست، و تکبر اجازه تسلیم نمی‌دهد. نمونه بارز و شاهد روشن و

گواه گویای این مطلب در آیات قرآن مجید، داستان حضرت موسی علیه السلام و قوم فرعون است.

در آیه ۷۵ سوره یونس می خوانیم:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ وَ هَارُونََ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِۦٓ اِبْرِيَاۡتِنَا
فَاَسْتَكْبَرُوۡا وَ كَانُوۡا قَوْمًا مُّجْرِمِيۡنَ

بعد از آنها (پیامبران پس از حضرت نوح و قبل از حضرت موسی علیه السلام) موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم؛ اما آنها تکبر کردند (و زیر بار حق نرفتند، چرا که) آنها گروهی مجرم بودند!

طبق آنچه در آیه شریفه فوق آمده، استکبار مانع تسلیم قوم فرعون در برابر موسی شد؛ زیرا فرعونیان بقدری متکبر و خودخواه بودند، که تکبر آنها به لجاجت رسیده بود، و لجاجت سبب نابودی آنها گشت. خداوند شرح این مطلب را در آیات ۱۳۲ تا ۱۳۶ سوره اعراف بیان کرده، که به شرح و تفسیر آن می پردازیم:

«وَ قَالُوۡا مَهْمَا تَاۡتِنَا بِهٖ مِنْۢ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيۡنَ» : قوم فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفتند: خودت را به زحمت نینداز، و برای ما معجزه و دلیل و برهان نیاور، زیرا هر مقدار که تو تلاش کنی (تا ما را سحر و جادو کنی!) ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

استکبار آنها باعث شد که نه تنها به حضرت موسی علیه السلام ایمان نیاورند، و از آئین توحیدی او پیروی نمایند، و دست از فرعون و پیروی از او بر ندارند، بلکه به آن پیامبر بزرگ خدا اتهام سحر و جادو زدند!

طبق گواهی قرآن مجید، حضرت موسی علیه السلام از هدایت آنها ناامید نشد، و علاوه بر ارائه معجزات و آیات بیّنات، هر از چندی برای آنها تقاضای بلا می کرد، تا شاید سیلی

۱. معادل فارسی «مکلاً» اشراف و اطرافیان یک پادشاه است، زیرا مکلاً به معنای پُر می باشد و اشراف و اطرافیان پادشاه هم هر چند غالباً افرادی تهی هستند، ولی ظاهر آنها چشم پرکن است!

مجازات الهی آنها را از خواب غفلت بیدار کند، و پردهٔ لجاجت و تکبر را از جلوی دیدگان آنها کنار بزند. به همین جهت در آیهٔ بعد به پنج بلای الهی، که پی در پی و با فاصله بر آنها نازل گشت، اشاره شده است. توجه بفرمایید:

۱- «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ»: اولین بلایی که در این آیه به آن اشاره شده، و قوم فرعون به آن مبتلا شدند، طوفان است. طوفان در زبان فارسی به بادهای تند گفته می‌شود؛ ولی در لغت عرب به معنای سیلاب است، امواجی که در سیلاب می‌افتد و آن را طوف می‌دهد و سیلاب تندی ایجاد می‌کند را «طوفان» می‌گویند. طوفان نوح هم که گفته می‌شود، منظور سیلاب است؛ نه بادهای تند.

آری، باران که منشأ رحمت و برکت است به فرمان پروردگار، عامل مرگ و نیستی می‌گردد. بدین جهت گفته‌اند: «انسان موجودی است که مرگ او در دل حیات، و حیاتش در دل مرگ اوست!» و این از عجائب جهان آفرینش است.

به هر حال، طوفان و سیلابهای تندی بر قوم فرعون نازل شد، و عرصهٔ زندگی را بر آنها تنگ کرد. آنها متوجه شدند این، بلای آسمانی است؛ به نزد حضرت موسی آمدند. از او خواستند دعا کند این بلا بر طرف گردد، تا آنها ایمان آوردند. با دعای حضرت موسی بلا مرتفع شد، و زندگی مردم به حال عادی بازگشت. اما قوم فرعون تعهد خویش را فراموش کرده، و ایمان نیاوردند. تا این که بلای دیگری بر آنها نازل شد، باشد که با سیلی محکمتری از خواب عمیق برخیزند و هوشیار گردند!

۲- «وَ الْأَجْرَادَ» - به فرمان پروردگار ملخها شروع به تولید مثل خارج از برنامهٔ عادی کردند. میلیونها ملخ به وجود آمد! آنها همچون سپاه عظیم جان برکف و گوش به فرمان خداوند، به قوم فرعون حمله ور شدند. زراعتهای آنها را خوردند، برگ تمام درختانشان را از بین بردند، و می‌رفت که تمام هستی فرعونیان را نابود کنند. آنها که از مقابله با این سربازان وظیفه شناس پروردگار عاجز و ناتوان بودند، و با تمام تکبر و نخوت و خود بزرگ بینی، خود را در مقابل این حشرات کوچک حقیر و ناتوان

یافتند، چاره‌ای جز این نداشتند که خدمت پیامبر خدا برسند و از او بخواهند که دعا کند، تا خداوند این بلا را هم برطرف نماید، تا پس از رفع بلا به خدای موسی ایمان آورند. حضرت موسی، که هدفی جز هدایت آنها نداشت، هنگامی که آنها را مشتاق پذیرش آئین حق دید، دعا کرد و با دعای او این بلای آسمانی نیز برطرف گردید. اما آنها باز هم ایمان نیاوردند، و همچنان بر تکبر و لجاجت خویش اصرار ورزیدند!

۳- «وَأَلْقُمُلَ»: پروردگار اراده کرد که برای بار سوم عذابی بر آن قوم لجوج نازل کند. این بار سربازانی به نام «قمل» را مأمور تنبیه آن مردم عنود و متکبر کرد. معروف آن است که قمل نوعی «شپش» است؛ ولی طبق آنچه در بعضی از کتب لغت آمده «قمل» یکی از آفات نباتی است، که گریبانگیر محصولات کشاورزی می‌شود. معنی دوم تناسب بیشتری با قوم فرعون دارد؛ زیرا چرخه اقتصاد آنها بر محصولات کشاورزی می‌چرخید، و مشیت الهی این بود که این بار عذابی نازل شود که اقتصاد آنها را فلج کند، و دنیا را در کام آنها تلخ نماید. و این بار هم همان تقاضا و وعده ایمان، و دعای حضرت موسی و رفع بلا و خلف وعده آنها تکرار شد.

۴- «وَأَلْضَفَادَعُ»: بار دیگر عذاب الهی بر قوم فرعون نازل شد. این بار حیواناتی که در مواقع عادی هیچ آزاری از ناحیه آنها انسان را تهدید نمی‌کند، مأمور عذاب الهی شدند. آری، قورباغه‌ها به فرمان پروردگار به سرعت شروع به تولید مثل و تکثیر کردند؛ مردم مصر ناگهان متوجه حمله سیل آسای قورباغه‌ها شدند. در مدتی کوتاه، قورباغه‌ها تمام محیط زندگی آنها را اشغال کردند. خانه‌ها، آشپزخانه‌ها، ظرفهای غذا و آب، همه و همه جایگاه قورباغه‌ها شد! قورباغه‌ها زندگی مصریان را فلج کردند، و چرخه زندگی آنها را از کار انداختند. آن مردم پر ادعا و متکبر و خود برترین، در برابر حیواناتی به ظاهر آرام و بی آزار، عاجز و ناتوان گشتند، و چاره‌ای جز تسلیم نداشتند! برای بار چهارم تقاضای رفع بلا و وعده ایمان از یک سو، و دعای حضرت موسی ﷺ و رفع بلا و خلف وعده آنها از سوی دیگر، تکرار شد.

۵- «وَ أَلَدَمَّ»: خداوند برای پنجمین بار آنها را مبتلا به عذاب کرد. این بار به وسیله مهم ترین عامل حیات انسان، یعنی خون، مجازات گردیدند. در این که چگونه به وسیله خون مجازات شدند؟ در بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد:

برخی معتقدند که مصریان مبتلا به خون دماغ شدند. هر کس دستمالی به دست گرفته بود و مرتب خون جاری از بینی اش را تمیز می کرد؛ ولی مگر این خون قطع می شد!

برخی دیگر معتقدند که رود نیل به رنگ خون درآمد؛ به گونه ای که نه قابل نوشیدن بود، و نه ارزش آبیاری جهت مزارع و باغات داشت و نه ممکن بود چیزی را با آن تمیز کنند!

حال تصور کنید ملتی که نه آبی برای نوشیدن دارد، و نه برای کشاورزی، و نه برای شست و شوی دست و صورت و بدن، و نه برای شستن ظروف و لباسها و مانند آن، چه عذابی می کشد! قطعاً زندگی برای چنین ملتی قابل تحمل نخواهد بود، و دنیا در نظر آن انسانهای دنیاپرست تیره و تار خواهد شد.

برای بار پنجم دست به دامان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام شدند. و آن حضرت به امید ایمان آنها برایشان دعا کرد و بلا مرتفع شد؛ ولی آنها پس از این که زندگی به روال عادی بازگشت، باز راه تکبر و لجاجت را ادامه دادند، و ایمان نیاوردند. جالب این که این عذابها با فاصله مناسب بر آنها نازل شد؛ زیرا هدف انتقام نبود، بلکه مقصود بیداری و هدایت آنها بود؛ که این امر تحقق نیافت. و تکبر آنها باعث نابودیشان گشت.

داستان قوم حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نمونه ای از آثار شوم تکبر و خودبرتربینی است. و در قرآن مجید و تاریخ از این نمونه ها، که تکبر منجر به لجاجت و لجاجت منتهی به بی ایمانی و نابودی گشته، فراوان یافت می شود.

ب - نقصان عقل: اولین شرط تحصیل علم و دانش تواضع است. آدم متواضع سخن حق را از هر کس که باشد فرا می‌گیرد؛ برادر، شاگرد، بزرگتر، کوچکتر، دشمن، دوست و خلاصه هیچ یک از اشخاص برایش تفاوتی ندارد، بلکه آنچه برای او مهم است فراگیری علم و دانش است. اما شخص متکبر حاضر نیست از هیچ کس چیزی فراگیرد؛ زیرا خود را برتر و داناتر از همه می‌داند، بدین جهت روز به روز بر جهل و نادانی اش افزوده می‌گردد.

امام کاظم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام^۱ در حدیث زیبایی در این مورد چنین می‌فرماید:

إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ، وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا، فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ قَلْبَ الْمُتَوَاضِعِ، وَلَا تَعْمُرُ قَلْبَ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ^۲

زراعت در زمین نرم رشد و نمو می‌کند و (هرگز) در زمین سخت و سنگلاخ نمی‌روید، همین طور علم و دانش در قلبهای متواضع جای می‌گیرد، ولی وارد قلب انسان متکبر نمی‌شود؛ زیرا خداوند تواضع را ابزار عقل، و تکبر را وسیله جهل و نادانی قرار داده است!

طبق این روایت تواضع ابزار تعقل و تفکر است.

ج - ایجاد نفرت: انسانهای متکبر در هر جامعه‌ای منفورند، و بر عکس متواضعان محبوب القلوب هستند. همه انسانها، اشخاص متواضع را دوست دارند و به آنها عشق می‌ورزند، به همان مقدار که از افراد متکبر نفرت دارند و از آنها دوری می‌کنند؛ زیرا تکبر تخم عداوت و دشمنی را در دلها می‌پاشد؛ و تفاوتی نمی‌کند که از نوع

۱. با این که امام هفتم بیشتر عمر شریفشان را در زندان به سر بردند، ولی روایتهای بسیار زیبایی از ایشان در دست است. و این نشان می‌دهد که از کوچکترین فرصتها برای تربیت شیعیان بهره می‌جستند.

۲. بحار الانوار، جلد اول، صفحه ۱۵۳.

خودبر تربینی باشد، یا از نوع خود محوری، یا از نوع خود پسندی و یا از نوع خودخواهی به حساب آید. خلاصه این که متکبر به هر نوعی از انواع تکبر آلوده باشد، تنهای تنها می ماند. بدین جهت امام علی علیه السلام فرمودند:

«أَيْسَ لِمُتَكَبِّرٍ صَدِيقٌ؛ شخص متکبر، از دوست بی بهره است!»^۱

د - سرچشمه گناهان: بعضی از گناهان، کلیدی هستند. دروغ از جمله گناهان کلیدی است؛^۲ همانگونه که حب دنیا^۳ و شرب خمر نیز از گناهان کلیدی هستند.^۴ تکبر همچون دروغ و حب دنیا و شرب خمر، از گناهان کلیدی محسوب می شود، و سرچشمه بسیاری از گناهان است.^۵

یکی از گناهانی که منشأ آن تکبر است «بد زبانی» می باشد. قلدران خشن و متکبر بسیار بد زبان هستند، و همه را بردگان خود تصور می کنند. لهذا با الفاظ زشت توأم با بی ادبی با آنها سخن می گویند.

متکبران مرتکب گناه ریاکاری هم می شوند. آنها برای نشان دادن برتری خویش بر

۱. میزان الحکمة، باب ۳۳۸۶، حدیث ۱۷۴۰۵.

۲. این مطلب در روایات متعددی بیان شده است؛ از جمله در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مَفْتَاخُهُ الْكُذْبُ؛ [همه] پلیدیها در یک خانه نهاده شده و کلید آن، دروغ قرار داده شده است.» (میزان الحکمة، باب ۳۴۰۳، حدیث ۱۷۵۲۸).

۳. امام سجاد علیه السلام پس از این که عدم وابستگی به دنیا را بعد از معرفه الله، از بهترین ها می شمارد، در مقام استدلال به این مطلب می فرماید: زیرا «حَبُّ الدُّنْيَا وابستگی های متعددی به دنبال دارد، از جمله وابستگی به زن، وابستگی به ثروت، وابستگی به مقام، راحت طلبی، شهرت سخن گفتن و... و در پایان می فرماید: انبیاء و دانشمندان پس از توجه به این امور گفته اند: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيئَةٍ؛ دنیا دوستی سرچشمه هر گناهی است.» (میزان الحکمة، باب ۱۲۲۹، حدیث ۶۰۳۹).

۴. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْخَمْرُ أُمُّ الْخَبَائِثِ؛ شراب، ریشه پلیدیهاست.» (میزان الحکمة، باب ۱۱۳۳، حدیث ۵۳۶۲).

۵. امام علی علیه السلام در حدیث تکان دهنده ای می فرماید: «الْكِبْرُ دَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ؛ تکبر انگیزه فرو رفتن در (منجلا ب دیگر) گناهان است.» (میزان الحکمة، باب ۳۳۶۸، حدیث ۱۷۴۰۶).

دیگران آلوده به ریا می‌گردند، و اعمال نیک خویش را به رخ دیگران می‌کشند. متکبران حسودند، راضی نمی‌شوند که دیگران هم از امکاناتی همچون امکانات آنها برخوردار شوند.

تکبر منشأ عیب جوئی، غیبت و دیگر گناهان نیز می‌گردد. خلاصه این که تکبر و نخوت، سرچشمه بسیاری از گناهان است؛ اما تواضع، منشأ بسیاری از حسنات و خوبیهاست. شخص متواضع هرگز بد زبان نیست، و هیچگاه اعمال نیکش را آلوده به ریا نمی‌کند، و در صدد عیب جوئی و غیبت دیگران بر نمی‌آید.

راههای درمان بیماری تکبر

سه راه عملی برای درمان این درد خانمانساز وجود دارد:

۱- توجه به کوچکی انسان در برابر جهان هستی: نخست این که متکبر درباره کوچکی و حقارت خویش و عظمت و بزرگی عالم تفکر نماید، با خود بیندیشد که در کجای عالم قرار گرفته، و چه نقشی دارد! حضرت علی علیه السلام درباره ضعف و ناتوانی انسان می‌فرماید:

مِسْكِينُ ابْنُ آدَمَ! مَكْتُومُ الْأَجَلِ، مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ. تُوَلِّمُهُ
الْبَيْتَةَ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةَ، وَ تُنْبِتُهُ الْعَرَقَةَ^۱

بیچاره انسان! سرآمد زندگی‌اش (زمان مرگش) نامعلوم، علل و عوامل بیماری‌هایش ناپیدا و مجهول، کردار و رفتارش در جانی محفوظ (و باید روزی پاس‌خگو باشد)، پشه‌ای او را آزار می‌دهد، قطره‌ای آب یا اندکی غذا (راه تنفسش را می‌بندد) او را می‌کشد، و (اندکی) عرق او را متعفن و بدبو می‌سازد!

انسانی که این قدر ضعیف و ناتوان است، اگر توجّه به ضعف خویش داشته باشد، متکبر نمی شود!

انسانی که ابتدایش نطفه‌ای متعفن و بی ارزش، و انتهایش مرداری بدبو و مشمئز کننده، و در این بین هم حامل نجاسات است، به چه چیز خویش فخر می فروشد! انسانی که با ویروسی - که به چشم نمی آید - بیمار و در مانده می شود، چرا تکبر می کند!

اگر انسان لحظه‌ای به بیماریهای لاعلاج سرطان و ایدز و مانند آن، که تمام تلاش دانشمندان جهان برای علاج آن تاکنون بی نتیجه مانده، اندیشه کند، تکبر نمی ورزد. سکنه بسیار ساده رخ می دهد، زیرا خون در داخل رگها حالت انعقاد ندارد و همواره روان است، ولی اگر بر اثر عواملی برای چند لحظه شروع به انعقاد کند، تبدیل به لخته‌ای از خون می شود که وقتی به رگهای باریکتر مغزی یا قلب می رسد، آن را مسدود می نماید و همین امر ساده باعث سکنه می شود!

بشر که به این آسانی سکنه می کند، و با مرگ فاصله چندانی ندارد، و سراسر وجودش عجز و ناتوانی است، چگونه متکبر می شود!

گذشته از همه اینها، فرض کنیم انسان بیمار نشود، و دچار حوادث و بلاهای طبیعی نظیر سیل و زلزله و صاعقه و مانند آن هم نگردد، و هیچ گونه عارضه‌ای بر او تحمیل نشود، ولی مگر می تواند همواره جوان و شاداب و پر نشاط باقی بماند؟ آیا همیشه نیرومند و پر قدرت باقی خواهد ماند؟ قرآن مجید در پاسخ این سؤال در آیه ۶۸ سوره یاسین می فرماید:

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ

هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش می کنیم (و به ناتوانی دوران کودکی باز می گردانیم) آیا اندیشه نمی کنند!

یعنی این سیر صعودی نشاط و قوّت و قدرت و رشد و سلامت و صبر و حوصله

و سعه صدر و مانند آن، ادامه نخواهد داشت، بلکه در میانسالی متوقف می‌شود، و آنگاه سیر نزولی آغاز می‌گردد. تاجایی که انسان در سنین کهولت همانند بچه‌ای شیرخوار در همه چیز نیازمند دیگران می‌شود، نه تنها دیگران از آن سلامت و رشد و قوت و قدرت خبری نیست، و نه تنها قادر بر تهیه و آماده کردن غذا و شستشوی خویش نخواهد بود، و نه تنها حتی نمی‌تواند براحتی غذایی که برایش آماده کرده‌اند بخورد؛ بلکه گاه همانند نوزاد شیرخوار، قادر بر حفظ آب دهانش نیز نخواهد بود!

آیا انسانهای متکبر به این روزهای زندگی خویش فکر می‌کنند؟ آنها که وقتی یک انسان سالخورده قد خمیده را می‌بینند - که با چند قدم راه رفتن نفس نفس می‌زند، و از حرکت باز می‌ایستد، و پس از استراحت تنها قادر است چند قدمی ادامه دهد، و از فرط پیری و ناتوانی نه می‌توان او را انسانی زنده نامید، و نه می‌توان در صف مردگان قرارش داد - و به او پوزخند می‌زنند، و نیرو و نشاط جوانی و قدرتش را به رخ او می‌کشند، آیا نمی‌دانند که این پیر قد خمیده نیز روزی همچون آنها راست قامت و با طراوت بوده است! و آنان نیز همچون آن پیر ناتوان روزی قد خمیده و فرتوت و عاجز خواهند شد!

یکی از پهلوانان قم را به خاطر دارم که در زمان جوانی هنگام راه رفتن به گونه‌ای متکبرانه راه می‌رفت که گویا زمین زیر پایش می‌لرزید، اما در هنگام پیری روزی او را در حرم حضرت معصومه علیها السلام مشاهده کردم که بر ویلچری نشسته، و کودکی او را به این سو و آن سوی می‌برد!

آری، اگر انسان متکبر به جایگاه خود در نظام آفرینش، و ضعف و ناتوانی‌اش در برابر بیماریها و بلاها و خطرات و حوادث، و آینده‌ی رو به افول و غروبش در ایام پیری بیندیشد، هرگز دچار تکبر و غرور و نخوت نخواهد شد.

این از یک سو، از سوی دیگر اندکی در جهان آفرینش اندیشه و تفکر کند:
کره زمین که ما بر روی آن زندگی می‌کنیم بسیار بزرگ و گسترده، و محل سکونت

میلیاردها انسان است، ولی تمام این انسانها در $\frac{1}{4}$ مساحت آن زندگی می‌کنند، و $\frac{3}{4}$ دیگر آن را آب فراگرفته، و خالی از سکنه می‌باشد. علاوه بر این، در اقیانوس‌ها و دریا‌های کره زمین، طبقات مختلفی وجود دارد، و موجودات زنده گوناگون و بسیار زیاد، با برنامه‌های مختلف، در آن زندگی می‌کنند که شمار آن را فقط خدا می‌داند. جمله زیبای «يَا مَنْ فِي الْبَحَارِ عَجَائِبُهُ»، ای خداوند قادری که عجائب خلقت تو در درون دریاها است.» در دعای پر رمز و راز جوشن کبیر اشاره به همین مطلب دارد.

دانشمندان می‌گویند: «میلیونها نوع حیوان زنده و گیاه در اعماق دریاها و دل جنگلها وجود دارد، که هنوز برای بشر کشف نشده است!»

گاه سری به باغ وحش بزنید و قدرت و عظمت پروردگار را در آفرینش انواع حیوانات ببینید؛ اخیراً باغهایی مخصوص پرندگان درست کرده‌اند، و پرندگان مختلف را در آنجا نگهداری می‌کنند. به آن باغها بروید و عجائب خلقت و آفرینش را ملاحظه کنید. باغهایی مخصوص انواع گلها ساخته‌اند، و انواع و اقسام گلها را در آن حفظ می‌کنند. باید به این باغها سری زد، و به قدرت و عظمت پروردگار آفرین گفت. حقیقتاً انسان از دیدن این همه قدرت و عظمت پروردگار در کره زمین متحیر می‌شود. آیا تفکر و اندیشه در علم و قدرت بی پایان خداوند جایی برای تکبر باقی می‌گذارد!

سفر زمینی را به پایان می‌بریم و سفری کوتاه به کره سوزان و پرحرارت خورشید می‌کنیم. کره خورشید یک میلیون و دویست هزار بار بزرگتر از کره خاکی زمین است! یعنی اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین داشته باشیم، و آنها را کنار هم بگذاریم، حجم آن به اندازه حجم خورشید می‌شود! به سفر خود ادامه می‌دهیم و از خورشید می‌گذریم و سری به کهکشانشانها می‌زنیم. در کهکشانی که منظومه شمسی ما جزئی از آن است، دویست میلیارد ستاره وجود دارد، که خورشید با تمام عظمت و زیبایی اش یک ستاره متوسط آن به شمار می‌آید!

اگر تعجب نکنید صورت فلکی وجود دارد که «جوزاء» نامیده شده است (زیرا

ستاره‌هایی که این صورت فلکی را تشکیل داده‌اند، شبیه به دو کودک هستند که مشغول گردو بازی می‌باشند) در قسمتی از این صورت فلکی، به نام ابط الجوزاء (زیر بغل بچه‌های در حال بازی)، ستاره‌ای وجود دارد که سی میلیارد مرتبه از کره زمین بزرگتر است! جالب این که همه اینها جزء یک کهکشان است. از کهکشان منظومه شمسی نیز عبور می‌کنیم. به مجموعه‌ای از کهکشانها برخورد می‌کنیم که دانشمندان تعداد آنها را تا یکی دو میلیارد کهکشان گفته‌اند!

راستی، جهان هستی عالم عجیب و خیره کننده‌ای است، و کره زمین ما در مقابل این عالم بزرگ و پر رمز و راز، بسان قطره کوچکی از آب اقیانوس می‌باشد!

یکی از دانشمندان برای نسبت زمین به جهان آفرینش تشبیه خوبی کرده است. او می‌گوید: «کتابخانه عظیمی را در نظر بگیرید (به تعبیر ما کتابخانه بزرگ آستان قدس رضوی) وارد این کتابخانه که میلیونها کتاب دارد شوید، کتابی بردارید، آن را ورق بزنید، نقطه‌ای در گوشه‌ای از این کتاب می‌یابید؛ نسبت کره زمین به جهان عظیم خلقت، همانند نسبت آن نقطه موجود در گوشه آن کتاب، در مقایسه با آن کتابخانه عظیم است!»

حقیقتاً همینطور است، و کره زمین در مقابل جهان آفرینش عددی نیست. اگر چنین است آدم متکبر چه می‌گوید! وقتی کره زمین با آن گستردگی و عظمت در مقایسه با جهان آفرینش این قدر کوچک و حقیر است، یک انسان که اصلاً قابل مقایسه با آن نیست. گذشته از همه اینها، چه مقدار از عمر دنیا و کره زمین و جهان خلقت گذشته، و چقدر دیگر باقی مانده است!

آیا کسی که به ضعف و حقارت و عجز و ناتوانی اش از یک سو، و عظمت و بزرگی و گستردگی جهان خلقت از سوی دیگر اندیشه کند، هرگز دچار تکبر می‌شود؟ نه تنها آلوده تکبر نمی‌گردد، بلکه همواره در برابر خالق این جهان با عظمت، سر تسلیم فرود می‌آورد.

۲- مطالعه پیامدها و آثار سوء تکبر: راه دیگر ترک خصلتها و افعال ناشایست، تفکر و مطالعه پیرامون آثار سوء آن است. مثلاً کسی که می‌خواهد سیگار را ترک کند، و این عادت زشت را کنار بگذارد، باید در مورد ضررها و عوارض نامطلوب سیگار مطالعه کند. دانشمندان می‌گویند: «دو هزار نوع سم در سیگار موجود است، و سیگار منشأ یکصد و بیست و سه بیماری است!»^۱

شخص سیگاری هنگامی که به آثار سوء و نامطلوب سیگار پی ببرد، و آنها را باور کند، تدریجاً سیگار را ترک می‌کند. انسان متکبر نیز باید برای علاج این بیماری، به آثار سوء و عوارض نامطلوب آن بیندیشد، و بداند که تکبر موجب تنفر افراد جامعه از وی می‌گردد، و از درگاه الهی رانده می‌شود، و بالاخره به بیراهه کفر و نابودی کشانده می‌شود؛ هنگامی که به آثار تلخ تکبر پی ببرد، سعی می‌کند آهسته آهسته خود را معالجه نماید.

۳- تمرین و ممارست: تمرین، منحصر به ورزشهای جسمانی نیست، بلکه تمرین و تکرار و ممارست ورزشهای روحی نیز روح انسان را قوی و نیرومند می‌کند؛ بنابراین انسان متکبری که به بیماری خویش پی برده، و در صدد درمان آن است، باید تواضع را تمرین کند. و تمرینش را آن قدر ادامه دهد، تا تواضع برایش تبدیل به «حالت» شود، و سپس بر اثر تمرین بیشتر و تداوم آن، این حالت تبدیل به «عادت» گردد، و با استمرار تمرین و پافشاری بر آن، عادت تواضع تبدیل به «ملکه» شود. به همین جهت در روایات اسلامی نیز نسبت به انجام کارهایی که منشأ تواضع محسوب می‌شود، سفارش زیادی شده است. از جمله حضرت علی علیه السلام در حدیثی،

۱. در مورد مضرات سیگار کتابهای فراوانی نوشته شده که مطالعه آن برای همگان مخصوصاً سیگاریها مفید است. از جمله این کتابها می‌توان به کتاب «سیگار، خودکشی تدریجی» و کتاب «سیگار پدیده مرگبار عصر ما» اشاره کرد.

سه چیز را سرچشمه تواضع معرفتی کرده، و نسبت به انجام آن تأکید فرموده است:^۱

۱- «أَنْ يَبْدَأَ بِالسَّلَامِ مَنْ لَقِيَهُ؛ این که انسان به هر که می‌رسد سلام کند.» :اولین سرچشمه تواضع سلام کردن به دیگران است. چه اشکال دارد که انسان به هر کس می‌رسد سلام کند؛ وقتی وارد مغازه‌ای می‌شود و قصد خرید از آن مغازه را دارد، به مغازه‌دار سلام کند؛ هنگامی که از کوچه عبور می‌کند و بچه‌ها را در حال بازی می‌بیند، به بچه‌ها سلام کند؛ زمانی که وارد مسجد می‌شود، به نمازگزاران سلام کند؛ وقتی که به محل کار می‌رود، به همکارانش سلام کند؛ هنگامی که از سر کار باز می‌گردد، به همسر و فرزندان سلام کند؛ خلاصه به تمام کسانی که با آنها سر و کار دارد سلام کند؛ زیرا، سلام نشانه کوچکی نیست، بلکه علامت تواضع و عظمت انسان می‌باشد؛ سلام چیزی از انسان نمی‌کاهد، بلکه بر عظمت و ادب و وقار و تواضع وی می‌افزاید؛ بدین جهت، در روایتی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم:

«بخیل‌ترین افراد کسی است که در سلام بخل ورزد!»^۲

۲- «وَيَرْضَى بِالذُّونِ مِنْ شَرَفِ الْمَجْلِسِ؛ و به پایین پای مجلس رضایت دهد.» : دومین سرچشمه تواضع این است که انسان وقتی وارد مجلسی می‌شود، همان پایین بنشیند. نه این که برای نشستن در صدر مجلس جا را بر دیگران تنگ کند، و بقیه را به زحمت بیندازد!

آنها که کمبود شخصیت دارند، محتاجند که دیگران به آنها سلام کنند، و یا در صدر مجلس بنشینند؛ اما انسانهای بزرگ احساس کمبود نمی‌کنند تا بخواهند با این امور ظاهری، کمبود خویش را جبران نمایند.

۱. میزان الحکمة، باب ۴۰۳۴، حدیث ۲۱۸۳۷.

۲. علامه مجلسی رحمته الله علیه، روایت مذکور را در جلدهای مختلف بحار الانوار، از جمله جلد ۷۳، صفحه‌های ۴ و ۱۲، و جلد ۹۰، صفحات ۲۹۱، ۲۹۴، و ۳۰۲ نقل کرده است.

روشن است که این امور - سلام کردن به دیگران و نشستن در پایین مجلس - با یک بار و دو بار، جزء صفات انسان نمی شود، بلکه باید آن را تکرار کرد. و بر آن مداومت نمود.

۳- «وَ يَكْرَهُ الرِّيَاءَ وَالسُّمْعَةَ؛ و خودنمایی و شهرت طلبی را خوش نداشته باشد.» : سومین سرچشمه تواضع پرهیز از ریا به هنگام عمل، و پس از آن است. در مورد تفاوت «ریا» و «سمعه» می توان گفت که ریا به هنگام انجام عمل عارض می گردد، ولی «سمعه» پس از انجام عمل حاصل می شود. مثلاً کسی که نماز می خواند، برای این که مردم او را انسان نماز خوانی بدانند، گاه در انظار مردم نماز می خواند. ولی گاه هنگام نماز قصد او پاک و خالص، و هدفش فقط خداوند است؛ ولی پس از انجام نماز از این که دیگران از نمازش تعریف و تمجید کنند، خوشحال و شادمان می شود.

انسان متواضع هم از «ریا» اجتناب می کند، و هم از «سمعه» دوری می گزیند. سرچشمه های سه گانه تواضع جز با تمرین و ممارست ملکه انسان نمی گردد. و لهذا هنگامی که سیره بزرگان دین و پیشوایان معصوم را مطالعه می کنیم، می بینیم آن بزرگواران به اشکال مختلف تواضع را تمرین می کردند، تا پیر وانشان آن را بخوبی فرا گیرند.

نمونه ای از تواضع علی عليه السلام

حدیثی در کتابهای شیعه و اهل سنت^۱، در فضیلت حضرت علی عليه السلام، وجود دارد که نام آن را «خاصف النعل»^۲ نهاده اند، که خلاصه آن بدین شرح است:

۱. اهل سنت در کتابهای متعدّد خود به حدیث خاصف النعل اشاره کرده اند. نام این کتابها به همراه آدرس دقیق آن در کتاب ارزشمند «احقاق الحق»، جلد ۶، صفحات ۲۴ تا ۳۸ و جلد ۱۶، ملحقات احقاق الحق، صفحات ۴۲۵ تا ۴۲۸ و جلد ۲۱، صفحات ۳۷۰ تا ۳۸۳ آورده شده است.

۲. خاصف النعل به کسی می گویند که کفشهای پاره خویش را پینه می زند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا به سمت مکه حرکت کردند؛ بدین جهت، جز شمشیر که در آن زمان اسلحه هر مسافری بود، سلاح جنگی دیگری (نظیر نیزه و سپر و خود و زره و مانند آن) همراه نیاوردند. اهل مکه در سرزمین حدیبیه جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش را گرفتند، و مانع ورود مسلمانان به مکه شدند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماینده مشرکان مکه را خواست، و پس از مذاکرات متعدّد، قرار شد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با آنها قراردادی امضا کند. و در عین حال مشرکان مکه را تهدید کرد که اگر لجاجت و مانع تراشی را از حدّ بگذرانند، شخصی را مأمور در هم کوبیدن آنها خواهد کرد، که وقتی حمله می کند صفوفشان را از هم متلاشی، و لشکریانشان را تار و مار می نماید!

اصحاب پیامبر به یکدیگر نگاه می کردند، و با نگاههای خود به دنبال شخص مورد نظر پیامبر بودند. یکی از اصحاب پرسید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله منظورتان کیست؟ حضرت جواب داد: منظورم «خاصف النعل (پینه دوز)» است!

تعجب اصحاب، با این سخن پیامبر، بیشتر شد. اما این تعجب و حیرت، طولانی نشد؛ زیرا مسلمانان مشاهده کردند که حضرت علی علیه السلام در گوشه ای مشغول پینه کردن کفشهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است!^۱

این روایت در عین این که دلیل بر عظمت و شجاعت و جایگاه ویژه حضرت علی در نزد پیامبر اسلام است، نشان دهنده تواضع و فروتنی علی علیه السلام (که کفش پیامبر را پینه می زد) و رسول خدا صلی الله علیه و آله (که کفش پینه شده را می پوشید) نیز می باشد.

نمونه های تواضع و فروتنی در سیره معصومین فراوان است؛ نمونه دیگر آن به دوش گرفتن موادّ غذایی در دل شب، و تقسیم آن بین فقراء و مستمندان است، که این مطلب در مورد سه تن از ائمه علیهم السلام نقل شده است.

حضرت علی علیه السلام شخصاً در دل شب «انبان نان» را به دوش می کشید، و بدون کمک گرفتن از کسی، حتی غلامش، در خانه تک تک مستمندان کوفه را می زد، و به آنها غذا می داد.^۱

در مورد حضرت امام سجاد علیه السلام نیز این مطلب نقل شده است؛ به گونه ای که آثار بند انبان حتی پس از مرگ بر روی شانه های آن حضرت باقی مانده بود. بعضی از یاران آن حضرت، از فرزند برومندش امام باقر علیه السلام پرسیدند: آیا این آثار زخم با گذشت چهل سال از واقعه کربلا هنوز التیام نیافته است؟ حضرت پاسخ دادند: این اثر مربوط به آن زمان نیست، بلکه مربوط به بند انبان غذا است که آن حضرت شبانه بر دوش می کشید و بین فقرا و مستمندان و یتیمان تقسیم می کرد.^۲

در حالات امام صادق علیه السلام نیز این مطلب دیده می شود؛ حتی گاهی از اوقات که اصحاب آن حضرت متوجه می شدند و در خواست می کردند این مأموریت به آنها واگذار گردد، آن حضرت امتناع می کرد و می فرمود: شما می توانید همراه من باشید، ولی من باید خود انبان غذا را بر دوش گیرم، و آن را بین مساکین و ایتام تقسیم نمایم!^۳ اینها همه نشانه عمل خالصانه و تواضع آن بزرگواران، و سرمشق جاودانه ای برای پیروان آن عزیزان است! امام هشتم علیه السلام به هنگام ولایتعهدی که ظاهراً در اوج قدرت بود و همه چیز برایش فراهم، هنگامی که سفره غذا پهن می شد تا زمانی که همه خدمتکاران بر سر سفره نمی نشستند، دست به سوی غذا دراز نمی کرد.^۴ نتیجه این که، باید تواضع را تمرین و ممارست کرد، تا کم کم به آن آراسته گردید.

۱. ملحقات الاحقاق، جلد ۸، صفحه ۵۸۰.

۲. منتهی الآمال، جلد دوم، صفحه ۵.

۳. منتهی الآمال، جلد دوم، صفحه ۸۵.

۴. منتهی الآمال، جلد دوم، صفحه ۱۷۶.

تکبر و تواضع فردی و اجتماعی

در پایان این بحث اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که تکبر و تواضع همانگونه که می‌تواند فردی باشد، امکان دارد در یک اجتماع نیز وجود داشته باشد. و اگر اقوام و ملت‌ها و کشورها مبتلا به تکبر گردند، مضرات آن بسیار زیانبار خواهد بود. و این خوی و خصلت زشت در اقوام پیشین دیده می‌شود. از جمله، قوم حضرت نوح علیه السلام به صورت گسترده و فراگیر، مبتلا به این بیماری خطرناک بودند، و شاید به همین جهت افراد اندکی از آنها به حضرت نوح ایمان آوردند، و بقیه به وسیله آن طوفان سهمناک عذاب شده، و در مدتی کوتاه نابود گشتند.

در عصر و زمان ما نیز این بیماری، دامنگیر برخی از کشورها شده است؛ مثلاً هنگامی که عوامل بروز جنگ جهانی اول و دوم را مطالعه می‌کنیم، یکی از علل آن، حس برتری جویی و تکبر آلمانیها بوده است. به آنها تلقین شده بود که شما نژاد برتر هستید، و باید بر کل جهان حکومت کنید. و این تلقین سوء و حس تکبر، آتش جنگ جهانی را شعله ور نمود.

اکنون همین بیماری گریبانگیر آمریکای جنایتکار شده، و آنها با سوار شدن بر این مرکب، در سراسر جهان به تاخت و تاز مشغولند. و اخیراً هیچ اعتنایی به مصوبات و قطعنامه‌های شورای امنیت و سازمان ملل هم نمی‌کنند، و صریحاً می‌گویند:

«هر کاری که منافع ما را تضمین کند انجام می‌دهیم؛ هر چند سازمان ملل مخالفت کند! منافع ما مشخص می‌کند که چه گروه‌هایی در جهان تروریسم محسوب می‌شوند، و چه گروه‌هایی از لیست تروریسم خارج هستند! منافع ما مشخص می‌کند که چه کشورهایی محور شرارت هستند، و چه کشورهایی نیستند!»

زبان حال آمریکایی‌ها، همان زبان قال آلمانیها است. تکبر و برتری جویی، آنها را وادار به اتخاذ چنین مواضع رسوایی می‌کند!

خداوند! از شر تکبر و آثار زیانبار آن، فقط و فقط به تو پناه می‌آوریم.



مدارا کردن با مردم

دومین صفتی که به عنوان ویژگی عبادالرحمن و اولیاء اللہ مطرح شده، مدارا نمودن با مردم است. خداوند متعال در آیه محلّ بحث می‌فرماید:

وَ إِذَا خَاطَبْتَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا^۱

و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

مردم از یک نظر به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- عدّه‌ای «طالب حق» هستند. هر کجا که حق را بیابند، از آن پیروی و تبعیت می‌کنند، و هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌آورند. اینها هم طالب حَقّند، و هم واصل به حق شده‌اند.

۲- گروه دیگر، «جاهلان قاصر» هستند؛ یعنی افراد نادانی که به علماء و دانشمندان دسترسی ندارند. همانند ساکنین منطقه‌ای که پای عالمی به آنجا نرسیده، یا کسی که در مرکز علم و دانش و در کنار دانشمندان زندگی می‌کند، امّا تاکنون به ذهنش خطور

۱. سوره فرقان، آیه ۶۳.

نکرده که فلان عملش اشتباه می باشد، تا آن را اصلاح کند، و طرز صحیح آن را از آگاهان بپرسد؛ و به عبارتی کوتاه، چون غافل بوده، جاهل قاصر شمرده می شود. خلاصه این که جاهل قاصر کسی است که دسترسی به عالم ندارد؛ چه بر اثر عدم حضور عالم، و یا به سبب غفلت جاهل.

۳- سومین دسته «جاهلان مقصّر» هستند. آنها کسانی هستند که توانایی تحقیق و جستجو و پرسش دارند، و امکان دسترسی به عالم و دانشمندان نیز برایشان فراهم است، ولی انسانهایی تنبل، بی تفاوت، بی اعتنا به مسائل دینی، دنیاپرست و بی قید و بند هستند. و به دنبال فراگیری مسائل خود نمی باشند.

۴- گروه چهارم کسانی هستند که آگاهانه با حق مخالفت می کنند و با توجه و علم و آگاهی با حقیقت سر ستیز دارند.

سؤال: آیا برخورد ما با چهار گروه فوق باید یکسان باشد، و به اصطلاح همه را به یک چوب برانیم؟

پاسخ: برخورد انبیا و اولیا، به شهادت تاریخ و قرآن و روایات، با گروههای فوق یکسان نبوده است.

گروه اول که زیر سایه تعالیم انبیا و اولیا و پیامبران و امامان، و پس از آنها علما و دانشمندان بوده و هستند، نحوه برخورد با آنها روشن و خارج از محل بحث ماست. و در مورد گروه دوم، باید آنها را با یک برنامه ریزی صحیح و مدون و دراز مدت تحت تعلیم و تربیت قرار داد، و با فراهم آوردن امکانات، آنها را از بیابان جهل و نادانی به سوی نور و روشنایی هدایت کرد. همانگونه که لازم است برای گروه سوم انگیزه حرکت و تلاش و تحقیق و بررسی ایجاد کرد. و با این کار آنها را به فراگیری مسائل دینی وادار نمود. یعنی مدارا با گروه دوم و سوم باید در سر لوحه کارهای ما باشد.

و اگر تعجب نکنید لازم است با گروه چهارم نیز تا سر حد امکان به نرمی و ملاحظت برخورد نمود، تا شاید هدایت شوند و به سوی حق باز گردند.

بله، اگر آمیدی به هدایت و اصلاح آنها نبود، و تمام تلاشها برای نجات و رهایی آنها از ظلمت و تاریکی جهالت و نادانی ناکام ماند، آنگاه نوبت برخورد تند و مجازات و تقاضای عذاب الهی می‌رسد.

بنابراین، اصل اولی در برخوردها، محبت و مدارا و تحمل است، و نباید در اولین برخورد با انسان جاهل و نادان، خشمگین شد، و از کوره در رفت، و با شدت و تندی و همانند آن جاهل - یا شدیدتر از او - جوابش را داد. چراکه روش انبیا این نبوده، بلکه در مقابل رفتار بی ادبانه آنها، اظهار محبت می‌کردند.

مدارا در سایر آیات قرآن

علاوه بر آیه فوق، در دو آیه دیگر از قرآن مجید، موضوع مورد بحث مطرح شده است.

۱- در آیه شریفه ۱۹۹ سوره اعراف می‌خوانیم:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

(به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)!

چند مطلب در این آیه شریفه قابل توجه است:

الف - مخاطب این آیه شریفه، شخص پیامبر اسلام است. یعنی مدارا و گذشت و پذیرش خطاهای دیگران، مسأله‌ای است که در درجه اول پیشوایان جامعه باید به آن عمل کنند، و بر آن مداومت داشته باشند، تا مردم به تبعیت از آنها عامل به این آیات باشند.

ب - در تفسیر کلمه «عفو» چهار معنی ذکر شده است:

اول - عرب به «چیز اضافی» عفو می‌گوید. کلمه عفو در آیه ۲۱۹ سوره بقره به

همین معنی است؛ هنگامی که از پیامبر ﷺ پرسیده شد: چه چیز انفاق کنیم؟

خداوند به پیامبر فرمودند:

«قُلِ الْعَفْوَ؛ بگو: از مازاد نیازمندی خود (انفاق کنید).»

معمولاً خانواده‌ها چیزهای اضافی غیر مورد نیاز دارند. حال که اینها مورد نیاز تو نیست، از آنها دل بکن و در راه خدا انفاق کن، تا نیازمندان از آن بهره گیرند. بدا به حال کسانی که نه خود از این اموال استفاده می‌کنند، و نه آن را انفاق می‌نمایند! دوم - معنی دیگر عفو «حدّ وسط» است. «حُدِّ الْعَفْوَ» یعنی در هر کاری حدّ وسط آن را بگیر، و از افراط و تفریط اجتناب کن. که جاهل یا دچار افراط می‌شود، و یا سر از تفریط در می‌آورد.^۱

سوم - معنی دیگر عفو «پذیرش عذر» دیگران است. اگر کسی کار خطا و اشتباهی کرد، و از شما پوزش طلبید، عذرش را بپذیرید، و او را مورد عفو و بخشش قرار دهید؛ مخصوصاً اگر همسر یا یکی از فرزندان شما باشد.

چهارم - «سخت‌گیری نکردن» چهارمین تفسیری است که برای عفو گفته‌اند. بعید نیست هر چهار معنی مورد نظر خداوند در آیه شریفه فوق باشد. یعنی ای پیامبر ما! اموال اضافه بر نیازت را در راه خدا انفاق کن، و از افراط و تفریط خودداری ورز، و عذر خطاکاران را بپذیر، و نسبت به دیگران سخت گیر نباش!

ج - در بر خورد با جاهلان، و به هنگامی که با سخنان زشت و ناپسند به استقبالت آمدند، و به تو اهانت کردند، با آنها گلاویز نشو، بلکه چنان از کنار این برخورد ناپسند بگذر که گویا سخنی با تو نگفته‌اند. با آنها مانند آن شاعر عرب برخورد کن که گفت:

وَلَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسُوبِي فَصَيْتُ تَمَّةً قُلْتُ لَا يَعْزِبُنِي

به انسان پستی بر خورد کردم که به من ناسزا می‌گفت. کریمانه گذر کردم و با خود گفتم: منظور من نیستم!

۱. همانگونه که حضرت علی عليه السلام در شماره ۷۰ از کلمات قصار نهج البلاغه فرمودند:

«لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا؛ نادان یا افراط می‌کند، یا به تفریط روی می‌آورد.»

د - از امام صادق علیه السلام پرسیدند: جامع ترین آیات اخلاقی قرآن مجید کدام آیه است؟ حضرت فرمودند: آیه ۱۹۹ سوره اعراف.^۱ چرا که مشتمل بر عفت و حکمت و شجاعت است و این امور، اصول سه گانه اخلاق محسوب می شود.

۲ - دومین آیه ای که پیرامون مدارا، سخن می گوید، آیه ۷۲ همین سوره فرقان است. در این آیه شریفه می خوانیم: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»
 عبادالرحمن هنگامی که با سخنان لغو، انسانهای لغو، مجالس لغو، فیلمهای لغو، نشریات لغو، و خلاصه هر آنچه لغو است، مواجه می شوند، بزرگوارانه از کنار آن عبور می کنند، و درگیر آن نمی شوند. البته آیه فوق علاوه بر مسأله «مدارا» صفت دیگری از صفات عبادالرحمن را نیز بیان می کند، که در آینده به آن خواهیم پرداخت. خلاصه این که، یکی از صفات و ویژگی های عبادالرحمن تحمّل و حوصله و صبر، در برابر انسانهای جاهل و نادان است؛ یعنی عصبانی نمی شوند، و با آنها گلاویز و درگیر نمی گردند؛ بلکه تا حد امکان با مدارا و نرمی با آنها رفتار می کنند.

مدارا در کلام معصومین

۱- در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم:

أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ ۲

عاقلترین مردم کسی است که بیش از همه با مردم مدارا کند.

بر خلاف آنچه امروزه مرسوم شده، که مردم با کمترین برخوردی عصبانی می شوند، و در مواجهه با دیگران تحمّل و سعه صدر ندارند، اسلام تأکید می کند که مسلمان عاقل باید اهل مدارای با مردم باشد، و هر چه قدرت مدارایش بیشتر باشد، عقل او بیشتر خواهد بود.

۱. تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۶۴

۲. سفینه البحار، جلد ۳، صفحه ۳۰.

۲- در روایت دیگری از حضرت رسول ﷺ چنین می خوانیم:

إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أُمِرْنَا بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ^۱

ما پیامبران الهی همانگونه که مأمور انجام واجبات هستیم، موظف به مدارای با عموم مردم نیز می باشیم.

همردیف قرار دادن «مدارات» با «واجبات» نشانگر اهمّیت مسأله مدارات است؛ زیرا کار پیامبران، امامان، علما، مرّیان، معلّمان و تمام کسانی که در حوزه تعلیم و تربیت فعّالیّت می کنند، بدون مدارای با مخاطبانشان پیشرفتی نخواهد داشت.

۳- آن حضرت در روایت سوم می فرماید:

مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ^۲

نیمی از ایمان را مدارای با مردم تشکیل می دهد.

ایمان فقط به انجام نماز و روزه و حجّ و زکات و مانند آن نیست؛ بلکه این امور تنها بخشی از ایمان را تشکیل می دهد، و مدارات با مردم بخش دیگری از آن است. متأسّفانه برخی از مؤمنین نماز شب خوان، بسیار کم حوصله هستند؛ و اصلاً با مردم راه نمی آیند؛ و با کوچکترین مسأله ای از کوره در رفته و عصبانی می شوند! در اهمّیت مدارا همین بس که بسیاری از جنگ و جدالها بر اثر ترک آن آغاز شده، همانگونه که روایت ذیل به این مطلب اشاره می کند:

«إِنَّ بُدُوَ الْقِتَالِ اللَّطَامُ^۳؛ سرچشمه جنگها (گاهی) یک سیلی است.»

بدین معنی که گاه با شخصی مدارا نمی شود، او عصبانی می گردد و سیلی محکمی به گوش طرف مقابل می نوازد؛ او هم خود را کنترل نمی کند، و خشم خود را فرو نمی نشاند، و در مقابل یک سیلی، دو سیلی به او می زند! و به همین شکل آتش

۱. سفینة البحار، جلد ۳، صفحه ۳۰.

۲. سفینة البحار، جلد ۳، صفحه ۳۱.

۳. بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۱.

اختلاف و نزاع شعله‌ورتر می‌گردد، و در مدّت زمان کوتاهی به یک جنگ کامل بین اقوام دو طرف تبدیل می‌شود! در حالی که اگر در همان ابتدا قدری مدارا می‌شد، و سیلی اوّل نواخته نمی‌شد، و یا نفر دوم خشم خود را فرو می‌نشاند، و از کنار این مسأله با بزرگواری می‌گذشت، هرگز منتهی به جنگ و خونریزی نمی‌شد.

مُدارات حضرت نوح و حضرت یونس!

حضرت نوح و حضرت یونس علیهما السلام از جمله پیامبران بزرگی هستند که داستان زندگی و تبلیغ آنها شاهد خوبی بر اثرات مثبت مدارا، و عوارض منفی ترک مدارای با مردم است.

حضرت یونس علیه السلام ^۱ چهل سال در میان قومش به تبلیغ آئین خدا پرستی پرداخت، و متحمّل زحمات فراوانی شد، و بر اثر تلاشهای وی در این سالیان دراز، تنها دو نفر به او ایمان آوردند. ^۲ یعنی حضرت یونس موفق شد در هر بیست سال یک نفر را خداپرست کند!

حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال ^۳ به تبلیغ توحید و یکتاپرستی پرداخت، و تمام زحمات و مشکلات و مشقّات آن را به جان خرید، اما کمتر از صد نفر به آئین او پیوستند و طبق برخی از روایات هشتاد و چند نفر ^۴ به او ایمان آوردند! یعنی آن حضرت موفق شد در هر دوازده سال یک نفر را هدایت کند.

۱. حالات حضرت یونس در آیات مختلف قرآن از جمله در سوره‌های یونس و صافات آمده است؛ در سوره صافات به صورت گسترده‌تر و در سوره یونس به شکل خلاصه‌تر به شرح زندگانی این پیامبر عالیقدر پرداخته شده است.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۹، صفحه ۱۵۳.

۳. خداوند متعال در آیه ۱۴ سوره عنکبوت به این مطلب اشاره کرده است. در قسمتی از آیه مذکور می‌خوانیم: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا؛ حضرت نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.»

۴. تفسیر نمونه، جلد ۹، صفحه ۹۹- در برخی از روایات تعداد مؤمنان به شیخ الانبیاء، حضرت نوح علیه السلام فقط هشتاد نفر ذکر شده است! به کتاب نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۳۵۷ مراجعه فرماید.

سرانجام این دو پیامبر چه شد؟

حضرت نوح انسان پر حوصله‌ای بود، و با مردم و قومش بسیار مدارا می‌کرد، به گونه‌ای که خطاب به پروردگارش عرض کرد:

رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا... ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي
أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا^۱

پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم (که ایمان بیاورند)... سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و پنهان حقیقت توحید و ایمان را برای آنها بیان داشتم.

حقیقتاً تحمل و مدارای حضرت نوح عليه السلام فوق العاده زیاد بود، که توانست این گونه با قوم خود عمل کند، و آنها را تحمل نماید؛ کاری که دیگران حتی با همسر و فرزندان خویش انجام نمی‌دهند، تا چه رسد با دشمنانشان!

پس از نهصد و پنجاه سال تبلیغ و زحمت، خداوند متعال خطاب به نوح فرمود:

لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ^۲

جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که می‌کردند، غمگین مباش.

هنگامی که آن حضرت از هدایت بقیه قومش ناامید شد، آنها را نفرین کرد؛ اما نه نفرینی از سر انتقام، بلکه نفرین مستدل و دلسوزانه! وی خطاب به خدای خویش عرض کرد:

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا
عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا^۳

۱. سوره نوح، آیات ۵ تا ۸

۲. سوره هود، آیه ۳۶.

۳. سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷.

پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند، و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آید.

پروردگارا! اینها دو ضرر دارند: نخست این که امکان دارد مؤمنین را هم گمراه نمایند. دیگر این که نسل آنها هم نسل کافر و بی‌ایمانی خواهد بود. بدین جهت همه آنها را نابود کن.

نه طراوتی نه برگی نه گلی نه میوه دارم متحیرم که دهقان به چه کار هشت ما را چنان انسانهایی و چنین درختانی جز نابودی، شایستگی دیگری نخواهند داشت. دعای حضرت نوح علیه السلام مستجاب، و فرمان عذاب صادر گشت؛ از یک سو طوفان از زمین و آسمان شروع به وزیدن کرد، و از سوی دیگر همه جا را آب فرا گرفت. آری همان آب که مایه حیات است و بدون آن هیچ موجودی قادر به ادامه حیات نیست، مأمور عذاب قوم نوح شد! تنها پناهگاه، کشتی نوح بود که آن حضرت و انسانهای با ایمان در آن سکنی گزیده بودند.

حضرت نوح علیه السلام با صبر و حوصله و مدارا مأموریت را تا آخرین مرحله طبق خواست خداوند انجام داد.

اما حضرت یونس پس از چهل سال دعوت، و پیوستن دو نفر از قومش به آئین یکتاپرستی، نزول عذاب خداوند بر آنها نیز قطعی شد، و زمان آن نیز مشخص گشت. حضرت یونس علیه السلام که می‌بایست تا آخرین لحظات در میان قومش باشد، و آخرین تلاشها را برای نجات آنها انجام دهد. اندکی شتاب کرد، قومش را ترک، و به سوی دریا حرکت کرد، و سوار بر کشتی شد تا از محل وقوع عذاب الهی دور شود. همین تعجیل باعث شد که خداوند کیفری سخت برای او در نظر بگیرد. هر چند کار او جرم و گناه محسوب نمی‌شد؛ بلکه ترک اولی به حساب می‌آمد.^۱

۱. ترک اولی یعنی ترک برتر، و انجام فعل خوب؛ مانند این که انسان مشغول نماز مستحب شود و به دنبال برآوردن حاجت برادر مسلمانش نباشد.

خداوند متعال داستان کیفر و گرفتاری حضرت یونس را در آیات ۱۳۹ تا ۱۴۴
سوره صافات آورده است که به شرح آن به صورت گذرا می پردازیم:

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

یونس از رسولان (ما) است.

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ

بخاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی پر (از جمعیت و بار) فرار کرد.

تعبیر به «أبق» تعبیر ظریفی است، زیرا «أبق» به برده‌ای گفته می شود که از دست مولا و مالک خود فرار کرده باشد. و از آنجا که حضرت یونس کمی عجله کرد، و (مثلاً) یکی دو ساعت زودتر از موعد، محلّ مأموریت را ترک گفت، خداوند او را بنده فراری (از مولایش) معرفی کرده، و با این تعبیر، به این کار حضرت یونس اعتراض فرموده، و نارضایتی خویش را از آن اعلام می دارد. زیرا اگر حضرت یونس عجله نمی کرد، و تا آخرین لحظات در آنجا درنگ می کرد، قومش به دست او هدایت می شدند. همانگونه که وقتی نشانه‌های عذاب را دیدند، عالمی که در بین آنها بود از آنها خواست که دستجمعی به درگاه خداوند توبه کنند، تا عذاب الهی بر طرف گردد. آنها به پیشنهاد آن عالم عمل کردند و شروع به توبه و انابه و ابراز پشیمانی نمودند؛ و خداوند هم توبه آنها را پذیرفت و عذاب را مرتفع ساخت. بدین وسیله هدایت و نجات قوم یونس به نام آن عالم ثبت شد، در حالی که اگر حضرت یونس عجله نمی کرد به نام او نوشته می شد.

به هر حال، یونس پیامبر سوار بر آن کشتی پر از مسافر و بار شد، تا از محلّ نزول عذاب دور شود.

هم حضرت یونس سوار بر کشتی شد و هم حضرت نوح، اما این کجا و آن کجا! آن کشتی نجات و رحمت، و این کشتی مجازات و کیفر!

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

و با آنها قرعه افکند، و (قرعه به نام او افتاد و) مغلوب شد.

یونس پیامبر علیه السلام سوار بر کشتی شد و کشتی حرکت خود را آغاز کرد. طبق برخی از روایات ناگهان ماهی عظیمی، که دهان باز کرده بود، راه را بر کشتی گرفت. گویی غذایی می طلبید. سرنشینان کشتی گفتند: «به نظر می رسد گناهکاری در میان ما است! (که باید طعمه این ماهی شود، و چاره‌ای جز استفاده از قرعه نیست.)» آنها قرعه زدند، قرعه به نام یونس پیامبر در آمد! طبق روایتی^۱ قرعه را سه بار تکرار کردند، ولی هر سه بار به نام آن حضرت در آمد.

فَأَلْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ

(او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحق سرزنش بود.

اهل کشتی به ناچار یونس را گرفتند و به سمت آن ماهی بزرگ پرتاب کردند. ماهی او را بلعید، در حالی که مستحق سرزنش بود! زیرا لحظاتی زودتر از زمان مقرر، محل مأموریت را ترک کرد. یونس طعمه ماهی شد، و ماهی با گرفتن این طعمه راه کشتی را باز کرد، و آنها به راه خود ادامه دادند.

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

و اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند!

حضرت یونس هر چند به کیفر الهی گرفتار شد، ولی در همان حال هم از ذکر نام خدا و یاد او غافل نشد. در دل ماهی به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول شد. تسبیح او طبق برخی از روایات^۲، آیه ۸۷ سوره انبیاء است، که در میان اهل عرفان به ذکر

۱. نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۴۳۵، حدیث ۱۱۳.

۲. نورالثقلین، جلد سوم، صفحه ۴۵۰.

یونسیه معروف شده، و مؤمنین در رکعت اول نماز غفيله، پس از قرائت سوره حمد، آن را تلاوت می‌کنند. تسبیح و یاد خدا باعث شد که در مدت کیفر او تخفیف داده شود؛ چرا که اگر جزء تسبیح کنندگان نبود، باید تا روز قیامت در دل آن ماهی - همچون یک زندانی - باقی می‌ماند!

آری، حضرت یونس علیه السلام با یاد خداوند، زندان دائم را تبدیل به زندان موقت کرد، و خداوند متعال پس از چندی او را از آن زندان موقت رهایی بخشید، و مأموریت جدیدی به وی عطا فرمود.

ملاحظه می‌کنید که پیامبری از پیامبران الهی به خاطر این که مقداری با مردم مدارا نکرد، و اندکی زودتر از موعد، محل مأموریت را ترک نمود، این گونه گرفتار کیفر الهی شد.^۱ امید است که این داستان درس عبرتی باشد برای رهبرانی که با مردم خود مدارا نمی‌کنند، و وظیفه خویش را در برابر آنها بطور کامل انجام نمی‌دهند.

۱. شرح این مطلب را در پیام قرآن، جلد ۷، صفحه ۱۴۳ به بعد مطالعه فرمایید.

شب زنده داری!

سومین ویژگی عبادالرحمن و بندگان خاص خداوند - که باید سعی کنیم جزء آنها باشیم - راز و نیاز شبانه و شب زنده داری و نماز شب است. نماز شب در فرهنگ اسلامی جایگاه ویژه، و ارزشی فوق العاده دارد. و در برخی از آیات قرآن مجید و بسیاری از روایات مورد تأکید قرار گرفته است: خداوند متعال در سه آیه از کتاب آسمانی اش به نماز شب اشاره کرده، که به شرح و تفسیر این آیات می پردازیم، به امید آن که در صف شب زنده داران در آییم.

۱- اولین آیه، آیه محلّ بحث، یعنی آیه شریفه ۶۴ سوره فرقان است. در این آیه می خوانیم:

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

و کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

«بیتوته» به معنای شب را در جایی ماندن است؛ خواه آن شب را بیدار باشد، یا در خواب؛ ولی از کلمات بعدی آیه شریفه، معلوم می شود که منظور تنها نخوابیدن نیست، بلکه منظور شب زنده داری است. «سُجَّدًا» جمع ساجد است،

و «قیام»^۱ نیز جمع قائم.

بنابراین، عباد الرحمن کسانی هستند که به خاطر رضای خداوند، لا اقل بخشی از شب را، از رختخوابهای خویش جدا شده، و به راز و نیاز با خدای خویش می پردازند، و نماز شب را، که شامل سجده و قیام و دیگر افعال است، به جا می آورند. این که نماز شب جزء صفات عباد الرحمن شمرده شده، جایگاه خاص آن را در مسأله تربیت و سیر و سلوک الی الله می رساند.

۲- دومین آیه ای که پیرامون نماز شب سخن می گوید، آیه شریفه ۷۹ سوره اسراء است. در این آیه می خوانیم:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

(ای پیامبر ما!) پاسی از شب را (از خواب بر خیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی (و فوق العاده) برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش بر انگیزد.

«تهجد» از ماده «هجد» است. هجد به معنی خواب است، ولی تهجد به معنای ضد آن^۲ یعنی بیداری است!

«نافله» به چیزی اضافی گفته می شود. عرب به هر چیز اضافه و فوق برنامه نافله می گوید؛ چه اضافه بر نمازهای واجب باشد، یا اضافه بر روزه های واجب، یا چیزهای دیگر. ولی این کلمه در بین ما فقط در نمازهای مستحبی به کار گرفته می شود. با توجه به آنچه که گذشت، معنی آیه شریفه چنین می شود: «ای پیامبر! بخشی از شب را بیدار باش و علاوه بر نمازهای واجب روزانه، نمازهای اضافی و فوق برنامه به جا آور.»

۱. قیام هم معنای مصدری دارد (به معنای «ایستادن») و هم معنای وصفی؛ که در آیه شریفه معنی دوم منظور است.

۲. زیرا برخی از افعال ثلاثی مجرد، هنگامی که تبدیل به ثلاثی مزید می شوند، معنای آن متفاوت می شود، که کلمه مذکور یک نمونه آن است.

از ظاهر آیه شریفه استفاده می‌شود که علاوه بر نمازهای واجب، که بر همه مسلمانان واجب است، نماز شب نیز بر شخص پیامبر واجب بوده است. و با توضیحی که گذشت، واجب بودن آن بر پیامبر ﷺ منافاتی با واژه «نافله» ندارد. (دقت کنید) خداوند در بخش دوم این آیه شریفه، به تبیین آثار نماز شب پرداخته و می‌فرماید:

«شاید خداوند در سایه عبادت شبانه و شب زنده‌داری، شما را به مقام محمود برساند.»

مقامی که تمام مردم جهان آن را ستایش می‌کنند.

مفسران قرآن کریم در تفسیر «مقام محمود» اختلاف نظر دارند:

برخی معتقدند منظور از این مقام، مقام شفاعت کبری پیامبر اسلام ﷺ در جهان آخرت است؛ هر چند تمام انبیاء و مرسلین، بلکه برخی از مؤمنان صالح العمل نیز، دارای مقام شفاعت هستند؛ ولی شفاعت کبری از آن پیامبر اسلام است، که آن را با عبادت‌های شبانه به دست آورده است. آری، نماز شب آن قدر اهمّیت دارد که طبق این تفسیر، پیامبر اسلام به وسیله آن، به این مقام بزرگ نائل شده است.

سؤال: آیا مقام محمود و نیل به مقام شفاعت، اختصاص به پیامبر دارد، یا هر کس می‌تواند در سایه عبادت شبانه آن را به دست آورد؟

پاسخ: این مقام ثمره و میوه عبادت شبانه است. اگر پیامبر اکرم ﷺ در سایه عمل به آن به مقام شفاعت کبری رسید، ما هم می‌توانیم با احیاء این عبادت ارزشمند و پُر فایده، به مقام شفاعت صغری نائل شویم.

خوشا به حال کسانی که خود اهل نجاتند، و در فکر نجات دیگران بوده، و شفیع آنان نیز می‌شوند.

عده‌ای دیگر از مفسرین معتقدند منظور از مقام محمود «قرب الی الله» است. خداوند، پیامبر اسلام ﷺ را به نماز شب ترغیب می‌کند، تا در سایه راز و نیازهای شبانه قرب الی الله پیدا کند. دیگران هم اگر می‌خواهند فاصله خود را با خداوند کم کنند، و به آن منبع نور و هدایت نزدیکتر شوند، قسمتی از شب را به شب زنده‌داری و

تهجد و عبادت پیردازند.

۳- سومین آیه‌ای که پیرامون نماز شب سخن می‌گویید، آیه شانزدهم سوره سجده است. توجه کنید:

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

(مؤمنین به آیات ما کسانى هستند که) پهلوهايشان از بسترها در دل شب دور مى‌شود (و بيا مى‌خيزند و رو به درگاه خدا مى‌آورند) و پروردگار خود را با بيم و اميد مى‌خوانند، و از آنچه به آنان روزى داده‌ايم انفاق مى‌کنند!

در این آیه شریفه سخنی از نماز شب نیست، ولی بی شک مصداق روشن راز و نیاز شبانه، نماز شب است؛ علاوه بر این که در روایات متعددی^۱ آیه شریفه فوق به نماز شب تفسیر شده است.

خداوند متعال در آیه بعد، پاداش عجیب و بی سابقه‌ای برای نمازگزاران در شب بیان می‌کند؛ پاداشی که در عبادتهای دیگر دیده نمی‌شود. در آیه مذکور می‌خوانیم:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هیچ کس نمی‌داند چه پاداشهای مهمی، که مایه روشنی چشمهاست، برای آنها نهفته (در نظر گرفته) شده این، پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند!

در بعضی از روایات چنین توصیفی در مورد نعمتهای بهشت دیده می‌شود:

«مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا حَظْرٌ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ»^۲؛ (در آن جا نعمت‌هایی است)

که چشمی ندیده و هیچ گوشى (وصفش) نشنیده و بر فکر هیچ انسانی خطور نکرده است.»

جالب این که در روایتی از امام صادق علیه السلام - که در ذیل آیه مذکور وارد شده - می‌خوانیم:

۱. روایات مذکور در تفسیر نورالتقلین، جلد ۴، صفحه ۲۲۶ به بعد ذکر شده است.

۲. نورالتقلین، جلد ۴، صفحه ۲۳۰، حدیث ۳۸.

خداوند در قرآن مجید پاداش همه چیز را مشخص و معین نموده، ولی پاداش نماز شب را معین نکرده است^۱ (بلکه آن را بصورت کلی بیان نموده است). خلاصه این که، آیات سه گانه فوق بیانگر اهمّیت ویژه نماز شب، و برجستگی خاص آن در بین سایر عبادتهاست.

نماز شب در روایات

روایات بی شماری از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام پیرامون نماز شب وجود دارد؛ به چند نمونه آن توجه کنید:

الف - معاذ بن جبل، صحابی خاص و با شخصیت پیامبر اسلام ﷺ می گوید:
«هنگامی که برای جنگ تبوک حرکت کردیم هوا بسیار گرم بود، قبل از شروع جنگ هر کس به گوشه‌ای خزیده بود و خود را به شکلی از اشعه سوزان خورشید حفظ می کرد؛ بناگاه پیامبر ﷺ را در کنار خود تنها یافتم. از فرصت استفاده کرده، و خطاب به آن حضرت عرض کردم:

أَنْبِيَائِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ وَيُبَاعِدُنِي مِنَ النَّارِ

ای رسول خدا! عملی به من تعلیم کن که با انجام آن از آتش جهنم فاصله گیرم، و داخل بهشت شوم.

پیامبر ﷺ علیرغم خستگی راه، و گرمای فوق العاده هوا، از پرسش من استقبال کرد و فرمود:

لَقَدْ سَأَلْتَ عَنِّ عَظِيمٍ وَإِنَّهُ لَيَسِيرٌ عَلَيَّ مَن يَسْرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ

سؤال مهمی کردی ولی انجام آن برای کسی که خداوند به او توفیق دهد کار مشکلی نیست!

اگر به دستورات زیر عمل کنی جهنم بر تو حرام، و بهشت جایگاهت خواهد بود:

۱. «تَعْبُدِ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا؛ فقط خداوند را پرستش کن و هیچ چیز را شریکش

مگردان!»

هوای نفس، مال، شهوت، مقام، زن، فرزند و مانند آن را شریک خدا قرار مده، و

کعبه دلت را از این بتها پاک کن، و فقط خدای را بندگی کن!

۲. «وَتُقِيمِ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ؛ و نمازهای واجب را اقامه کن (و از آنها غافل مشو)!»

۳. «وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ؛ و (فقط به نماز قناعت نکن، بلکه) زکاتی که بر تو واجب شده

بپرداز (و بدین وسیله قسمتی از نیازمندی نیازمندان را بر طرف کن!)»

۴. «وَتَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ؛ و ماه رمضان را روزه دار باش!»

معاذ در ادامه می گوید: پیامبر ﷺ پس از دستورات چهارگانه فوق - که اولی در

مورد اصول دین، و سه مورد بعد، از فروع دین است - خطاب به من فرمود:

«وَإِنْ شِئْتَ أَنْبَأَكَ بِأَبْوَابِ الْخَيْرِ؛ (ای معاذ!) آیا دوست داری، دروازه های سعادت را به تو

نشان دهم؟»

عرض کردم: بله یا رسول الله. مایلیم، لطفاً بفرمایید! حضرت فرمودند:

۱. «الصَّوْمُ جَنَّةٌ؛ روزه سپر (بزار دفاعی در برابر آتش جهنم) است!»

۲. «وَالصَّدَقَةُ تُكْفِرُ الْحَطِيئَةَ؛ صدقه گناهان را از بین می برد!»

۳. «وَقِيَامُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ يَتَّبِعِي وَجْهَ اللَّهِ؛ شب زنده داری در دل شب رضایت

خداوند را جلب می نماید!»

همانگونه که ملاحظه می کنید سه چیز به عنوان ابواب خیر معرفی شده، که یکی از

آنها نماز شب و راز و نیاز شبانه است.

ب - راوی روایت دوم بلال حبشی مؤذن پیامبر اسلام است. وی می گوید:

خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدم، آن حضرت مشغول سخنرانی برای عموم مسلمانان بود، در قسمتهایی از سخنانش فرمود:

عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَإِنَّ قِيَامَ اللَّيْلِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ مِنْهَا عَنِ الْأَثْمِ وَ تَكْفِيرٌ لِلْسَيِّئَاتِ، وَ مَطْرَدَةٌ الدَّاءِ عَنِ الْجَسَدِ^۱

ای مسلمانان! نماز شب و راز و نیاز شبانه را فراموش نکنید، که شب زنده داری روش و سیره صالحان قبل از شما بوده است. (یعنی نماز شب در امت‌های گذشته نیز وجود داشته) و موجب نزدیکی به خداوند می‌گردد، و ابزار بازدارنده گناهان است، و کفاره گناهان محسوب می‌شود و (علاوه بر تمام این آثار معنوی) باعث سلامت و طراوت جسم انسان می‌گردد!

رابطه نماز شب با سلامت جسم، در بحث‌های آینده خواهد آمد.

ج - امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام سه چیز را موجب افتخار انسان مؤمن می‌شمارد، و آن امور را باعث زینت وی در دنیا و آخرت می‌داند^۲:

۱- «الْصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ؛ اقامه نماز شب در انتها و پایان شب.»

نماز شب را هر چند قبل از خواب نیز می‌توان اقامه نمود، ولی هر چه به اذان صبح نزدیکتر باشد بهتر است.

۲- «وَيَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ و قطع امید از غیر خدا (و امید بستن به خداوند قادر).»

اگر شخص تشنه‌ای برای تهیه آب ظرف کوچکی بردارد و به جای رفتن به سرچشمه از این و آن تقاضای آب کند، آیا مورد مذمت و تمسخر قرار نمی‌گیرد؟! پس امید بستن به مردم، و چشم طمع دوختن به اموال دیگران، و امید بستن به غیر خدا چرا؟!!

۳- «وَوَلَايَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ و پذیرش ولایت امامی از آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام.»

۱. مجمع البیان، مجلد ۴، صفحه ۳۳۱.

۲. بحار الانوار، جلد ۸۴، صفحه ۱۴۰.

طبق روایت فوق نماز شب فخر مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است. جالب این که نماز شب آنقدر اهمّیت دارد که در ردیف ولایت امامان معصومین علیهم السلام شمرده شده است. با توجه به اهمّیت فراوان و فضیلت‌های بی شمار نماز شب باید به سراغ فلسفه آن برویم.

فلسفه نماز شب

سؤال: چرا در آیات قرآن و روایات، نسبت به اقامه نماز شب این قدر تأکید شده است؟ این جایگاه رفیع و بلند نماز شب و آن آثار و ثواب‌های فوق‌العاده برای چیست؟ و در یک جمله کوتاه: «فلسفه نماز شب» چیست؟

پاسخ: توجه به امور زیر فلسفه نماز شب را روشن می‌کند:

۱- اگر انسان در انتهای شب از خواب برخیزد و به راز و نیاز با خالق بی نیاز خویش بپردازد، نشاط خوب و حال خوشی برای عبادت خواهد داشت؛ زیرا با استراحتی که کرده خستگی کار روزانه از بدنش خارج شده و آماده راز و نیاز گشته است؛ مخصوصاً که نسیم سحری خود نشاط آور و فرح بخش است.

۲- در انتهای شب آدمی از مزاحتمهایی که معمولاً در طول روز برایش پیش می‌آید در امان است؛ نه تلفنی، نه مراجعه کننده‌ای، نه طلبکاری، نه بدهکاری، و خلاصه فراغت کامل دارد.

۳- بی‌شک به دنبال این شور و نشاط و حال عبادت و فراغت کامل و رفع خستگی، حضور قلب بهتری در نماز حاصل می‌شود. بدین جهت حضور قلبی که در نماز شب وجود دارد، در نمازهای روزانه نیست.

۴- از آنجاکه این نماز در دل شب و در خلوت و تنهایی انجام می‌شود، از ریا به دور می‌ماند. ممکن است انسان در مسجد و در حضور مردم گرفتار ریا شود، هر چند نباید گرفتار وسواس شد و به این بهانه از حضور در مسجد و جماعت خودداری کرد، ولی

به هر حال، زمینه‌ریا در چنان نمازهایی بیشتر است، اما در دل شب، که نماز گزار تک و تنها و به دور از نگاههای دیگران، با خدای خویش راز و نیاز می‌کند، زمینه‌ریاکاری وجود ندارد و نمازش را در کمال خلوص نیت بجا می‌آورد. و این ارزش نماز شب را بسیار زیاد می‌کند.

۵- نماز شب با آرامش خاطر انجام می‌شود و به انسان آرامش می‌بخشد. امروزه علم پزشکی ثابت کرده که عامل بسیاری از بیماریها، فشارهای روحی است. و عبادت شبانه این فشار را کاهش داده و به انسان آرامش می‌دهد. این که در برخی از روایات گذشته گفته شد که نماز شب ضامن سلامتی می‌باشد، سر آن همین مطلب است!

بنابراین باید نماز شب را احیاء کنیم. در ماه رمضان و ماههای دیگر آن را اقامه نماییم. اگر نمی‌توانیم آن را به طور کامل انجام دهیم، بدون مستحبات به جا آوریم. در این صورت می‌توان یازده رکعت آن را در ظرف ربع ساعت انجام داد. حتی کسانی که تازه شروع می‌کنند می‌توانند تمام یازده رکعت را هم نخوانند و به قسمتی از آن قناعت نمایند، تا در ابتدای کار سنگین نباشد. و اگر توفیق انجام این عبادت بزرگ را بصورت مستمر نداریم، لااقل هفته‌ای یک بار و در شبهای جمعه که روز بعد را استراحت بیشتری داریم، در دل شب برخیزیم و به درگاه پروردگار مهربان برویم و برای لحظاتی با خداوند درد دل کنیم.

از خداوند می‌طلبیم که با توفیق انجام این عبادت ارزشمند، ما را به مقام محمود واصل فرماید.

ترس از عذاب جهنم

چهارمین ویژگی عبادالرحمن و بندگان برجسته خداوند مهربان، ترس از عذاب دوزخ است. خداوند متعال در مورد این ویژگی در آیات ۶۵ و ۶۶ سوره فرقان چنین می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

بندگان (خاص) خداوند رحمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف کن، (چرا) که عذابش سخت و پر دوام است! مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محل اقامتی است!

شرح و تفسیر

شرح چند نکته پیرامون دو آیه فوق لازم است:

۱- آیا «عبادالرحمن» که جایگاهی بس مهم و ممتاز نزد پروردگار دارند و دارای صفات برجسته فراوانی هستند، فقط با گفتن این جملات به آن مقامات می‌رسند؟ یا می‌گویند و به دنبال آن عمل می‌کنند؟ دست به دعا بر می‌دارند و در تعقیب آن

برنامه ریزی می کنند؟ تقاضا می نمایند و پس از آن، زمینه های تحقق آن را فراهم می آورند؟

بی شک، تنها دعا کردن و سخن گفتن افتخار محسوب نمی شود و انسان را به درجات عالیّه نمی رساند؛ بلکه سخنی که به دنبال آن عمل باشد و گفتاری که منشأ کردار نیک و پسندیده گردد ارزشمند است؛ این مطلب یک قانون کلی است که در همه موارد جاری است؛ مثلاً، ادّعی شیعه بودن و دم از محبّت علی زدن و سخن از عشق سوزان به اهل بیت گفتن، در صورتی که منشأ ترک گناهان و انجام عبادت و اطاعت نشود بی شک ارزش ندارد و ما را در زمره شیعیان واقعی معصومین علیهم السلام قرار نمی دهد؛ بدین جهت، در روایات، انسانی که سخنی می گوید ولی برخلاف آن عمل می کند، تقییح و سرزنش شده است؛ از جمله در روایتی از امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم:

مَنْ تَعَوَّذَ مِنَ النَّارِ وَلَمْ يَتْرُكْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ^۱

کسی که از آتش دوزخ به خداوند پناه ببرد ولی از هوی و هوس (که انسان را به سمت جهنّم سوق می دهد) پرهیز نکند، خویشتن را به سخریه گرفته است.

بنابراین، به صرف استغاده از جهنّم، و دعا برای برخورداری از نعمتهای بهشتی، انسان در صف عباد الرحمن قرار نمی گیرد، بلکه باید از انجام کارهایی که انسان را به سوی جهنّم می کشاند پرهیز کرد. تعبیری که در روایت فوق آمده، در روایت دیگری از همان حضرت در مورد استغفار نیز آمده است؛ در آن روایت می خوانیم:

مَنْ اسْتَغْفَرَ مِنْ ذَنْبٍ وَ هُوَ يَعْمَلُهُ فَكَأَنَّمَا يَسْتَهْزِئُ بِرَبِّهِ^۲

کسی که از گناهی استغفار می کند، ولی (از سوی دیگر) مرتکب آن گناه می شود، گویا خدای خویش را مسخره کرده است!

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱.

۲. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۲۸۲.

اگر شما شخصی را مشاهده کنید که سخنرانی زیبایی در مورد حرمت شرب خمر و مضرات و زیانهای آن می‌نماید ولی پس از سخنرانی جام شرابی را سر بکشد، آیا نمی‌گویید که این شخص خود را مسخره کرده است!؟

۲- معنی جمله «أَصْرَفَ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ» این است که عذاب جهنم به سمت ما می‌آید و شعله‌های سوزان آن به سوی ما در حرکت است، آن را از ما بر طرف کن! آیا جهنم به سوی ما می‌آید؟

بله، هیزمهای آتش جهنم اطراف ما را فرا گرفته و با کمترین جرقه‌ای آتش خواهد گرفت. هوای نفس از یک سو، و سوسه‌های شیطان از سوی دیگر، عوامل تحریک کننده شهوت، که متأسفانه در زمان ما از در و دیوار می‌بارد و تمام جامعه را فرا گرفته از سوی سوم، همه شعله‌های آتش جهنم است که هر لحظه امکان دارد دامنگیر ما شود. باید با تضرع و استغاثه و دعا و اجتناب از عوامل مذکور، از خدا بخواهیم این شعله‌های آتش را از ما دور نماید.

۳- کلمه «گراما» و «غریم» از یک ریشه گرفته شده‌اند. غریم به معنای طلبکار است و جمع آن «غرماء» می‌باشد، معنی ریشه اصلی «گرام» و «غریم» ماندگار بودن است؛ به چیزی که انسان را رها نمی‌کند «غریم» گفته می‌شود. و علت این که به طلبکار غریم گفته شده این است که تا طلب خود را نگیرد بدهکار را رها نمی‌کند.

«غریم» به عشق سوزان نیز اطلاق شده است. در زبان عرب از کلمه عشق کم استفاده می‌شود و به جای آن «غریم» گفته می‌شود، و علت این که به عشق آتشین و سوزان غریم گفته می‌شود این است که چنین عشقی ماندگار است و عاشق را رها نمی‌کند. نتیجه این که، «گراما» به معنای ثابت و ماندگار و چیزی که همواره ملازم انسان است می‌باشد.

عبدالرحمن می‌گویند: «پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف کن و به ما توفیق ده که عوامل آن را از خود دور کنیم؛ چرا که عذاب جهنم سخت و ماندگار است و

انسان را رها نمی‌کند.»

۴- سؤال: آیا «مُسْتَقَرٌّ» و «مُقَام» به یک معنی، و به اصطلاح مترادف می‌باشند، یا دو معنی متفاوت دارند؟

پاسخ: برخی معتقدند این دو کلمه مترادف، و هر دو به معنی جایگاه و اقامتگاه ثابت و دائم هستند، ولی به اعتقاد ما، این دو، زمانی که در کنار هم ذکر شوند به یک معنی نیستند؛ بلکه هر کدام معنی خاص خود را می‌دهد. توضیح این که «مُسْتَقَرٌّ» جایی است که انسان مدّتی در آن به سر می‌برد ولی بعداً از آنجا منتقل می‌شود؛ و به تعبیر دیگر، مُسْتَقَرٌّ اقامتگاه موقت است. ولی «مُقَام» اقامتگاه دائمی و همیشگی است. می‌دانیم جهنّمیان دو دسته هستند: برخی از آنها مؤمنان آلوده‌ای هستند که برای مدّتی در جهنّم عذاب می‌شوند تا ناخالصی‌های آنها از بین برود، و پس از آن به بهشت منتقل می‌شوند. و دسته دوم مشرکان و کافران و کسانی که بی‌ایمان از دنیا رفته‌اند هستند، که برای همیشه در جهنّم خواهند ماند. بنابراین، جهنّم هم به عنوان اقامتگاه موقت جایگاه بدی است، و هم به عنوان اقامتگاه دائم.

پروردگارا! ما ضعیفیم و طاقت تحمّل لحظه‌ای از آتش جهنّم تو را نداریم. و از سوی دیگر در برابر وسوسه‌های شیطان هم گاه لغزش داریم. تو خود به فضل و کرم‌ت عذاب جهنّم را از ما بر طرف فرما!

فلسفه عذابها و مجازاتها

سؤال: چرا خداوند جهنّم را آفریده است؟ چرا برای گناهکاران مجازاتهای سنگین قرار داده است؟ اساساً خداوند بی‌نیاز، چه نیازی به عبادات ما دارد؟ گناهان ما چه ضرری به او می‌زند که جهنّم را برای گناهکاران خلق کرده است؟

پاسخ: همانگونه که حضرت علی علیه السلام در خطبه همام فرموده، خداوند نه نیازی به عبادات ما دارد، و نه گناهان ما ضرری به او می‌زند و به قول شاعر:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

ولی بدون شک برای تعلیم و تربیت دو نیروی محرک و باز دارنده لازم است. پاداش، مردم را به سوی تعلیم و تربیت تشویق می‌کند؛ و کیفر، آنها را از مسیرهای خلاف تعلیم و تربیت باز می‌دارد. اگر این دو نیرو نباشد تعلیم و تربیت امکان‌پذیر نیست. و روشن و بدیهی است که نه پاداش نفعی برای مربی دارد، و نه کیفر ضرری را از او برطرف می‌کند. نه حرکت در مسیر تعلیم و تربیت سودی برای مربی دارد، و نه تخلف از آن ضرری به او می‌زند. اگر بخواهیم تشبیه ساده‌ای برای این مطلب داشته باشیم، می‌توانیم تعلیم و تربیت را به اتومبیلی تشبیه کنیم که برای حرکت به سوی مقصد و کنترل آن در مواقع انحراف از مسیر جاده، هم نیاز به پدال گاز می‌باشد و هم نیروی بازدارنده ترمز. نقش این دو آن قدر مهم است که اگر اتومبیل هیچ کدام را نداشته باشد به مقصد نمی‌رسد، همانگونه که اگر یکی از این دو نباشد، باز هم به مقصد نخواهد رسید.

این مطلب در صفات پیامبر اسلام ﷺ نیز دیده می‌شود؛ زیرا خداوند آن حضرت را هم «بشیر» خوانده و هم «نذیر» نامیده است. بشیر، اشاره به همان نیروی محرک است و نذیر، نیروی بازدارنده.

بهشت و جهنم نیز در حقیقت در حکم این دو نیروست؛ بهشت راهیان حق را به سوی خود می‌خواند و آنها را تشویق به عبادت و طاعت می‌نماید. و جهنم آنان را از انحراف بیم می‌دهد و از مخالفت با فرامین خداوند باز می‌دارد. و بدون شک هر دو لازم و ضروری است.

البته خداوند متعال به مسأله پاداش و نیروی محرک توجه بیشتری کرده، به گونه‌ای که برای هر حسنه و کار خوبی ثوابی برتر و حداقل ده برابر پاداش می‌دهد، ولی در مقابل کار زشت، بیش از یک بار مجازات نمی‌کند!^۱

مسأله پاداش و کیفر، و رعایت و توجه به هر دو، یکی از اصول مدیریت نیز می‌باشد.^۱ یک مدیر موفق هم باید بر پاداشها تکیه کند، و زیر مجموعه خویش را با پاداشهای مناسب و بجا تشویق و ترغیب نماید، و هم در صورت لزوم متخلفان و وظیفه شناسان را کیفر دهد. البته بدیهی است که تکیه بر پاداش باید بیش از اصرار بر کیفر باشد.

از مجموعه بحثهای فوق روشن شد که مجازات و ثواب، تشویق و کیفر، تبشیر و انذار، همگی لازم و ضروری است.

بنابراین، این که عده‌ای در گوشه‌ای از دنیا نشستند، و برای خود خیالبافی می‌کنند، و شعار لغو مجازات اعدام را سر می‌دهند، و معتقدند که هیچ کس در تحت هیچ شرایطی نباید اعدام شود، ادعایی است که با هیچ اصلی سازگار نیست. این آقایان دل نازک! که این قدر برای قاتلان و جانیان و سارقان و قاچاقچیان مواد مخدر و مانند آن دلسوزی می‌کنند، آیا هیچ به فکر قربانیان آنها هستند! آیا فقط جنایتکاران حق حیات دارند ولی قربانیان آنها حق حیات نداشته‌اند! آیا سزد که متجاوزان به حریم امنیت مردم که منطقه‌ای را با جنایات خود ناامن کرده‌اند در امان باشند، ولی مردم یک منطقه در اضطراب و دلهره و ترس به سر ببرند و امنیت برای آنها تبدیل به یک رؤیا شود! اینها بازی با الفاظ نیست، بلکه حقایق تلخی است که آنها نمی‌خواهند باور کنند؛ زیرا وقتی جانیان اعدام نشوند و مدتی در زندان بمانند و سپس آزاد گردند، دیگر جنایتکاران هم جرأت و جسارت پیدا می‌کنند و براحتهی دست به این قبیل جنایات می‌زنند. اگر آنها زندان انفرادی شوند، پس از مدت کوتاهی دیوانه می‌شوند! و اگر در زندان دستجمعی قرار گیرند، آنجا تبادل اطلاعات می‌کنند و زندان تبدیل به کلاس تعلیم و انتقال تجربیات سرقت و خیانت و دیگر کارهای خلاف می‌شود. و پس از رهایی از زندان، سوغاتی جز ناامنی و ترس و وحشت بیشتر برای جامعه نخواهند داشت!

۱. به کتاب «مدیریت و فرماندهی در اسلام» مراجعه فرمایید.

بنابراین، نیش و نوش، عذاب و ثواب، تشویق و کیفر، هر دو ضروری است. نتیجه این که، خداوند متعال هیچ نیازی به عبادت ما ندارد و گناهان ما هیچ ضرری به او نمی‌زند؛ ولی از آنجا که اراده کرده ما را تربیت کند و به سوی تکامل رهنمون باشد، بدین جهت برنامه‌های تربیتی انبیاء را برای ما فرستاده و بهشت و جهنم را ضامن اجراء این برنامه‌های سعادت آفرین قرار داده است. و این مطلب چقدر زیبا در دعای افتتاح انعکاس یافته، آنجا که می‌فرماید:

أَيُّقُنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَ أَشَدُّ
الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ

پروردگارا! به یقین می‌دانم که تو در جایی که جایگاه بخشایش و رحمت است، از همه مهربان‌تری، و در مقام عبرت‌دادن بدکاران و مجازات گناهان، سختترین عقاب‌کنندگانی! آری، خداوند در جایش اهل عفو و رحمت و بخشایش، و در جایش اهل عذاب و مجازات و کیفر است، و بدون این دو، تربیت امکان‌پذیر نیست.

خوف و رجاء، دو بال برای پرواز

با توجه به آنچه گذشت، مسلمان واقعی کسی است که هم خوف از جهنم داشته باشد و هم امیدوار به بهشت. و لازم است که دو کفه این ترازو همواره مساوی و به اندازه هم باشد، نه رجاء بیشتر از خوف و نه خوف بیشتر از رجاء؛ زیرا اگر این تعادل از بین برود، این پرنده سالم به مقصد نمی‌رسد.

در حدیث بسیار زیبایی از امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُورَانِ؛ نُورٌ خِيفَةٍ وَ نُورٌ رَجَاءٍ لَوْ
وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا^۱

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷، باب الخوف و الرجاء، حدیث اول.

در قلب هر بنده مؤمن دو نور وجود دارد؛ یکی نور خوف (دقت کنید که از خوف هم تعبیر به نور شده است) و دیگری نور رجا، و این دو نور با هم مساوی و همطراز هستند، به گونه‌ای که اگر یکی از آنها وزن شود، بیشتر از دیگری نخواهد بود!

با این دو بال می‌توان در آسمان قرب پروردگار پرواز کرد و به مقامات بالا دست یافت.

امید بیش از حد ممنوع!

جمعی در گوشه و کنار اجتماع، افراد جامعه را بیش از حد امیدوار می‌کنند و ترس از خدا را به آنها گوشزد نمی‌کنند؛ فقط سخن از رجا می‌گویند، و خوف را به فراموشی می‌سپارند؛ بهشت را توصیف می‌کنند، اما ذکری از جهنم به میان نمی‌آورند؛ مثلاً، می‌گویند: «چشمی که در مراسم عزاداری می‌گیرد، به آتش جهنم نمی‌سوزد.» یا می‌گویند: «اگر حساب و کتاب ما با علی علیه السلام است، پس هیچ غصه‌ای نداریم.» این مطالب هر چند صحیح و درست است، ولی چه تضمینی وجود دارد که در حال مرگ با ایمان از دنیا برویم؟ اگر خدایی ناکرده بی‌ایمان از دنیا برویم، آیا باز هم به آتش جهنم نخواهیم سوخت! آیا در این صورت هم مورد شفاعت قرار خواهیم گرفت!

حاجب که همین طرز تفکر را داشت، شعری بدین مضمون سرود:

حاجب اگر معامله حشر با علی است

من ضامنم، هر چه خواهی گناه کن

و با این شعر، چراغ سبزی به تمام گناهان داد. شب هنگام در عالم خواب مشاهده

کرد که حضرت علی علیه السلام از او عصبانی است، و به شعرش اعتراض دارد. حاجب

گفت: چگونه بگویم؟ حضرت فرمود بگو:

حاجب اگر معامله حشر با علی است

شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

پاسخ سؤال به بیانی دیگر

برای این که یک قانون دارای اعتبار باشد، ارکانی لازم دارد. و حداقل سه رکن زیر لازم و اجتناب‌ناپذیر است:

الف - باید از سوی کسی مقرر شود که سخن او برای کسانی که می‌خواهند به آن قانون عمل کنند (خواه به حکم عقل، یا مطابق قراردادهای اجتماعی) الزام آور باشد. خداوند، که خالق و صاحب اختیار ما انسانها و همه عالم هستی می‌باشد، واضع قوانین الهی است، و لازم به ذکر نیست که سخن خدا، به حکم عقل برای بندگاش الزام‌آور است.

مردم هم در قوانین اجتماعی عده‌ای را به عنوان نمایندگان خویش جهت قانونگذاری بر می‌گزینند، و آنها با در نظر گرفتن مصالح مردم قوانینی وضع می‌کنند. این قوانین هم طبق قراردادهای اجتماعی الزام‌آور و قابل اجراست. نتیجه این که یکی از ارکان قانون معتبر آن است که سخن قانونگذار الزام‌آور باشد.

ب - قانون باید هماهنگ با مصلحت و ساختمان خلقت مخاطبین خود باشد؛ بنابراین، قوانینی که بر خلاف مصلحت و فطرت انسان وضع می‌شود اعتباری ندارد. همانند قانونی که کشیش‌های مسیحی کاتولیک را از ازدواج منع می‌کند! این قانون نه موافق مصلحت انسان، و نه هماهنگ با فطرت اوست؛ بلکه موجب سلب آرامش و آسایش و تکامل آدمی می‌گردد.

نتیجه این که، قوانینی که بر خلاف مصلحت و فطرت انسانهاست اعتبار ندارد.

ج - رکن سوم قانون، ضامن اجرای آن است. یعنی باید در قانون مشخص شود که اگر کسی از آن تخلف کرد چه نوع برخوردی با او می‌شود؛ در غیر این صورت، قانون بی‌اعتباری است؛ زیرا اگر نه جریمه‌ای، نه کیفری، نه مجازاتی، و خلاصه هیچ عکس‌العملی در برابر متخلفان صورت نگیرد، قانون سست می‌گردد، و اعتبار خود را از دست می‌دهد، و تدریجاً دیگران هم تشویق می‌شوند که از آن تخلف ورزند؛ به

تعبیر دیگر، قانون اگر از سوی واجب‌الاطاعه‌ترین شخص، یعنی خداوند، وضع شود، و کاملاً با مصلحت و فطرت انسان سازگار باشد، ولی ضمانت اجرا نداشته باشد، با عرض پوزش باید گفت که چنین قانونی اعتبار نخواهد داشت!

خداوند ضمانت‌های اجرایی مختلفی برای قوانین الهی در دنیا و آخرت در نظر گرفته است. ضامن اجراء قوانین الهی در دنیا، حدود و تعزیرات شرعی و قصاص و مانند آن است. همانگونه که اقامه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک وظیفه عمومی، و عکس‌العمل نشان دادن در برابر کارهای ناشایست و زشت، و در تنگنا قرار دادن عامل منکر، ضامن اجرایی دیگری برای برنامه‌های دینی در دنیاست. و ضامن اجرایی آخری تعلیمات دینی، بهشت و جهنم است.

بنابراین، نه تنها جهنم و مجازات، امری لازم و ضروری و ضامن اجرای قوانین الهی است، بلکه طبق این تفسیر از نعمتهای الهی محسوب می‌شود! آیا نباید در جامعه زندان باشد، و متخلفان آزادانه در جامعه بگردند، و هر ظلم و جنایتی که مایل باشند انجام دهند، و خواب خوش و آسایش و امنیت را از مردم بگیرند! یا نه، زندان باید باشد و متخلفان زندانی شوند و مردم از شر آنان در امان! بدون شک شما گزینه دوم را انتخاب می‌کنید.

نتیجه این که وجود مجازات و جهنم در نظام آفرینش به عنوان ضمانت اجرایی قوانین الهی لازم و ضروری است؛ بلکه طبق آنچه گذشت از نعمتهای الهی محسوب می‌شود.

ماهیت جهنم!

جهنمی که عبادالرحمن از شر آن به خدا پناه می‌برند، و به صورت گسترده در آیات قرآن مجید مطرح گردیده، و نزدیک به هشتاد مرتبه در آیات قرآن تکرار گشته، و پیرامون مسائل مختلف آن بحث شده، چیست؟

پاسخ صحیح این است: ما هر چند بطور اجمالی معتقدیم جهنمی وجود دارد، که متخلفان را در آن مجازات می‌کنند، ولی باید اعتراف کنیم که ماهیت آن بر ما روشن نیست، و نمی‌توان به آن پی برد. همانگونه که ماهیت بهشت و جزئیات آن نیز بر ما مخفی است! آنچه از بهشت و جهنم درک می‌کنیم این است که اولی کانون رحمت و رأفت الهی، و دومی مرکز قهر و غضب و خشم پرودگار می‌باشد.

البته هیچ تعجبی هم ندارد که ما ماهیت بهشت و جهنم را ندانیم. چون ما زندانیان دنیا چگونه می‌توانیم با این الفاظ و مقیاسهای دنیایی، مسائل مربوط به جهان آخرت را درک کنیم! برای روشن شدن این مطلب، همواره مثال جالبی می‌زنیم که تصور می‌کردیم تراوش ذهن ماست؛ ولی بعداً به روایتی بر خوردیم که معلوم شد مثال مورد نظر به صورت زیبایی در آن روایت آمده است.^۱ به این مثال توجه کنید:

مثلاً ساکنان دنیا نسبت به جهان آخرت، مثل جنین محبوس در رحم مادر نسبت به ساکنان دنیا است. اگر جنین موجود در شکم مادری عاقل و هوشیار شود، بلکه عقل و درک عالی در حد عقل و خرد بوعلی سینا داشته باشد! و از داخل شکم مادر با ما تماس بگیرد، و از ما بخواهد که اوضاع و احوال دنیا را برای او تشریح کنیم. و ما در پاسخ بگوئیم: خورشید بسیار زیبا و درخشانی در دل آسمان نور افشانی می‌کند؛ گلها و گیاهان پر طراوتی در اطراف ما خودنمایی می‌کنند؛ با پایان یافتن روز خورشید کم کم غروب می‌کند و با آمدن شب ماه پر نور و ستارگان فراوان در سینه آسمان به انسانها چشمک می‌زنند؛ و شب با خود سکوت و آرامشی عجیب به ارمغان می‌آورد و...

آیا جنینی که جز مشتی آب و کیسه رحم مادر چیزی ندیده، می‌تواند این مطالب را درک کند؟ قطعاً او (هر چند ضریب هوشی اش بالا باشد) نمی‌تواند جز شبیحی از این حقایق تصویر دیگری در ذهنش ترسیم کند. زیرا الفاظی که ما در دنیا اختراع کرده‌ایم،

هیچ کارایی در عالم جنین ندارد، همانگونه که این الفاظ نمی تواند قالبهای مناسبی برای مفاهیم جهان آخرت باشد. پس همانطور که جنین قادر بر درک حقایق دنیا نیست، اهل دنیا هم نمی توانند بطور کامل حقایق جهان آخرت را درک کنند و این، امری عادی است و هیچ تعجبی ندارد. شاهد بر مدّعی فوق آیات و روایاتی است که بهشت و جهنّم را توصیف می کند؛ مثلاً در آیه ۶ و ۷ سوره هُمَزَه، در مورد آتش جهنّم می خوانیم:

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ؛ (جهنّم) آتش بر افروخته الهی است، آتشی که از

دلها سر می زند!»

توضیح این که، آتشیهای دنیا ابتدا پوست بدن را می سوزاند، سپس گوشت آن را طعمه خود قرار می دهد، و پس از آن، استخوانهای اطراف قلب را آتش می زند، و در نهایت به قلب می رسد؛ ولی طبق آنچه در آیه فوق آمده، آتش جهنّم از قلب شروع می کند، و سپس بقیّه را طعمه قرار می دهد، تا به بیرون بدن می رسد. و در یک جمله کوتاه، آتشیهای دنیا از بیرون می سوزاند، و به سمت درون می رود، ولی آتش جهنّم از درون شروع می کند و به سمت بیرون ادامه می دهد! راستی این چگونه آتشی است، که از درون می سوزاند؟

از برخی روایات استفاده می شود که آتش جهنّم زفیر و شهبیق^۱ دارد. دارای دم و بازدم است. نفس می کشد^۲، به گونه ای که گویا یک موجود زنده است. آیا آتشیهای دنیا نیز چنین هستند!

از این تعبیرات، و امثال آن، می فهمیم که ساختمان جهنّم، ساختمان عجیبی است که به فکر ما نمی رسد و نمی توانیم به جزئیات آن آگاه شویم، ولی علم اجمالی به وجود جهنّم به عنوان کانون خشم و غضب و مجازات الهی داریم، و به آن معتقدیم. و حتی این مطلب را به مردگان خود نیز تلقین می کنیم! (أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ).

۱. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۶۵، حدیث ۲.

۲. بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۹۹، حدیث ۳.

تصویری دیگر از جهنم!

حضرت علی علیه السلام در روایت تکان‌دهنده‌ای گوشه‌ای از جهنم را این‌گونه تصویر می‌کند:

«إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رُحًى تَطْحَنُ...؛ در دوزخ آسیابی است که [پنج چیز را] آرد می‌کند.»

این آسیاب چگونه است؟ با چه نیرویی کار می‌کند؟ ساختمان آن به چه شکلی است؟ از چه ساخته شده است؟

«أَفَلَا تَسْأَلُونَ مَا طَحْنُهَا؛ آیا نمی‌پرسید چه آرد می‌کند؟»

هر چند جزئیات مربوط به آن آسیاب مبهم و مجهول است، ولی می‌توانیم بفهمیم خوراک آن چیست. بدین جهت حضرت علی علیه السلام یارانش را ترغیب به دانستن آن می‌کند.

اصحاب پرسیدند: «فَمَا طَحْنُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ - چه چیز را آرد می‌کند، ای امیر مؤمنان؟»

حضرت فرمودند: «الْعُلَمَاءُ الْفَجَرَةُ؛ دانشمندان بدکار (یکی از خوراکی‌های آن آسیاب هستند).»

دانشمندی که دیگران را به کارهای خیر دعوت می‌کند، ولی عامل به علم و دانش

خویش نیست، وارد آن آسیاب می‌شود و له می‌گردد!

«وَالْقُرَاءُ الْفَسَقَةُ؛ قرآن‌خوانان تبهکار (یکی دیگر از مواد خوراکی آن آسیاب جهنمی هستند).»

قاری یا حافظ قرآن، که قرآن تلاوت می‌کند، ولی به آن عمل نمی‌کند؛ خدای

ناکرده آیه ربا را می‌خواند، ولی آلوده به آن می‌گردد؛ آیه غیبت را تلاوت می‌نماید،

ولی مبتلا به آن می‌شود. همچنین نسبت به آیات دیگر. چنین قاریانی نیز طعمه آن

آسیاب می‌گردند.

«وَالجَبَابِرَةُ الظَّالِمَةُ؛ (یکی دیگر از خوراکی‌های آن آسیاب) زمامداران ظالم و ستمگر هستند.»

کسانی که زمام حکومت جامعه را در دست گرفته و باید به مردم خدمت کنند، هر گاه

به جای خدمت، ظلم را پیشه خود سازند، جایگاهشان همان آسیاب جهنمی است.

«وَالْوُزَرَاءُ الْخَوْنَةُ؛ وزیران خیانت پیشه (نیز طعمه آن آسیاب می‌گردند).»

وزیرانی که باید برای پیشرفت جامعه کمک کنند، هر گاه در انجام وظیفه خویش

کوتاهی نمایند و خیانت کنند، مستحقّ عذاب الهی هستند.
 «وَ الْعُرَفَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ کارشناسان (مباشران) دروغگو (گروهی هستند که در آسیاب لِه می‌شوند).»

«عرفاء» جمع «عارف» به کسانی که در کاری خبره و دارای تخصصی هستند گفته می‌شود. این فراز شامل هر کارشناسی در هر رشته‌ای می‌گردد، در صورتی که صداقت را پیشه خود نسازد و در کارشناسی خود مرتکب دروغ شود. جالب این که، آنچه در این آسیاب ریخته می‌شود از بین نمی‌رود؛ بلکه انسانهای مذکور، که طیف وسیعی از جامعه را تشکیل می‌دهند، باز هم زنده می‌مانند، و باید عذابهای دیگری نیز بچشند، و به مجازاتهای شدیدتری مبتلا شوند! این چه آسیابی است که انسان را له می‌کند، ولی انسان نمی‌میرد! آیا آسیابهای دنیا هم همینطور است!

این روایت و روایات مشابه آن، مدّعی ما را مبنی بر این که ما قادر به ترسیم دقیق و مفصّلی از واقعیتهای جهان آخرت نیستیم، و تنها می‌توانیم شبیحی از آن را ترسیم کنیم، تأیید می‌نماید.

درهای جهنّم

از جمله امور دیگری که می‌تواند شاهد بر مباحث فوق باشد، بحث درهای بهشت و جهنّم است. در آیه ۷۱ سوره زمر، در مورد درهای جهنّم، چنین می‌خوانیم:
 «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا؛ کفار گروه گروه به سوی جهنّم رانده می‌شوند.»
 هر چند آنها مایل نباشند که مجازات شوند، ولی به زور و اجبار به سوی عذاب هدایت می‌شوند؛ زیرا این عذابها ثمره کارهایی است که آنها در دنیا از روی میل و اختیار انجام داده‌اند.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهَا فَتَحَتْ أَبْوَابَهَا؛ هنگامی که (کفار) به دوزخ می‌رسند درهای آن گشوده

می‌شود.»

ما همین قدر می‌دانیم که جهنم درهایی دارد؛ اما این که درهای جهنم به چه شکلی است؟ آیا تعدّد آن به علّت جمعیت زیاد است، همانگونه که تعدّد درهای یک مکان در دنیا برای این منظور است، یا جهت دیگری دارد؟ آیا درها را کسی باز می‌کند، یا خود به خود باز می‌شود؟ آیا اساساً درهای جهنم همانند یک موجود زنده است، یا نه؟ جواب این سؤالات برای ما روشن نیست.

«وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا؛ نگهبانان دوزخ (که گویا منتظر آمدن جهنمیان هستند تا آنها را مجازات نمایند) به دوزخیان می‌گویند: آیا رسولانی از میان خود شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز، شما را بر حذر دارند؟!»

آنجا جای انکار و مخفی کردن و دروغ گفتن نیست، و چاره‌ای جز بیان حقیقت و پذیرش آثار و لوازم آن نمی‌باشد. بدین جهت در ادامه آیه می‌خوانیم:

«قَالُوا بَلَىٰ وَ لَٰكِنَّ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ؛ (جهنمیان) گفتند: آری (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است.»

از آیه فوق استفاده می‌شود که اجمالاً جهنم درهایی دارد؛ اما جزئیات آن - همانگونه که گذشت - بر ما روشن نیست.

ولی در آیه ۴۴ سوره حجر تعداد درهای جهنم بیان شده است. در آیه مذکور می‌خوانیم:

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ؛ (دوزخ) هفت در دارد، و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند.»

گویا درها علامتگذاری شده، و هر کدام مخصوص گروه خاصی است.

این که عدد هفت در اینجا عدد شمارش است، یا عدد تکثیر؟ دو احتمال وجود دارد: نخست این که عدد شمارش باشد؛ یعنی جهنم هفت در دارد، نه کمتر و نه بیشتر. احتمال دیگر این که عدد تکثیر باشد؛ یعنی جهنم درهای مختلف و فراوانی دارد. مانند عدد هفت در آیه شریفه ۲۷ سوره لقمان که عدد تکثیر است؛ نه شمارش.

خداوند متعال در آیه فوق می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛

و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، (اینها همه تمام می شود، ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد! خداوند عزیز و حکیم است.»

عدد هفت در این آیه عدد تکثیر است، نه شمارش؛ زیرا در صورتی که عدد شمارش باشد لازمه اش این است که اگر دریاها تبدیل به هشت عدد شود، علم خداوند (کلمات) پایان می پذیرد! در حالی که می دانیم علم خداوند همانند ذاتش نامحدود است؛ بنابراین، عدد هفت در آیه مذکور عدد شمارش نیست، بلکه عدد تکثیر است. همانگونه که عدد هفتاد در آیه شریفه هشتاد سوره توبه نیز عدد تکثیر است.^۱ خداوند متعال در این آیه خطاب به پیامبرش می فرماید:

«إِسْتَعْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ چه برای آنها استغفار کنی، چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد!» این عدد نیز تکثیر است؛ زیرا در صورتی که عدد شمارش باشد، لازمه اش این است که اگر پیامبر ﷺ هفتاد و یک بار برای آنها طلب آمرزش نماید، مشمول آمرزش

۱. عدد تکثیر در گفتگوهای روزانه ما فارسی زبانها نیز به کار گرفته می شود؛ مثلاً در ضرب المثل معروف:

«آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی»

عدد هفت خصوصیتی ندارد؛ بلکه منظور آن است که تزئینات سفره و امور فرعی آن بسیار زیاد، و غذا که هدف اصلی سفره است، وجود ندارد.

خداوند قرار می‌گیرند، در حالی که منظور خداوند این نیست؛ بلکه منظور این است که: هر چند شمای پیامبر برای این افراد بسیار آمرزش بطلبی - به خاطر این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیده و فاسق گشته‌اند، و به همین وضع از دنیا رفته‌اند - قابل آمرزش نیستند.

نتیجه این که، طبق این احتمال (که عدد هفت در مورد درهای جهنم عدد تکثیر باشد) جهنم درهای فراوانی دارد، اما جزئیات آن بر ما روشن نیست.

درهای بهشت

در آیه ۷۳ سوره زمر، سخن از درهای بهشت به میان آمده است. توجه کنید:

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا

و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند، گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند.

انتخاب صفت تقوا از میان صفات فراوان بهشتیان، نشانگر اهمیّت فوق‌العاده و نقش کلیدی آن برای ورود به بهشت است. مشتاقان به بهشت باید هر چه بیشتر تقوای خویش را افزایش دهند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا

هنگامی که به آن (بهشت) می‌رسند درهای بهشت گشوده می‌شود.

همان مباحثی که در مورد جزئیات درهای جهنم در بحثهای قبل گذشت، اینجا هم مطرح می‌باشد.

وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ

نگهبانان بهشت به بهشتیان می‌گویند: سلام بر شما! گوارایتان باد این نعمتها! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!

در آیه شریفه فوق اجمالاً به درهای بهشت اشاره شده، ولی جزئیات آن بر ما

روشن نیست. و حتی تعداد درهای بهشت در قرآن مجید مشخص نشده - هر چند در روایات اسلامی تعداد آن بیان شده است.

در روایتی از پیامبر اسلام ﷺ می خوانیم^۱:

الْجَنَّةُ لَهَا ثَمَانِيَةٌ أَبْوَابٍ... فَمَنْ أَرَادَ الدُّخُولَ فِي هَذِهِ الْأَبْوَابِ الثَّمَانِيَةِ
فَلْيَتَمَسَّكَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ

بهشت را هشت دروازه است... هر که بخواهد از این هشت دروازه وارد شود، باید به چهار خصلت چنگ زند.

پیامبر اسلام ﷺ در ادامه چنین فرمودند:

۱- «الْصَّدَقَةُ»: اولین ویژگی طالبان بهشت، کمک رسانی به نیازمندان است. متأسفانه در گوشه و کنار جامعه نیازمندان کم نیستند! باید در حدّ توان به آنها کمک کرد.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام بقدری به نیازمندان رسیدگی می کرد، که خانه آن حضرت پناهگاه فقرا و مستمندان شده بود. به طوری که هر غریب و نیازمند و در مانده ای وارد کوفه می شد، سراغ خانه سبط اکبر پیامبر را می گرفت.

۲- «وَالسَّخَاءُ»: دومین صفتی که آرزومندان بهشت باید واجد آن باشند، تا بتوانند از درهای بهشت وارد آن روضه رضوان گردند، خصلت سخاوت است؛ زیرا بهشت جای افراد بخیل نیست. و سخی کسی است که وقتی به مردم کمک می کند، در دل از این کمک خوشحال و راضی است.

۳- «وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»: برخورد خوب با مردم، و اتّصاف به صفت حُسن خلق، و دوری گزیدن از بر خوردهای ناشایست و زشت، از دیگر ویژگی های جویندگان بهشت است. مشتاقان بهشت باید ملبّس به این لباس زیبا شوند، تا در زمره بهشتیان قرار گیرند.

۴- «وَكَفُّ الْأَذَى عَنِ عِبَادِ اللَّهِ»: و بالاخره ویژگی چهارم آنان این است که از اذیت و آزار مردم خودداری می‌کنند. کسی که می‌خواهد به کانون رحمت الهی قدم بگذارد، نمی‌تواند حامل کوله باری از آزار و اذیت دیگران باشد. اما کسی که همواره به مردم لطف و عنایت و مهر و عشق ورزیده، و قلب خویش را مالمال از مهربانی نموده، شایستگی بهشتی شدن را دارد.

توجه به صفات چهارگانه، ما را به این نتیجه می‌رساند که عامل ورود به بهشت تنها عبادات و اطاعات و نماز و روزه و مانند آن - علی‌رغم اهمیت فوق‌العاده آنها - نیست؛ بلکه علاوه بر آن، رعایت مسائل اجتماعی و خدمت به خلق خداوند - که از برترین عبادات شمرده شده - نقش بزرگی در وصول به این مقام پر ارزش دارد.^۱

بهشت و جهنم آفریده شده است

سؤال: آیا بهشت و جهنم هم اکنون موجود، و خداوند متعال آن را آفریده است، یا پس از پایان یافتن این جهان خلق خواهد شد؟
آیا بهشت و جهنم چیزی جز نتیجه اعمال خود ماست؟

پاسخ: از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که بهشت و دوزخ اکنون موجود است، و از روایات اسلامی بر می‌آید که با اعمال نیک و بد ساختمان آن کامل می‌گردد! اعمال خوب و شایسته^۲ بنای بهشت را تکمیل و اعمال ناشایست ساختمان جهنم را کامل می‌کند! به دو آیه از قرآن - که یکی در مورد بهشت و دیگری پیرامون جهنم است - توجه کنید:

۱. پیرامون درهای بهشت و جهنم در بحث‌های آینده مطالب دیگری خواهد آمد.
۲. مثلاً در روایتی از پیامبر اسلام می‌خوانیم: «هر کس لا اله الا الله بگوید، در مقابل هر بار که این جمله را تکرار کند، درختی در بهشت برای او کاشته می‌شود» (میزان الحکمة، باب ۵۶۷، حدیث ۲۷۸۱) از این روایت و امثال آن، استفاده می‌شود که اکنون بهشت موجود است، و با اعمال نیک ما تکمیل می‌گردد.

۱- خداوند متعال در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران می فرماید:

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ

و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان، و بهشتی که وسعت آن، (به پهنای) آسمانها و زمین است، و برای پرهیزگاران آماده شده است.

ظاهر این آیه شریفه، مخصوصاً جمله «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»، نشان می دهد که بهشت اکنون موجود است.

۲- در آیه ۵۴ سوره عنکبوت در مورد وجود فعلی جهنم می خوانیم:

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

جهنم بر کافرین (مسلط است و به آنها) احاطه دارد!

از این آیه شریفه استفاده می شود که هم جهنم خلق شده و اکنون موجود است و هم در جهان فعلی ماست؛ نه در ماوراء عالم ما! منتهی اکنون فرمان سوزاندن ندارد و هنگامی که روز قیامت فرا رسد، پرده ها برداشته می شود، و آنچه در درون بود و مخفی، آشکار می گردد.

بهشت و جهنم با اعمال ما تکمیل می شود!

همانگونه که قبلاً اشاره شد، طبق آنچه از آیات قرآن استفاده می شود بهشت و جهنم آفریده شده و اکنون موجود است. و مطابق روایات فراوان به وسیله اعمال ما تکمیل می گردد. برای نمونه، به چند روایت اشاره می کنیم. و برای این که بحث درهای بهشت و جهنم کاملتر شود، از میان روایاتی که در مورد درهای بهشت و جهنم است، چند نمونه انتخاب کرده ایم، لطفاً توجه کنید:

۱- حضرت علی علیه السلام در خطبه معروف جهاد می فرماید:

فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَخَّصَّ أَوْلِيَاءَهُ ۱

جهاد دری از درهای بهشت است، که خداوند آن را به بندگان خاص و ویژه اش اختصاص داده است.

معنی این جمله این است که اولاً بهشت اکنون موجود است، و ثانیاً یکی از درهای بهشت را، پیکار مجاهدان در راه خداوند، می سازد.

۲- در روایتی از پیامبر ﷺ می خونیم:

إِنَّ لِيْجَهَنَّمَ بَاباً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ شَفَا غَيْظَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى ۲

جهنم را دری است که کسی از آن وارد نمی شود مگر آن که با معصیت خدا خشم خود را فرو نشانده است.

برخی انسانها هنگامی که عصبانی می شوند، برای آرام کردن خویش، به سراغ گناه می روند! مثلاً فحاشی می کنند! یا شروع به ناشکری و ناسپاسی می نمایند! یا با آزار و اذیت دیگران عصبانیت خود را از بین می برند! یا با توهین و تحقیر انسانهای محترم، خود را آرام می نمایند! و یا گناهایی از این قبیل، انجام می دهند. یکی از درهای جهنم مخصوص و محصول کار این افراد است. غضب چنین افراد، دری برای جهنم می سازد، که آنها از آن در وارد جهنم می شوند. یکی از راههای آزمایش شخصیت واقعی افراد، مطالعه حالت آنها در حال خشم و غضب و عصبانیت است؛ هر گاه در چنین حالتی از مسیر الهی منحرف شود، و به هیچ وجه مالک زبانش نباشد، و به قول معروف چشمانش را ببندد و دهانش را باز کند و هر چه توانست بگوید، چنین انسانی، آدم بی شخصیت و کم ظرفیت است. ولی چنانچه کظم غیظ کرد، و خشم خود را بدون انحراف از مسیر رضای الهی فرو نشاند، انسان ممتاز و با شخصیت به شمار می رود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. میزان الحکمة، باب ۶۲۱، حدیث ۳۰۶۵.

۳- طبق برخی از روایات یکی از درهای بهشت «رَیَّان» نام دارد.^۱ رَیَّان به معنی سیراب شدن است. و این در، مخصوص روزه دارانی است که تشنگی و عطش روزه را تحمّل می‌کنند.

۴- «باب المعروف» در دیگر بهشت است. کسانی که کارهای نیک و پسندیده انجام می‌دهند، از این در وارد بهشت می‌گردند.^۲

۵- «باب الصّبر» از دیگر درهای بهشت می‌باشد؛^۳ کسانی که در مشکلات صبر را پیشه خود کرده‌اند، مؤمنانی که سختیهای عبادت را بر خود هموار نموده‌اند، افرادی که سختی ترک گناه را به جان خریده و در مقابل نفس سرکش که همواره انسان را به گناه دعوت می‌کند، استقامت نموده‌اند، همه اینها از باب الصّبر وارد بهشت می‌شوند.

۶- یکی دیگر از درهای بهشت «باب الشکر» است؛ باب الشکر محلّ ورود افرادی است که نه تنها با زبان، بلکه در مقام عمل نیز شاکر نعمتهای بیکران پروردگار و ولی نعمت خویش بوده‌اند.^۴

۷- باب دیگری از ابواب بهشت، «باب البلاء» می‌باشد.^۵ در مورد «بلا» دو احتمال می‌رود:

الف - نخست این که همان معنای متعارف و معمول آن منظور باشد؛ بنا بر این افرادی که مبتلا به بلایایی از قبیل سیل، زلزله، رانش زمین، صاعقه، طوفانها، مرگ عزیزان و آشنایان، ورشکستگی، بیماریهای صعب العلاج، و مانند آن می‌شوند و صبر و تحمّل می‌کنند، از باب البلاء وارد بهشت می‌شوند.

توجه به این نکته خالی از لطف نیست که همه مردم در این دنیا به نوعی با بلایا و مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند؛ حتی کسانی که زندگی آنها دورنمای بسیار

۱. میزان الحکمة، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۳.

۲. میزان الحکمة، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۴.

۳ و ۴ و ۵. میزان الحکمة، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۷.

زیبایی دارد، هنگامی که به زندگی آنها دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که مشکلات مختلفی گریبانگیر آنهاست و این خاصیت این دنیاست. به همین جهت مولای متقیان - که دنیا را به خوبی شناخته بود - در توصیف آن فرمود:

«دنیا با مشکلات و گرفتاریها عجین شده، و از آنها تفکیک ناپذیر است!»^۱

ب - معنای دیگر «بلا» آزمایش و امتحان است. طبق این تفسیر مؤمنانی که از عهده امتحانات الهی برآمده، و با معدل عالی قبول شده‌اند از این در وارد می‌شوند.

۸- باب دیگر، «باب الاعظم» است، که بندگان صالح و ویژه خدا از این در وارد می‌شوند. کسانی که اهل زهد و ورع هستند، و با پروردگارشان مأنوسند.^۲

پیامبر اکرم ﷺ در خطبه شعبانیه، که خطبه‌ای بسیار پر محتوی است، در مورد درهای بهشت و جهنم جمله‌ای دارد، می‌فرماید:

«إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ؛^۳ درهای بهشت در این ماه باز است.»

از این جمله نیز استفاده می‌شود که بهشت هم اکنون وجود دارد، که در ماه رمضان درهای آن به سوی بندگان صالح خداوند باز است. و منظور از ابواب بهشت روزه‌ای است که می‌گیریم؛ قرآنی است که تلاوت می‌کنیم؛ غذائی است که صرف نیازمندان می‌نماییم؛ و خلاصه، تمام کارهای خیری که در این ماه انجام می‌شود، هر یک از آنها دری از درهای بهشت است.

«وَأَبْوَابُ النَّارِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُغْلَقَةٌ؛ درهای جهنم در ماه رمضان بسته است.»

گناهان، شهوات، هوای نفس، و سوسه‌های شیطان، از جمله درهای جهنم است که در سایه روزه و مبارزه با هوای نفس، اسیر و زندانی شده‌اند. باید با نیت‌های صاف، و قلبهای پاک، از خداوند قادر بخواهیم که اینها همچنان در قفس بمانند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۲. میزان الحکمة، باب ۵۶۲، حدیث ۲۷۵۷.

۳. وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۲۲۸.

آماری که از دوران قبل از انقلاب به خاطر دارم حاکی از آن بود که نیروی پلیس در ماه رمضان موفق می شد کارهای عقب افتاده اش را انجام دهد! چون آمار جرم و جنایت کاهش چشمگیری داشت، و مأمورین جنائی فرصت مناسبی برای انجام کارهای عقب مانده می یافتند! آمار پس از انقلاب هم نشانگر تأثیر چشمگیر روزه ماه رمضان در کاهش جرم و جنایت است؛ به طوری که جنایتها از ۷۵٪ تا ۱۵٪ کاهش داشته است. یعنی برخی جرمها ۷۵٪، برخی ۷۰٪، برخی ۶۰٪ و برخی کمتر تا آنجا که کمترین میزان کاهش ۱۵٪ بوده است.

آری، حتی این روزه های نیم بند ما این قدر در کاهش جرم و جنایت مؤثر می باشد و حقیقتاً درهای جهنم را می بندد، و شیاطین و هوای نفس را در غل و زنجیر می کند.

خوف از خدا!

همانگونه که در ابتدای این بحث گذشت، اولیاء الله از خدا می ترسند.

سؤال: خوف از خدا یعنی چه؟

پاسخ: در این باره در قرآن مجید تعبیرات مختلفی دیده می شود:

۱- «يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ!» (بندگان خدا) از عذاب دردناک آخرت می ترسند.

۲- «يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا!» (اولیاء الله) از روزی می ترسند که عذابش گسترده و

فراگیر است و همه را در بر می گیرد.

۳- «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ...»^۳؛ آنها که از مقام پروردگارشان می ترسند...» یا در آیه دیگری

می خوانیم: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَٰنَ الْجَنَّةِ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۴؛

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۷.

۲. سوره انسان، آیه ۷.

۳. سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۴. سوره نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱.

اما کسی که از مقام پروردگارش بترسد، و با هوای نفس مبارزه کند، بهشت جایگاه اوست.»

۴- «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ!» از پروردگارشان می ترسند.»

خلاصه این که، اولیاء اللّه و بندگان خاصّ خداوند از روز قیامت، آتش جهنّم، مقام پروردگار، و خود خداوند می ترسند.

خداوندی که رحمان و جواد و رحیم، بلکه ارحم الراحمین است، و هیچ نیازی به عبادت ما ندارد، و از معصیت ما هیچ گردی به دامن کبریایش نمی نشیند، آیا چنین خدایی ترس دارد؟ اگر جواب مثبت است، چرا باید از خداوند بترسیم؟

پاسخ تمام این سئوالات در آیه «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» آمده است. برای روشن شدن این مطلب، ابتدا باید بدانیم که منظور از مقام در این آیه شریفه چیست؟ برای مقام پروردگار تفسیرهای مختلفی ذکر شده، که به دو نمونه آن اشاره می شود:

الف - منظور از مقام توجّه به مراقبت پروردگار است؛ یعنی اولیاء اللّه کسانی هستند که می دانند خداوند دائماً مراقب و مواظب آنهاست. و به گفته امام خمینی علیه السلام معتقدند: «عالم محضر خداست، و در محضر خدا نباید معصیت کرد» و از این مراقبت الهی وحشت دارند. و این اعتقاد، نقش مهمّی در تربیت انسان دارد؛ زیرا اگر شخصی اعتقاد داشته باشد که انسان محترمی همواره او را زیر نظر دارد و مراقب اوست، سعی می کند کار خلافی از او سر نزند، و به صورت مؤدّب و آراسته در جامعه ظاهر گردد، و خلاصه تمام اعمالش را کنترل می کند.

ب - منظور از مقام، مقام عدالت پروردگار است. اولیاء اللّه از عدالت خداوند خائف و ترسان هستند؛ زیرا می دانند که اگر او مطابق عدالتش با ما رفتار کند، کار بسیار مشکل می شود. ما متأسفانه در مسائل معنوی اهل حساب و کتاب نیستیم، هر

چند در مسائل مادی بسیار دقیق و موشکاف می‌باشیم. با یک حساب سرانگشتی در خواهیم یافت که اگر خداوند با عدالتش با ما رفتار کند چقدر کار مشکل خواهد شد. توجه کنید:

اگر شخصی علاوه بر سن تکلیفش سی سال عمر کند و در این سی سال، بطور متوسط هر روز آلوده یک گناه گردد، سالی سیصد و شصت و پنج گناه کرده که اگر این عدد را در ۳۰ ضرب کنیم، خواهیم دید که در مجموع عمرش به بیش از ده هزار گناه آلوده شده است! آیا انسانی که اینقدر گناه دارد، نباید از مقام عدالت خداوند بترسد! بنابراین، اگر کسی مرتکب گناهی نشود، و همواره در مسیر الهی قدم بردارد، از عدالت خداوند ترسی نخواهد داشت. همانگونه که انسان بی گناه اگر از کنار هزاران پلیس و کلانتری و دادگاه و دادگستری عبور کند هیچ ترسی و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهد. آن کس که حساب پاک و پرونده صافی دارد، باکی از محاسبه و محاکمه ندارد. نتیجه این که، انسانها در حقیقت از اعمال خودشان می‌ترسند نه از مقام عدالت خداوند. و ریشه خوف از خدا، به خوف از اعمال ناپسند و ناشایسته خود انسان باز می‌گردد. که برای از بین بردن این خوف، باید رفتار و اعمال خود را اصلاح کنیم.

آثار و برکات ترس از خدا

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«کسی که از خداوند بترسد، از هیچ کس نمی‌ترسد. و کسی که از خدا نترسد، از همه کس و همه چیز می‌ترسد.»^۱

مصدق بارز این روایت مسلمانان صدر اسلام در جنگ نابرابر بدر هستند. توضیح این که، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای این جنگ سرنوشت ساز، ۳۱۳ نفر از مسلمانان را انتخاب، و به اتفاق آنان به سوی سرزمین بدر حرکت کرد. لشکر مسلمانان از هیچ

۱. میزان الحکمة، باب ۱۱۵۱، حدیث ۵۴۷۱. روایات دیگری به همین مضمون در همان باب آمده است.

جهت (از نظر محاسبات نظامی) با سپاه دشمن قابل مقایسه نبود. لشکر مشرکان ۹۵۰ نفر (بیش از سه برابر مسلمانان) بودند. آنها یک صد رأس اسب، و هفت صد نفر شتر در اختیار داشتند. علاوه بر آن، مجهّز به بهترین سلاحهای آن زمان بودند، امّا مسلمانان هم از نظر نفرات، و هم از جهت نوع سلاح و تعداد آن، و هم از نظر سواره نظام و دیگر مسائل نظامی، به مراتب ضعیفتر از کفّار بودند. بدین جهت فرمانده سپاه دشمن باور نکرد که تمام لشکر اسلام همان ۳۱۳ نفر هستند، بلکه خیال می کرد که قسمتی عمده سربازان اسلام کمی عقبتر در پشت تپه ها و لابه لای درّه ها مخفی شده اند تا در فرصت مناسب به کمک جلوداران سپاه اسلام بیایند. بر اساس این فکر، شخصی را فرستاد تا اطراف را به دقّت جستجو کند و تعداد دقیق لشکریان اسلام را گزارش دهد. مأمور ویژه به مأموریت شتافت و پس از مدّتی بازگشت و خطاب به فرمانده اش گفت: «حتّی یک نفر مسلمان در اطراف کمین نکرده بود و لشکر مسلمانان جز آنچه در میدان جنگ می بینید، نیستند! ولی چهره هایی که من دیدم بسیار خطرناک و مصمّم هستند. صلاح نیست با آنها وارد جنگ و نبرد شویم؛ زیرا تصوّر نمی کنم احدی از آنان از ما بترسد و پشت به جنگ کند!»

ابوجهل که از سران مغرور و متکبّر سپاه کفر بود، گفت: «شماها آدمهای ترسو و ناتوانی هستید. آیا آنها با این جمعیت کم و سلاحهای اندک، توان مبارزه با ما را دارند؟»

مشرکان به نصیحت ناصح مشفق گوش نداده و به توصیه ابوجهل نادان وارد نبرد شده، و متحمّل شکست سنگینی شدند، که حاصل آن هفتاد کشته و هفتاد اسیر بود. شکستی که تا آخر عمر آن را فراموش نکردند!

نتیجه این که، انسانی که از خداوند می ترسد، از هیچ کس نمی ترسد، و همواره پیروز است.



تعادل در انفاق

پنجمین ویژگی و صفت عبادالرحمن و بندگان ممتاز پروردگار، تعادل در انفاق است. خداوند متعال در آیه ۶۷ سوره فرقان، در مورد این ویژگی، می‌فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

و کسانی که هر گاه انفاق کنند، نه اسراف می‌نمایند، و نه سخت‌گیری می‌کنند؛ بلکه در میان این دو، حدّ اعتدالی دارند.

نکاتی چند در این آیه شریفه قابل توجه است.

۱- از آیه مذکور استفاده می‌شود که یکی از برنامه‌های مسلم و قطعی اولیاء الله و بندگان ویژه خداوند، انفاق و کمک به نیازمندان است؛ بدین جهت در آیه شریفه پیرامون اصل انفاق سخن گفته نشده، بلکه در مورد اعتدال در انفاق بحث شده است.

۲- انفاق آن است که انسان، نیازمندان را در آنچه از نعمتهای خدایی در اختیار دارد، شریک خود کند. جمله «آنچه در اختیار دارد» عام و گسترده است و تمام امکانات انسان را در بر می‌گیرد؛ مال و ثروت، موادّ غذایی، علم و دانش، آبرو و حیثیت، مقام و موقعیت و خلاصه از هر آنچه دارد، و به تعبیر دقیقتر - که در قرآن

مجید آمده - از آنچه خداوند روزی اش کرده (مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ^۱) انفاق کند.

۳- «اسراف» آن است که انسان چیزی را بیش از حد مصرف کند. و «تبذیر» به معنی ریخت و پاش و تضييع نعمت های الهی است؛ به عنوان مثال، اگر شما ده نفر میهمان دعوت کرده باشید، و برای آنها - که با یکی دو نوع غذا پذیرایی می شوند - دهها نوع غذا تهیه کنید، مرتکب اسراف شده اید؛ هر چند تمام غذاها مصرف شود! و اگر برای این ده نفر به اندازه پنجاه نفر غذا تهیه کنید، که مقداری از آن خورده، و بقیه در سطل زباله ریخته شود مرتکب تبذیر شده اید.

البته گاه «اسراف» در معنی «تبذیر» هم به کار می رود، ولی اگر در جمله ای هر دو کلمه ذکر شود هر کدام معنای خاص خود را خواهد داشت. و منظور از «تقتیر» تنگ نظری، سخت گیری، بخل ورزیدن، و به اصطلاح «نم پس ندادن» است.

۴- «قوام» حالت بین «اسراف» و «تقتیر»، یعنی حد اعتدال است. و «قوام» به چیزی گفته می شود که باعث اعتدال می شود.

پس از تفسیر اجمالی آیه مورد بحث، لازم است پیرامون دو موضوع، مطالبی ارائه شود:

نخست، اصل انفاق و جایگاه آن در اسلام؛ و دیگر، اعتدال و میانه روی در انفاق.

الف - جایگاه انفاق

انفاق - به معنایی که گذشت - یک قانون عمومی در جهان آفرینش است. و تمام موجودات عالم، عامل به آن هستند، یعنی، از آنچه در اختیار دارند، به دیگران کمک می کنند.

خورشید عالمتاب همواره در حال انفاق است؛ از نور و گرما و حرارت آن تمام

۱. سوره بقره و سوره انفال، آیه ۳؛ سوره حج، آیه ۳۵؛ سوره قصص، آیه ۵۴؛ سوره سجده، آیه ۱۶؛ سوره فاطر، آیه ۲۹؛ و سوره شوری، آیه ۳۸.

موجودات جهان هستی بهره می‌گیرند، بدون این که نیازی به ما داشته باشد (یعنی یک طرفه انفاق می‌کند) و هر روز بر اثر این انفاق از وزنش کاسته می‌گردد.

کره مسکونی ما انسانها نیز در حال انفاق است، و معادن و ذخائر خویش را از طریق گیاهان و درختان به ساکنان خود، یعنی انسانها و حیوانات و حشرات و پرندگان و مانند آن، می‌رساند.

حیوانات نیز به ما انسانها انفاق می‌کنند. زنبور عسل، عسل شیرین خود را انفاق می‌کند. حیوانات شیر ده، شیر لذیذ و خوشمزه خویش را انفاق می‌کنند. و حیوانات گوشتی تمام هستی خود را به انسان اهدا می‌نمایند. و خلاصه، تمام موجودات هستی به قانون انفاق پایبند هستند و مطابق آن عمل می‌کنند.

آیا انسانها می‌توانند وصله ناهم‌رنگ مجموعه نظام هستی باشند، و از انفاق خودداری کنند، و راه بخل و انحصار طلبی را پیشه خود سازند؟

قطعاً پاسخ این سؤال منفی است. انسانها نیز باید همانند سایر موجودات، دیگران را در امکانات خود سهیم کنند؛ و از مال و ثروت و مقام و علم و دانش و آبرو و حیثیت و هر آنچه در اختیار دارند، بهره‌ای به نیازمندان برسانند، و با قانون عمومی و فراگیر انفاق هماهنگ باشند؛ در آیات قرآن دستورات اکید و فراوانی بر کمک و دستگیری از نیازمندان دیده می‌شود، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- خداوند متعال در آیه هفتم سوره حدید تعبیر ظریفی از انفاق کرده است. توجه

کنید:

آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِقِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

به خدا و رسولش ایمان بیاورید، و از آنچه شمارا جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید؛ (زیرا) کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند، اجر بزرگی دارند.»

دو نکته در آیه شریفه فوق در خور دقت و تأمل است:

نخست این که انفاق بلا فاصله پس از ایمان مطرح گردیده، که این نشانگر اهمّیت انفاق است.

دیگر این که، می فرماید «از آنچه شما را جانشین خود در آن قرار دادیم انفاق کنید» یعنی آنچه در اختیار دارید، مال خودتان نیست. بلکه مالک حقیقی آن خداوند می باشد، و آن را چند روزی در اختیار شما نهاده است. و به شما اجازه داده از امانتی که در اختیار دارید، هم خودتان استفاده کنید و هم به دیگران کمک کنید.

آری، در حقیقت مالک اصلی خداست، و ما امانتدار او هستیم. و پس از چندی با فرا رسیدن مرگ همه آنها را می گذاریم و فقط با چند قطعه کفن از این دنیا می رویم. عجیب این که بعضی از انسانها حتّی این را هم همراه خود نمی برند! شخص بسیار ثروتمندی بود که اتومبیلش در جاده هراز از جاده منحرف شد، و به قعر درّه سقوط کرد، و متلاشی گردید! این شخص حتّی یک کفن هم با خود نبرد. و تلاش فراوان فرزندان برای یافتن جسد پدر بی نتیجه ماند. اشتباه نشود، آنها جنازه را برای تجهیز و تکفین و انجام مراسم شرعی نمی خواستند! بلکه هدفشان این بود که مردن پدر را در مراکز قانونی ثابت کنند، تا بتوانند اموال او را در بین خود تقسیم نمایند!

بدون شک آنچه در راه خدا انفاق شود ماندگار است؛ همانگونه که در آیه ۹۶ سوره نحل می خوانیم:

مَا عِنْدَكُمْ يُنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است.

۲- آیات دوم تا چهارم سوره انفال جایگاه رفیع انفاق را چنین به تصویر می کشد:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد، و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. آنها که نماز را بر پا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق می‌کنند. (آری) مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی بی نقص و عیب است.

طبق آنچه در آیات سه گانه فوق آمده، مؤمنان باید دارای پنج صفت باشند:

- ۱- احساس ترس و خوف از اِثْهت نام خدا ۲- نمو و رشد ایمان ۳- توکل بر خدا
 - ۴- اقامه نماز ۵- انفاق در راه خدا
- جالب این که هم از آیه اول و هم از آیه آخر استفاده می‌شود که فقط کسانی که این صفات را دارند مؤمن هستند، و غیر آنها در زمره مؤمنان قرار ندارند؛ یعنی، مسلمانانی که انفاق نمی‌کنند، مؤمن نیستند!

ارکان انفاق

انفاق و کمک به نیازمندان ارکانی دارد که قرآن مجید آن را بیان کرده است؛ از جمله این که از چه چیز انفاق کنیم؟ به چه کسانی کمک نمائیم؟ چقدر انفاق کنیم؟ چگونه دیگران را در امکانات خود سهیم نمائیم؟

۱- از چه چیز انفاق کنیم؟

پاسخ به این سؤال در آیه شریفه ۹۲ سوره آل عمران آمده است:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید؛ و آنچه انفاق می‌کنید، خداوند از آن آگاه است.

طبق این آیه مبارکه، انفاق باید از بهترین چیزها باشد، تا انفاق کننده به قلّه نیکوکاری صعود کند. در حدیث جالبی می خوانیم که:

امام صادق علیه السلام «شکر» انفاق می کرد! از آن حضرت پرسیدند: چرا شکر انفاق می کنید؟ حضرت فرمود: من شکر زیاد دوست دارم، و خداوند در قرآن دستور داده از بهترین چیزهایی که دوست دارید انفاق کنید، بدین جهت شکر انفاق می کنم!^۱

در حالات امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز می خوانیم وقتی برای آن حضرت سفره غذا پهن می کردند، و غذاها چیده و آماده خوردن می شد، حضرت ظرف بزرگی طلب می کردند، سپس از هر غذا، مقداری برمی داشتند و داخل آن ظرف می گذاشتند، و سفارش می کردند آن راه نیازمندان بدهند، و بعد شروع به خوردن غذا می نمودند!^۲

بنابراین، اگر خواهان صعود به اوج قلّه احسان و نیکوکاری هستیم، باید از محبوبترین اموالمان در راه خداوند، و فقط برای رضای او، انفاق کنیم. البته این سخن بدان معنی نیست که انفاق از چیزهای دیگر، مخصوصاً لوازمی که مورد نیاز نیست و در خانه انباشته شده، پسندیده و نیکو نمی باشد و نباید آنها را به نیازمندان داد؛ بلکه رسیدن به مقام «بر» انفاق از بهترین چیزها را می طلبد.

۲- به چه کسانی کمک کنیم؟

آیه ۲۱۵ سوره بقره به این سؤال پاسخ می دهد:

قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْأَسْكِينِ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید، باید برای

۱. نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۶۳، حدیث ۲۳۵.

۲. منتهی الآمال، جلد دوم، صفحه ۱۷۴.

پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است (لازم نیست تظاهر کنید، او می‌داند).

طبق این آیه شریفه، در صورتی که پدر و مادر انفاق کننده، نیازمند باشند، بر همه کس مقدم هستند؛ پس از آن‌ها، حق تقدّم با دیگر خویشاوندان و اقوام است؛ سپس ایتم و بچه‌های بی سرپرست؛ سپس نیازمندان و مستمندان جامعه؛ و بالاخره مسافران در راه مانده و مانند آن، باید مورد دستگیری شما باشند. این ترتیب، و رعایت این اولویتهای، چقدر زیبا و هماهنگ با فطرت انسانی است!

۳- چه مقدار کمک کنیم؟

همانگونه که در آیه محلّ بحث، و دیگر آیات قرآن مجید آمده، انفاق باید به گونه‌ای باشد که نه ابر اثر افراط و زیاده روی، افراد تحت تکفل انفاق کننده در سختی و تنگنا قرار گیرند و ابر و ایشان در معرض خطر قرار گیرد، و نه بر اثر تفریط و سنگ نظری نیازمندان را از امکانات خویش محروم سازد؛ بلکه در این مسأله، همانند سایر مسائل، اعتدال و انصاف را رعایت کند؛ شرح این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

۴- چگونه انفاق کنیم؟

آیا حق داریم کمک مورد نظر را با تحقیر و سرزنش به نیازمند بپردازیم، مثلاً به او بگوییم: این پول را بگیر و دیگر جلوی چشمان من ظاهر نشو! و یا از تعابیری مانند آن استفاده کنیم؟

خداوند متعال صدقات و کمکهایی که منت و آزار و اذیت به دنبال دار در باطل اعلام کرده، و آن را همدریف انفاقهای ریاکارانه، در جهت غیر رضای خدا شمرده است.^۱

۱. این مطلب در آیه شریفه ۲۶۴ سوره بقره آمده است.

این نکته نشانگر اهمیّت فوق العاده آبروی مؤمن از دیدگاه اسلام است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد که به خاطر یک کمک و احسان، آبروی مسلمانی لگه دار شود، و قلبش جریحه دار گردد؛ قرآن مجید در آیه ۲۶۳ سوره بقره می فرماید:

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان) و عفو (و گذشت از خشونت های آنها)، از بخششی که آزار به دنبال داشته باشد بهتر است. و خداوند بی نیاز و بردبار است.

طبق این آیه شریفه، جواب منفی دادن به فقیر، هرگاه همراه با ادب و احترام باشد، بهتر از پاسخ مثبتی شمرده شده که همراه با آزار و اذیت نیازمند است.

و چه زیباست انفاقهایی که همراه با ادب و احترام است؛ و چه زیباتر انفاقی که مُنْفِق از این که توان کمک بیشتری نداشته، از نیازمند عذرخواهی می کند! و این حالت روحانی عالی در سیره ائمه معصومین علیهم السلام به چشم می خورد؛ به این داستان توجه کنید:

شخص نیازمندی در خانه امام حسن مجتبی علیه السلام را کوبید، و خطاب به حضرتش عرض کرد:

لَمْ يَبْقَ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍ
إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجَهِي صُنْتُهُ

يَكْفِيكَ مَنْظَرُ حَالَتِي عَنْ مُخْبِرِي
أَلَّا يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

ای فرزند رسول خدا! هیچ چیزی برایم باقی نمانده که آن را به درهمی بفروشم. چهره و وضع ظاهری ام سخنانم را تصدیق می کند و شهادت بر صدق کلامم می دهد. البته اندکی آبرو دارم، که آن را حفظ نموده ام (تا مشتری مناسبی بیابم) و اکنون که تو مشتری مناسبی هستی، آن را به تو عرضه کرده ام!

امام حسن علیه السلام صندوقدار خویش را طلبید و پرسید: چه مقدار پول نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم؛ فرمود: آن را به این مرد فقیر بده! سپس آن مرد را طلبید، و عذرخواهی نمود و فرمود: ما حقّ تو را ادا نکردیم! ولی آنچه داشتیم دادیم؛

سپس این شعر را در جواب اشعار او، فرمود:

خَذِ الْقَلِيلَ وَ كُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنَّتَهُ وَ كَأَنَّكَ لَمْ نَشْتَرِ^۱

این مال اندک را بگیر و گویا تو چیزی را نفروخته‌ای، و ما نیز چیزی نخریده‌ایم (یعنی من به چهره‌ات نگاه نمی‌کنم تا آبرویت محفوظ بماند).

این، اوج رعایت آداب انفاق، و بهترین روش کمک به نیازمندان است.

آثار انفاق

کمک به نیازمندان آثار فراوان و عجیبی دارد. از جمله در آیه ۲۶۱ سوره بقره، می‌خوانیم:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ
فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) دو یا چند برابر می‌کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

بسیار جالب است که در این آیه شریفه شخص انفاق کننده، به آن دانه گندم پیر برکت که آن قدر رشد و نمو دارد، تشبیه شده است؛ یعنی، انفاق آن قدر مُنْفِق را رشد و نمو می‌دهد، تا جایی که هفتصد درجه یا بیشتر ترقی پیدا می‌کند!

ب - نه اسراف، نه اقتار، بلکه قوام در انفاق!

اعتدال در انفاق، و به تعبیر قرآن مجید قوام، صفت فضیلتی است که در دو سوی آن دو صفت رذیله و زشت وجود دارد؛ در جانب افراط صفت رذیله اسراف وجود

دارد، و در جانب تفریط، صفت إقتار، که هر دو از دیدگاه اسلام مذموم است. عبادالرحمن و بندگان خاص خداوند نه آلوده اسراف می‌شوند، و نه ننگ إقتار را می‌پذیرند، بلکه اعتدال در انفاق را مراعات می‌کنند، و دارای ویژگی قوام هستند.

امام صادق علیه السلام در حدیث جالبی عملاً به شرح و تفسیر این سه واژه پرداخته است. طبق این حدیث، روزی آن حضرت مشتی خاک، یا شن، از روی زمین برداشت، و انگشتان دستش را جمع کرده، و محکم به هم فشار داد، به گونه‌ای که ذره‌ای از آنچه در دستش بود بر روی زمین نریخت. فرمودند: این بخل و إقتار^۱ است!

سپس آن خاکها را بر زمین ریخت و مشتی دیگر از خاک برداشت، و کف دست را به سمت زمین گرفت و کاملاً انگشتان را باز کرد، به گونه‌ای که تمام خاکها بر زمین ریخت، پس از آن فرمود: این اسراف نامیده می‌شود.

برای بار سوم مشتی دیگر از خاک برداشت و این بار کف دست را به سمت آسمان گرفت و انگشتان را باز کرد؛ مقداری از خاکها به زمین ریخت، و مقداری در کف دست حضرت باقی ماند. سپس فرمود: این همان سخاوتی (قوام) است که قرآن مجید اشاره کرده است.^۲

نمونه‌ای دیگر از آیات اعتدال در انفاق

آیات ۲۶ تا ۲۹ سوره اسراء، تمام گفتنیهای انفاق را، به بهترین وجه، بیان کرده است.

۱. مصدر «فَتَرَ» فتور است. و این در واقع مصدر باب ثلاثی مجرّد است و به معنی تنگ گرفتن بر دیگری است. «فتر علی عیاله» یعنی زندگی را بر خانواده‌اش تنگ گرفت و بر آنها از نظر اقتصادی فشار آورد؛ ولی هنگامی که همین «ماده» به باب افعال برده می‌شود، و ثلاثی مزید می‌گردد، تبدیل به فعل لازم می‌شود. بنابراین «إقتار» به معنای فقر است. و این بر عکس قاعده‌ای است که می‌گویند: «هر فعلی به باب افعال برده شود، متعدی می‌گردد» چرا که اینجا فعل متعدی به باب افعال رفته، و لازم شده است! البتّه إقتار گاهی هم به معنای متعدی استعمال شده است.

۲. نورالتقلین، جلد ۴، صفحه ۲۹.

به این آیات توجه کنید:

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْبَنَى السَّبِيلِ وَ لَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا

و حقّ نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حقّ) مستمند و وامانده در راه را، و هرگز اسراف و تبذیر مکن!

در این آیه شریفه، علاوه بر مشخص کردن کسانی که باید به آنها کمک بشود، از کلمه «حق» استفاده شده است. یعنی آنچه به آنها کمک می‌شود حق آنهاست، و آنان این کمکها را از شما طلبکارند. حق آنها را پرداخت کن، و در عین حال گرفتار اسراف و تبذیر مشو.

إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

(تبذیر مکن) چرا که تبذیر کنندگان، برادران شیاطینند؛ و شیطان در برابر پروردگارش، بسیار ناسپاس بود!

این آیه در حقیقت استدلالی است بر آیه قبل، و در مقام بیان دلیل حرمت تبذیر و اسراف می‌باشد.

سؤال: چرا اسرافکاران برادران شیاطین شمرده شده‌اند؟

پاسخ: زیرا همانگونه که شیطان در زمین فساد می‌کند، اسراف کنندگان نیز به فساد مشغول هستند. آیا اسراف و تبذیر و کفران نعمتهای الهی، فساد شمرده نمی‌شود!

آیا این مفاسد، سرچشمه مفاسد و بحرانهای اجتماعی نمی‌گردد!

آیا مراسم جشنهای آن چنانی، و حتی ریخت و پاشهای حیرت آور در مراسم فاتحه، که باید باعث عبرت دیگران باشد، مفاسدی به دنبال نخواهد داشت!

آیا سمینارها و کنگره‌هایی که هیچ دردی از دین و دنیای مردم حل نمی‌کند، و اسراف و تبذیر در آن موج می‌زند، و در جلو چشمان انسانهای فقیر و گرسنه و بی‌چیز برگزار می‌گردد، بحران آفرین نیست!

یکی از مسؤولین دانشگاهها می‌گفت: جنبش‌های دانشجویی و اعتراضات

خیابانی آنها، همیشه عامل سیاسی ندارد؛ بلکه گاهی از اوقات، عوامل اقتصادی خالق آن است، زیرا دانشجویانی که برای تأمین پول فیش غذایی دولتی، که غالباً مبلغ ناچیزی است، مشکل دارند، وقتی آن اسرافها و تبذیرها، و مجالس آنچنانی، و سمینارها و گردهم‌آیی‌های کذایی را می‌بینند، عقده‌ای می‌شوند و در جستجوی بهانه‌ای هستند، تا با کوچکترین جرعه عقده‌گشایی کنند! اینها همه مفاسد اسراف و تبذیر است.

بنابراین، وجه مشترک و نقطه اشتراک اسراف‌کنندگان و شیاطین، گسترش فساد در جامعه است.

وَإِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ أِنِّغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا

و هرگاه از آنان [= مستمندان] روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو!

این آیه شریفه، نوع برخورد با مستمند را به هنگامی که دست انسان خالی است بیان می‌کند. اگر قادر بر برطرف کردن نیاز مادی و جسمی او نیستی، با محبت و اظهار لطف و اعتذار روح او را سیراب کن و با کلامی نرم و دلنشین عذرخواهی نما.

خداوند بخشایشگر در آیه اول از تبذیر نهی کرد، و در آیه دوم نوع برخورد با مستمند را بیان داشت، و در آیه بعد، از اسراف و اقتار نهی می‌کند و می‌فرماید:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْسُورًا

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و انفاق و بخشش را ترک منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای. که مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی.

این آیه شریفه بیانگر همان مطلبی است که در آیه ۶۷ سوره فرقان آمده، و محل بحث ماست. به شأن نزول آن توجه کنید:

روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها پیراهنش را شسته و در منزل نشسته بود، تا آن لباس خشک شود، و برای نماز به مسجد برود. نیازمندی در خانه حضرت را کوبید، و درخواست لباس کرد. حضرت تنها لباسش را به نیازمند داد، و خود بدون لباس در منزل ماند. هنگام نماز شد. اذان گفتند، مسلمانان دسته دسته به مسجد آمدند، ولی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبری نبود. بدین جهت به خانه آن حضرت آمدند. متوجه شدند آن حضرت پیراهنش را به نیازمندی داده، و لباس دیگری ندارد تا آن را بپوشد و به مسجد بیاید! سپس آیه فوق نازل شد و مسلمانان را به رعایت اعتدال در انفاق سفارش کرد.^۱

اسراف در روایات

اسراف در روایات انعکاس گسترده‌ای دارد. پیشوایان دینی بطور دقیق و موشکافانه این بلیه اجتماعی را مورد توجه قرار داده‌اند. از جمله، روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده، که اگر دنیای امروز فقط به همین یک روایت در زمینه اسراف عمل کند، فقری در سراسر دنیا یافت نخواهد شد؛ زیرا با همان چیزهایی که دور ریخته می‌شود، می‌توان تمام فقرا را بی‌نیاز کرد! با دقت به این روایت توجه کنید:

أَدْنَى الْأِسْرَافِ هِرَاقَةُ فَضْلِ الْإِنَاءِ، وَابْتِدَالُ ثَوْبِ الصَّوْنِ، وَالِقَاءُ النَّوَى^۲

کمترین حد اسراف، دور ریختن باقیمانده آب (لیوان که) نوشیده شده، و پوشیدن لباس میهمانی در منزل، و دور انداختن هسته خرماست!

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، طبق این روایت، پایین‌ترین حد اسراف را سه مطلب بیان فرموده

است:

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۹۱.

۲. میزان الحکمة، باب ۱۸۰۲، حدیث ۸۴۹۶.

۱- هر گاه آب بنوشی، و مقداری از آب ته لیوان شما اضافه بیاید، و آن را دور بریزی، این کار اسراف محسوب می شود! بدین جهت نقل می کنند که امام خمینی علیه السلام در این گونه موارد قطعه کاغذی روی لیوان می گذاشت، و بعداً باقیمانده آب را مورد استفاده قرار می داد. و حتی آن مقدار از آب را اسراف نمی کرد.

۲- معمولاً لباس بیرون انسان با لباسی که داخل منزل می پوشد تفاوت دارد؛ لباس بیرون به شکلی است که آبروی انسان را حفظ کند (بدین جهت از آن به «الثوب الصّون» تعبیر شده است). اسلام می گوید پوشیدن لباس میهمانی و استفاده از آن در داخل منزل، اسراف محسوب می شود.

۳- مسلمان باید از همه چیز بیشترین بهره را ببرد؛ مثلاً در صورت امکان از هسته خرما برای تنور و پختن نان و مانند آن استفاده کند؛ مخصوصاً که در زمان ما هیچ چیز بی فایده و بلااستفاده نمی ماند؛ تا آنجا که زباله ها را تبدیل به کود می نمایند و بعضاً از آن برق تولید می کنند! یا فاضلابها را با دستگاههای مدرن تصفیه نموده، و برای کشاورزی آماده می کنند؛ بلکه گاه به عنوان آب آشامیدنی نیز مورد استفاده قرار می دهند!

سخنان امام صادق علیه السلام زمانی بیان شده که هیچ یک از امکانات فعلی برای استفاده از زباله ها و فاضلابها وجود نداشت. و این خود نوعی معجزه است.

آری، اسلام برای زدودن فقر از چهره جامعه اینقدر برنامه های ظریف و دقیق دارد، اما امروزه شاهد اسرافهای کلان و گسترده، در سراسر جهان، حتی در بین مسلمانان و شیعیان، هستیم!

واعظ شهیر، مرحوم فلسفی، می گفت: به مجلسی دعوت شدم؛ شخصی، که گویا دکترای اقتصاد داشت، پیرامون اقتصاد ایران سخنان فراوانی گفت، و برای سر و سامان دادن به وضع نابهنجار اقتصاد کشور، دلسوزی زیادی کرد. تا این که سفره غذا گسترده شد و انواع غذاها را در آن چیدند.

آقای دکتر بشقابی برداشت، و آن را از غذاهای مختلف پر کرد، و پس از آن که چند

قاشقی از آن خورد، دست از غذا کشید و شروع به سیگار کشیدن کرد، و خاکستر سیگارش را بر روی غذاهای درون بشقابش ریخت! من از این صحنه متأثر شدم، و خطاب به وی گفتم: آقای دکتر! شما که سر ما را بر اثر سخنان فراوانتان پیرامون مسائل اقتصادی به درد آوردید، چرا اینقدر غذا در بشقاب ریختید و نخوردید! بعلاوه، چرا خاکستر سیگار تان را به روی غذاها ریختید، و اجازه ندادید دیگران از آن استفاده کنند! شما با این اعمال و کردار می خواهید اقتصاد کشور را سر و سامان دهید! متأسفانه اسراف بلای فراگیری شده، و حتی افراد تحصیل کرده آلوده آن شده اند. جالب است بدانید که برخی از کشورهای به اصطلاح متمدن، اگر مواد غذایی اضافه ای داشته باشند آن را به بازار نمی آورند، بلکه به دریا می ریزند، و مرتکب اسراف و تبذیر ملی می شوند، تا قیمتهای اجناس خود را ثابت نگه دارند!

علی علیه السلام و اسراف کنندگان

به جانشین پیامبر و زمامدار مسلمین - که جانهای همه عالمیان به فدای او باد - اطلاع دادند که فرمانداریت، جناب عثمان بن حنیف، به ضیافتی دعوت شده، که سفره آن رنگین بوده است. حضرت به محض اطلاع از این داستان، قلم به دست گرفت، و نامه تندی برای فرماندارش نوشت، و او را به خاطر این کار سرزنش کرد! این نامه پرارزش پس از گذشت بیش از هزار سال هنوز رنگ و بوی کهنگی به خود نگرفته است، چراکه نهج البلاغه «اخذ القرآن» لقب گرفته، و همانند کلام وحی کهنه شدنی نیست. در قسمتی از این نامه آمده است:

«عثمان! من به بهترین لباسها و غذاها دسترسی دارم، اما چون می دانم در گوشه و کنار مملکت اسلامی فقرا و مستمندانی پیدا می شوند که به نان شب محتاجند، به نان جوین قناعت کرده ام.»^۱

۱. نهج البلاغه، نامه چهل و پنجم.

حضرت قصد دارد با این کار، حدّ اقل با نیازمندان اعلان همدردی کند. و آنها بدانند که اگر وضع زندگیشان مناسب نیست، پیشوای آنها هم بیش از نان جوین نمی خورد!

آیا در سراسر جهان چنین پیشوا و زمامداری یافت می شود، که حکمران خود را به خاطر رفتن به یک میهمانی پر زرق و برق بازخواست کند، و خودش از حدّ اقل امکاناتی که تمام شهروندانش نیز از آن برخوردارند، استفاده کند!

قطعاً پاسخ منفی است. بدین جهت جهان در برابر عظمت و بزرگی روح علی علیه السلام سر تعظیم فرود آورده، و آن نویسنده مسیحی، او را بانک عدالت انسانیت خوانده است.

پروردگارا! به ما توفیق شناخت هر چه بیشتر احکام اسلام و پیشوایان دین را عنایت فرما!

بارالها! ما را در راه شناخت مسیر اعتدال و پیمودن آن در همه زوایای زندگی رهنمون باش!

بار خدایا! از تو می خواهیم که سعادت کمک کردن به نیازمندان و فقرا را در تمام مراحل زندگی، از آنچه تو ما را در آن خلیفه خود قرار داده ای، عنایت فرما!



پرهیز از شرک

خداوند متعال، در ادامه بحث صفات عبادالرحمن، در آیه ۶۸ سوره فرقان، به سه صفت دیگر آنان اشاره می‌کند. سپس در سه آیه بعد، مطالبی پیرامون صفات مذکور متذکر می‌شود.

به توضیحی کوتاه پیرامون آیات چهارگانه می‌پردازیم:

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَمًا

و (عبادالرحمن) کسانی (هستند) که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند، و انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده، جز به حق نمی‌کشند؛ و زنا نمی‌کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید!

آیا مجازات سختی که در انتظار مشرکان و قاتلان و زناکاران است، فقط مجازاتهای جهان آخرت است، یا قبل از آن در همین دنیا نیز چوب مجازات الهی را می‌خورند؟

پاسخ این سؤال در بحث‌های آینده خواهد آمد.

«يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا؛ عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند.»

سؤال: چرا عذاب و مجازات چنین افرادی در روز قیامت چند برابر خواهد بود؟
پاسخ: ظاهراً علتش این است که این نوع گناهان که جنبه اجتماعی و عمومی دارد، باعث تشویق دیگران به گناه می‌شود. و مشوقان به کاری - چه نیک و چه بد - در جزای آن شریک هستند. اگر آن کار حرام باشد و کسی بر اثر تشویق او مرتکب آن شود، در گناه او شریک است. و اگر مشوق کار حلالی باشد، کسی که بر اثر تشویق او مرتکب آن کار شده، در ثواب او شریک است.

بر همین اساس، در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

هر کس سنت نیک و حسنه‌ای بنا نهد، تا زمانی که به آن سنت عمل می‌شود، مؤسس در ثواب تمام کسانی که به آن عمل می‌کنند شریک است. و هر کس سنت زشت و سیئه‌ای پی ریزی کند، تا زمانی که به آن عمل می‌شود، مؤسس در گناه تمام کسانی که به آن سنت عمل می‌نمایند شریک است؛ بدون این که چیزی از ثواب و گناهان انجام دهندگان آن کسر شود!^۱

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!

با این که مجازات مشرکان و قاتلان و زانیان سنگین و چند برابر و خوار کننده است، ولی خداوند راه بازگشت و جبران را برای آنها باز گذاشته، و اجازه جبران به آنها داده است. بدین جهت، کسانی (از این سه طایفه) که توبه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، استثنا کرده است.

توجه به چند نکته در این آیه شریفه لازم است:

الف - توبه و بازگشت به سوی خداوند تا زمانی که نفس انسان در رفت و آمد است، و چشم از این جهان نبسته قبول می‌شود؛ حتی برای کسانی که مرتکب گناهان بزرگ و خطرناکی شده‌اند راه جبران باز است، و لطف خداوند - اگر خود آنها بخواهند - شامل حالشان می‌شود. و خوشایه حال افرادی که یا آلوده به گناه و معصیت نمی‌شوند، و یا اگر آلوده می‌گردند، موفق به توبه و بازگشت می‌شوند و گذشته سیاه خود را جبران می‌نمایند.

ب - مطلب دوم این که گناه باعث می‌شود که درجاتی از ایمان انسان از بین برود. بدین جهت خداوند متعال صرف توبه را کافی نمی‌داند؛ بلکه علاوه بر توبه جبران درجات از دست رفته ایمان را نیز لازم می‌داند. به تعبیر دیگر، شخص مؤمن هر چند با انجام گناه یا گناهانی کافر و نجس نمی‌شود، و احکام اسلام همچنان بر او جاری می‌گردد، اما مرحله یا مراحل از ایمانش را بر باد می‌دهد، که پس از توبه باید آن را جبران نماید.

ج - نکته سوم این که، علاوه بر توبه و ایمان، جبران خطاهای گذشته نیز لازم می‌باشد. به تعبیر دیگر، توبه با یک استغفار و طلب عفو و بخشش زبانی حاصل نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر آن، باید اثر و نشانه‌اش در اعمال و کردار تائب نیز آشکار گردد. بدین جهت، بر شخص تائب لازم است با اعمال صالح و شایسته، اشتباهات و خطاهای گذشته را جبران نماید و به همان اندازه کار خیر و شایسته انجام دهد.

ه - جالب این که خداوند متعال نه تنها توبه کارانی که توبه می‌کنند و ایمان می‌آورند و با اعمال صالح، گذشته را جبران می‌نمایند، می‌پذیرد و عذاب و مجازات را از آنها بر طرف می‌کند و آنها را از خواری و ذلت آلودگی به گناه نجات می‌دهد، بلکه لطف ویژه و عنایت خاص خویش را نیز شامل آنها می‌کند و پیرونده اعمال زشت آنها را تبدیل به اعمال نیک و خوب می‌کند؛ چرا که این کار مقتضی غفران و رحمت پروردگار است!

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد).

شخص گناهکار، با ارتکاب گناه، در حقیقت به خداوند پشت می‌کند و از او دور می‌شود. و هنگامی که توبه می‌کند به خداوند رو می‌کند و به سوی حضرتش باز می‌گردد. به همین جهت «توبه» را «توبه» نامیده‌اند. همانگونه که خداوند نیز توبه می‌کند! زیرا هنگامی که بنده گناهکار آلوده گناه می‌شود، خداوند از او روی بر می‌تابد، و برخی از توفیقات و نعمتهایش را از او سلب می‌کند. و هنگامی که گناهکار پشیمان می‌شود و توبه می‌کند، خداوند نیز به او روی می‌آورد، و آنچه از او گرفته بود، به وی باز می‌گرداند. پس هم بنده توبه می‌کند و هم خداوند. بنده توبه از خطا و گناه و بازگشت به سوی خدا، و خداوند توبه از قطع نعمت و رحمت و بازگشت به لطف و عنایت!

شرک و توحید

مباحث مهمی پیرامون شرک و توحید مطرح است، که اینجا جای طرح تمام آن مباحث نیست. ولی به سه محور مهم آن، به صورت مختصر و گذرا، اشاره می‌کنیم:

الف - سرچشمه شرک

سؤال: سرچشمه شرک چیست؟

با توجه به این که انبیاء و اولیاء مردم را به سوی توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کردند، و سخن اول تمام پیامبران کمله توحید بوده، شرک از کجا پیدا شد؟ طبق برخی از روایات، پیامبر اسلام ده سال اول رسالت خویش را فقط به نشر توحید و دعوت مردم به یکتاپرستی اختصاص داد، و شعار اصلی او «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ تَفْلِحُوا» بود، چگونه عده‌ای از مردم، بر آئین شرک و بت پرستی باقی ماندند؟ با عنایت به این که فطرت انسانها فطرت توحیدی است، و خداوند متعال توحید و یکتاپرستی را در نهاد تمام انسانها به ودیعت نهاده، چرا برخی از انسانها که تعدادشان در طول تاریخ کم نبوده، متمایل به دوگانه پرستی و بت پرستی شده‌اند؟ خلاصه این که، فرمان فطرت از یک سو، و دعوت پیامبران فراوان از سوی دیگر، انسان را به سوی توحید فرا می‌خواند، چه چیز او را به سوی شرک دعوت می‌کند؟ پاسخ: سرچشمه شرک را امور مختلفی شمرده‌اند؛ از جمله:

۱- جهل و نادانی: انسان جاهل نمی‌تواند عالم ماوراء طبیعت را تصوّر و قبول کند؛ چون بشر مادی به محسوسات عادت کرده، و فقط آنچه را می‌بیند باور می‌نماید، و از آنجا که جهان ماوراء طبیعت با چشم دیده نمی‌شود، نمی‌تواند آن را باور کند. چنین انسانی می‌گوید: خدای نامرئی خارج از دسترس من است. خدای من باید محسوس و دیدنی باشد! بدین جهت بتی می‌سازد و آن را مظهر خدای نامرئی می‌پندارد، و به پرستش آن می‌پردازد. و این تفکر غلط، که در بین انسانهای مادی رایج و شایع گشته، همان چیزی است که متأسفانه برخی از صوفیها به پیروان خویش سفارش می‌کنند؛ آنها می‌گویند: شما موقع قرائت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نمی‌توانید تصویری از خداوند در ذهن خود ترسیم کنید، زیرا خداوند جسم و قابل رؤیت نیست، پس تصویر مرشد، که مظهر خداست، را در ذهنتان ترسیم کنید و آیه فوق را تلاوت نمایید!^۱

نتیجه این که، یکی از ریشه‌های شرک و بت پرستی، جهل و نادانی است. و شاید به همین جهت در فرهنگ اسلامی ناظر مذمت شدید جهل و نادانی هستیم، و پیشوایان ما مردم را به علم و دانش، هر چند در دوردست‌ترین مکانها باشد، سفارش کرده‌اند.

۱. شرح حال صوفیان و افکار و عقاید منحرف آنان را در کتاب «جلوه حق» مطالعه فرمایید.

۲- دیدن «اسباب» و فراموشی «مسبب الاسباب»: انسان جاهل مشاهده می‌کند که خورشید هر روز طلوع می‌کند، و از نور و حرارتش تمام موجودات استفاده می‌کنند، به گونه‌ای که حیات تمام موجودات به نور و حرارت آفتاب عالمتاب بستگی دارد. و این موجود با برکت بزرگوارانه و بدون هیچ چشمداشتی، تمام هستی خود را در اختیار سایر موجودات می‌نهد؛ انسانهای کوتاه فکر وقتی خورشید را با این اهمیّت می‌بینند به پرستش آن می‌پردازند، و از خدای خورشید که آن را آفریده و به او این همه نور و حرارت بخشیده غفلت می‌کنند!

گاه خورشید را می‌بینند و خدای خورشید را فراموش می‌کنند؛ گاه به پرستش ماه می‌پردازند و از خالق آن غافل می‌شوند؛ گاه ستارگان را معبود خود قرار می‌دهند و از آفریننده آن باز می‌مانند؛ گاه در برابر رود نیل به کرنش و تعظیم می‌پردازند و خدایی که آن را به وجود آورده به فراموشی می‌سپارند.

خلاصه این که، یکی از سرچشمه‌های شرک، دیدن «اسباب» و غفلت از «مسبب الاسباب» است. البته این عامل هم به جهل و نادانی باز می‌گردد.

۳- قانون مرگ استثناء ندارد، شامل انبیا و پیامبران نیز می‌شود. در زمانهای دور وقتی پیامبر بزرگی به سوی خداوند باز می‌گشت، و دار دنیا را وداع می‌گفت، مرگ آن پیامبر بر برخی از پیروانش بسیار سخت و گران بود. بدین جهت آنها برای زنده نگهداشتن نام پیامبرشان مجسمه او را می‌ساختند، و آن را مورد احترام قرار می‌دادند. نسل اول و دوم به همین شکل عمل می‌کردند، ولی نسلهای بعد بتدریج فلسفه اصلی و اولیّه آن مجسمه‌ها را فراموش می‌کردند و به پرستش آن می‌پرداختند! در اینجا نیز جهل و نادانی سرچشمه شرک و بت پرستی گشته است. بنابراین توحید زاییده علم و دانایی، و شرک نتیجه جهل و نادانی است.

انبیا آمدند که بشر را از ظلمت بت پرستی و شرک نجات دهند، و آنها را به وادی خداپرستی و توحید رهنمون کردند.

ب - شرک در قرآن

قرآن مجید درباره شرک و بت پرستی مطالب فراوانی مطرح کرده، و در بعضی از آیات تعبیرات و مضامین هولناکی در مورد شرک به کار برده، که درباره هیچ گناه دیگری به کار نرفته است. به چند نمونه آن توجه کنید:

۱- در آیه ۱۱۶ سوره نساء می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

خداوند، شرک به او را نمی آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بدانند) می آمرزد، و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.

طبق این آیه شریفه، انسان با هر گناهی از دنیا برود احتمال آمرزش و غفرانش می رود. ولی اگر خدای ناکرده مشرک از دنیا برود، هیچ امیدی به نجاتش نیست، و شفاعت هیچ شفاعت کننده ای مفید به حالش نخواهد بود!

۲- خداوند متعال در آیه ۷۲ سوره مائده یکی دیگر از محرومیت‌های مشرکان را

چنین بیان می کند:

مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمکاران، یار و یآوری ندارند.

آری، بهشت جایگاه موحدان و یکتاپرستان است، و بر مشرکان حرام می باشد.

۳- نهایت سقوط و بدبختی مشرکان، در آیه ۳۱ سوره حج، این گونه به تصویر

کشیده شده است:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ

و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند؛ و یا تند باد او را به جای دور دستی پرتاب می‌کند.

انسان مشرک با انحراف از فطرت توحیدی و یکتاپرستی، از آسمان انسانیت سرنگون می‌شود، و از خداوند فاصله می‌گیرد، و به سوی زمین سقوط می‌کند. همین سقوط برای نابودی او کافی است؛ ولی کار مشرک به اینجا هم ختم نمی‌شود. بلکه پرندگان شکاری در وسط زمین و آسمان به او حمله ور می‌گردند، و گوشت بدنش را قطعه قطعه می‌کنند. و در حالی که هنوز در حال سقوط و دور شدن از رحمت پروردگار است، باقیمانده آثارش در نزدیکی زمین اسیر تندبادی می‌گردد، و تندباد آن را به مکانی که از دسترس انسانها خارج است، منتقل می‌سازد! حقیقتاً مثالی گویاتر از مثال فوق برای ترسیم چهره واقعی شرک تصور نمی‌شود.

۴- خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره لقمان^۱ شرک را «ظلم عظیم» می‌شمرد، و از زبان حضرت لقمان می‌فرماید:

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

(ای پیامبر اسلام! به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.

شرک هم ظلم به خویشتن است، و هم ظلم به خداوند. اما ظلم به خویشتن است، برای این که مشرک با سجده در برابر بت و پرستیدن آن، خود را در نهایت خواری و ذلت قرار می‌دهد. آیا خواری و ذلت از این بالاتر که انسان با دست خود از قطعه

۱. لقمان پیامبر نبود؛ ولی خداوند متعال به خاطر مبارزه‌اش با هوای نفس، چشمه‌های حکمت و دانش را در قلب او جوشانید و آنقدر به او علم و دانش عطا کرد که کلامش هم‌ردیف کلام وحی، و افکارش هم‌سنگ آیات آسمانی قرآن گشت! او نصایحی به فرزندش دارد که اولین آنها امر به توحید و دوری از شرک است.

(چوبی یا) سنگی، بتی بتراشد، سپس در برابر آن به سجده بیفتد!
و اما ظلم بر خداوند است (یعنی کاری را در غیر موقع آن انجام دادن) به خاطر این
که قرار دادن خداوند خالق آسمانها و زمین و تمام هستی، در کنار قطعه سنگی به نام
بت، که قادر بر هیچ کاری نیست، و اصلاً احساس و درک و شعوری ندارد، بدون شک
ظلم عظیم است.

بی تردید هیچ عاقلی نه ظلم بر خویشتن را می پذیرد، و نه ظلم بر ولی نعمت و
آفریدگارش را تحمل می کند. پس باید از این ظلم فرار کرد و قلب را از شرک زدود.

ج - راز اهمّیت توحید

سؤال: راستی چرا توحید و یکتاپرستی این قدر با اهمّیت، و شرک و بت پرستی تا
این اندازه شوم و خطرناک است؟

پاسخ: شرک سرچشمه تمام گناهان، و توحید منشأ همه خیرات و نیکی هاست. و
این دو مهمترین مسأله در دین اسلام بلکه تمام ادیان الهی است.

اگر مردم رشوه خواری می کنند، اگر عده ای مرتکب سرقت می شوند، اگر کسی
حق دیگری را پایمال می کند، اگر گروهی به تجارت موادّ مخدّر روی می آورند، و اگر
هزاران گناه دیگر انجام می شود، ریشه تمام این گناهان به شرک باز می گردد.

توضیح این که توحید شاخه هایی دارد؛ یکی از شاخه های توحید این است که:
«هیچ نیرویی جز خداوند، در عالم تأثیر گذار نیست» حتی اگر آتش می سوزاند به اذن
اوست! بدین جهت آتشی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند نسوزانید؛ چون
خداوند به او اجازه سوزاندن نداده بود. کار دهم به فرمان خداوند می برد. و اگر به او
اجازه بریدن ندهد، گلوی حضرت اسماعیل را نمی برد!

آری، هر چه هست از ناحیه خداست، و هیچ نیرویی جز قدرت پروردگار در
جهان هستی تأثیر گذار نیست.

اگر انسان این مطلب را باور کند، و در نتیجه معتقد گردد که خداوند روزی حلال او را تأمین می‌کند، نه آلودهٔ رشوه می‌شود، و نه دست به سرقت دراز می‌کند، و نه در تجارت کثیف موادّ مخدّر غوطه ور می‌گردد، و نه حقّ دیگران را پایمال می‌کند، و نه ایمان خود را به گناهان دیگر لکه دار می‌نماید.

اگر انسان عزّت و ذلّت را فقط به دست او بداند، و به آیهٔ شریفهٔ ۲۶ سورهٔ آل عمران اعتقاد راسخ داشته باشد، که می‌فرماید:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 بگو بارها! ای مالک حکومتها! به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی، و از هر کس بخواهی حکومت می‌گیری، هر کس را بخواهی، عزّت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبیها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.

آری، اگر مضمون این آیهٔ شریفه را باور کرده باشد، دیگر نه دروغ می‌گوید، نه در برابر دیگران مدح و کرنش بی‌جا می‌نماید، نه رضایت خدا را برای به دست آوردن رضایت خلق زیر پا می‌گذارد، و نه لباس زیبای عزّت را به آلودگیهای دیگر آلوده می‌سازد. چنین انسانی نه تنها شرک نمی‌ورزد، و بر گرد آن نمی‌چرخد، بلکه کلید تمام خیرات و نیکی‌ها را به دست خدا، و او را قادر بر هر کاری می‌داند. و فقط و فقط به خداوند واحد عشق می‌ورزد.

این که در روایات می‌خوانیم: «دنیا سرچشمهٔ تمام گناهان و پلیدی‌هاست»^۱ اشاره به همین مطلب دارد که «شرک منشأ تمام گناهان است» زیرا دنیاپرست به نوعی توحید را نپذیرفته، و آلوده به شرک گشته است. قلبی که کانون عشق و محبّت خداوند

۱. روایات متعدّدی به این مضمون از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، امام سجاد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، امام صادق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، و حضرت موسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، در میزان الحکمة، باب ۱۲۲۱ نقل شده است. جالب این که در یکی از همان روایات، مضمون فوق را سخن تمام پیامبران و دانشمندان معرّفی می‌کند!

است، جایی برای عشق به دنیا و دنیاپرستی ندارد. به نمونه‌ و الایی از قلبهای مالا مال از عشق خدا توجه کنید.

دنیا در نظر علی علیه السلام

علی علیه السلام به همراه لشکریانش برای خاموش کردن آتش فتنه به سوی بصره حرکت کرد. در یکی از منزلگاه‌های بین عراق و حجاز، دستور توقف داد. خمیه‌ها برپا شد، و لشکریان به استراحت پرداختند. حضرت از فرصت استفاده نمود و مشغول وصله زدن کفش پاره‌اش شد! ابن عباس به خدمت امام رسید، عرض کرد: کاروانی که عازم مکه و سفر حج هستند، به سوی ما می‌آید. عده‌ای از شخصیتها و افراد سرشناس در آن حضور دارند. فرصت خوب و مناسبی برای تبلیغ مقام خلافت، و تثبیت پایه‌های حکومت شما در بین مردم است. از این فرصت استفاده کنید، و برای آنها سخنرانی داشته باشید تا قلبهای آنها متمایل به شما گردد، و محبتتان در دل آنها بنشیند! حضرت، همانطور که به پینه کردن کفشهایش مشغول بود، از ابن عباس پرسید: به نظر شما این کفشهای پاره، که در صدد اصلاح آن هستم، چه قیمتی دارد؟ ابن عباس، که گویا اصلاً انتظار چنین برخوردی را نداشت، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من در مورد مسائل مهم حکومت و تثبیت خلافت با شما سخن می‌گویم، شما از قیمت این کفشهای پاره می‌پرسید! وانگهی، این کفشها ارزشی ندارد، و از فرط کهنگی قابل قیمت گذاری نیست!

حضرت فرمود:

به خدا قسم حکومت بر شما در نزد من، از این کفشهای کهنه و صله شده بی ارزش تر است!
ابن عباس! تو خیال می‌کنی من اهل زد و بندهای سیاسی و داد و ستدهای کدائی هستم!
ابن عباس! تصور می‌کنی من برای تحکیم پایه‌های حکومت قدم برمی‌دارم!

قلبی که مملو از عشق و محبت خداست، حکومت بر مردم را بی ارزشتر از لنگه کفش کهنه‌ای می‌داند!

شیعیان علی علیه السلام باید بکوشند که در حرم یار، اغیار را راه ندهند، و خانه خدا را مرکز بتها نکنند که دل حرم یار و خانه خداست. انسانی که برای او، بدست آوردن تمام دنیا مساوی با از دست دادن تمام آن باشد، چقدر احساس آرامش می کند. آری، اینها همه آثار توحید و یکتا پرستی است.

قلب سلیم میوه یکتا پرستی

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۱» می فرماید:

الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ^۲

قلب سلیم قلبی است که خداوند را در حالی ملاقات کند که محبت هیچ کس و هیچ چیز غیر از خداوند، در آن نباشد.

قلبی که مالا مال از عشق خدا باشد، در بازار قیامت خریدار دارد و گره گشاست. متأسفانه قلب برخی از مسلمانان بتخانه است! در یک طرف آن بت مقام، در سوی دیگر بت ثروت، در جانب دیگر بت همسر، در نقطه دیگر آن بت فرزندان^۳، در گوشه

۱. سوره شعراء، آیه ۸۹.

۲. میزان الحکمة، باب ۳۳۸۸، حدیث ۱۶۹۳۰.

۳. برخی از مردم، با این که زندگی آنها تأمین است، و بخوبی گذران زندگی می کنند، ولی به بهانه هایی چون تأمین آینده فرزندان و مانند آن، آلوده هر کاری می شوند. و فارغ از حلال و حرام بودن آن، به جمع آوری ثروت و مال می پردازند. این افراد در حقیقت فرزندان خود را می پرستند! فراموش نمی کنم در سال ۱۳۴۲ که به همراه جمعی از شخصیت های مهم سیاسی و مذهبی (از جمله مرحوم آقای فلسفی و شهیدان دکتر بهشتی و مطهری و هاشمی نژاد) در زندان بودیم، روزی واعظ شهیر مرحوم شیخ عباس اسلامی وصیتنامه اش را به من نشان داد، آن را مطالعه کردم. با تعجب متوجه شدم این خطیب معروف چیزی از اموال دنیا ندارد. تعجب مرا که دیدگفت: «برای که به آب و آتش بزنم، و اموال جمع کنم! اگر فرزندانم از دوستان خدا باشند، خداوند دوستانش را تنها نمی گذارد. و اگر از دشمنان خدا باشند، چرا برای دشمنان خدا زحمت بکشم و ثروتی در اختیار آنها بنهم!»

او در حقیقت این مطلب را از مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام فرا گرفته بود. آن حضرت در نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۵۲ به این مطلب اشاره فرموده است.

دیگر بت شهوت و هوی و هوس و مانند آن نهاده شده است. چنین قلبی در روز قیامت هیچ خریداری ندارد. باید این بت خانه را پاکسازی کرد، و به دست صاحب اصلی آن سپرد تا مؤثر و کارساز باشد.

انواع شرک

شرک از جهتی بر دو قسم است؛ شرک آشکار و شرک پنهان.

شرک آشکار

مسیحیان مبتلا به شرک آشکار می‌باشند؛ زیرا آنها سه گانه پرست هستند؛ هم خداوند را عبادت می‌کنند و او را خدای پدر نام می‌نهند، و هم به عبادت حضرت مسیح می‌پردازند و از او به خدای پسر تعبیر می‌کنند، و هم روح القدس را می‌پرستند و او را خدای واسطه می‌دانند! آنها واقعاً مشرک هستند، چون می‌گویند هم سه گانه پرستی حقیقت است، و هم یگانه پرستی! آیا هیچ عقلی می‌پذیرد که یک مساوی با سه باشد! زردشتی‌ها از دیگر مبتلایان به شرک آشکار هستند. آنها دوگانه پرست هستند. اینان معتقدند یزدان خدای نیکبها و خوببها و زیبائیهاست، و اهریمن خدای زشتبها و پلیدبها و بلاها و جنگبها و بدیهاست!

در حالی که ما معتقدیم شری در عالم هستی وجود ندارد، مگر آنچه به سوء اختیار خود ما انسانها باشد. آنچه از ناحیه خداست سراسر خیر و نیکی است؛ حتی بیمارها، زلزله‌ها، سیلاب‌ها و... که اینجا جای شرح آن نیست.^۱

بت پرستان قبل از اسلام و عصر جاهلیت نیز آلوده به شرک آشکار بودند. امروزه مبتلایان به شرک آشکار در بین مسلمانان بسیار کمیابند، اما متأسفانه آلودگان به شرک پنهان، که شرح آن خواهد آمد، بسیار فراوانند.

۱. مشروح مباحث مربوط به «خیر و شر» را در پیام قرآن، جلد ۴، صفحه ۴۸۵ به بعد، مطالعه فرمایید.

شرک پنهان

آلودگان به شرک پنهان - همانگونه که اشاره شد - کم نیستند! و گاه انسان در تمام عمر آلوده به این نوع شرک است در حالی که خیال می‌کند در صف مؤخدان قرار دارد! وای به حال مسلمانی که پس از مرگ متوجه این حقیقت تلخ و دردناک شود. آیه ۱۰۶ سوره یوسف، که در مورد شرک خفی و پنهان سخن می‌گوید، پشت انسان را می‌لرزاند، و انسان را به وحشت می‌اندازد. خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید:

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

و بسیار از آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند.

برای روشن تر شدن مضمون این آیه شریفه، باید سیری کوتاه در شاخه‌های مختلف توحید داشته باشیم:

۱- **توحید در عبادت:** این شاخه توحید بدان معنی است که انسان فقط سر بر آستان خداوند بساید، و تنها در پیشگاه با عظمت او سجده کند؛ بنابراین، سجده در مقابل غیر خدا، چه پیامبر باشد، یا اهریمن، یا بت ساخته شده از سنگ و چوب، یا غیر آن، همه شرک محسوب می‌شود. البته این شرک جلی (آشکار) است که شرح آن گذشت.

۲- **توحید در اطاعت:** منظور از توحید در اطاعت این است که فقط و فقط فرمان خداوند را گردن نهیم، و تنها گوش به اوامر و نواهی او فرا دهیم. شرک در این شاخه، بدان معنی است که غیر خدا را در کنار خدا مطاع و واجب‌الاطاعه بدانیم.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث فرمودند:

«شِرْكُ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ؛ منظور از شرک در آیه مذکور شرک در طاعت است، نه

شرک در عبادت.»

بیشتر مردم از این جهت مشرکند؛ زیرا تمام گناہانی که انجام می دهند، در حقیقت به فرمان شیطان و هوای نفس لیبیک می گویند، و آنها را واجب الاطاعة می دانند. نه تنها ارتکاب گناه شرک در طاعت محسوب می شود، بلکه طبق برخی از روایات، گوش فرا دادن به برخی سخنان نیز شرک محسوب می شود! به این روایت توجه کنید:

مَنْ أَضَعَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ
 إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ^۱

هر کس به سخنان کسی گوش فرا دهد، او را پرستش کرده است! اگر سخنان، سخنان خدایی بگوید، شنونده خدا را عبادت کرده، و اگر سخنان شیطانی بگوید، شنونده شیطان را پرستیده است!

۳- توحید در تأثیر: موحد معتقد است که هیچ مؤثر و تأثیر گذاری در جهان هستی جز ذات پاک خداوند نیست، و همه چیز با اذن و اجازه او اثر می کند. اگر انسان غیر خدا را بر مقدرات خویش حاکم بداند، و رزق و روزی و عزت و ذلت و سرنوشت خود را در دست غیر او جستجو کند، و بر غیر خدا تکیه نماید، چنین انسانی مشرک است. خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره عنکبوت تصویری تکان دهنده از چنین انسانهایی ارائه می دهد، توجه کنید:

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ
 أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده، در حالی که سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است، اگر می دانستند.

۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۹۴، حدیث ۳۰. شبیه این حدیث در جلد ۲۶ بحار الانوار، صفحه ۲۳۹، از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در جلد ۶۹ همان کتاب، صفحه ۲۶۴، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز نقل شده است.

پناه بردن به غیر خدا، همانند تکیه زدن بر سست ترین خانه‌ها، یعنی خانه عنکبوت است. آری، همه ثروتها و لشکرها و مقامات و قدرتها و کاخها و سلاحها و مانند آن، در برابر قدرت بی انتهای پروردگار همانند تار عنکبوت سست و غیرقابل اعتماد است. و بدیهی است که عقل سلیم به هیچ انسان عاقلی اجازه نمی‌دهد که به تار عنکبوت دل بندد، و بر آن تکیه زند.

انسانهای موحد بر هیچ قدرتی جز قدرت خداوند تکیه نمی‌کنند، و از غیر خدا هیچ درخواستی نمی‌نمایند.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در دهانه منجنیق نهادند تا به سوی دریای آتش پرتاب کنند، فرشتگان به خدمتش رسیدند و پرسیدند: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ!؛ آیا تقاضایی داری؟» فرمود: از شما نه! اگر حاجتی داشته باشم، از خدای خویش می‌طلبم! آن حضرت حتی بر فرشتگان خدا هم تکیه نکرد.

۴- توحید حاکمیت: یعنی حاکم فقط خداست. آنها که معتقدند حاکم، خدا و خلق هر دو هستند، آلوده به شرک می‌باشند. مؤحد معتقد است که حاکمیت تنها و تنها از آن خداوند است. و او به پیامبرانش واگذار کرده، و پیامبر برای پس از حیاتش ائمه معصومین علیهم السلام را یکی پس از دیگری معین نموده است. و پس از ائمه و در عصر غیبت، ولی فقیه و مجتهد عادل به نیابت از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) عهده‌دار حکومت می‌گردد. البته مشارکت مردمی، بعنوان بازوی حکومت لازم است. و لهذا شرکت مردم در انتخابات مختلف، ضروری و سرنوشت ساز است؛ ولی رأی آنها را ولی فقیه تنفیذ می‌کند و مشروعیت می‌بخشد. بنابراین، تفکرات دیگر در مورد حاکمیت (به غیر از آنچه که ذکر شد) همگی سر از شرک در می‌آورد. و متأسفانه در عصر و زمان ما، برخی سخنان و تعبیرات، از شرک خفی گذشته، و شرک آشکار است!

یکی از سیاستمداران گفت: «هر چه مردم خواستند، و به آن رأی دادند، باید همان شود. اگر دین را خواستند همان، و اگر به دین رأی ندانند همان!» آیا این سخن شرک نیست؟ ما باید تابع خدا باشیم، و به رأی مردم تا آنجا احترام بگذاریم که در راستای رضایت خدا و در چهار چوبه مسائل شرع باشد؛ نه این که رأی مردم محور باشد!

۵- توحید مالکیت: انسان مؤمن، خداوند متعال را مالک همه چیز می‌داند. به تعبیر دیگر، ما انسانها نمایندگان خدا هستیم، و باید در مورد اموال و دارائی‌هایمان طبق خواسته مالک اصلی عمل کنیم. و آنها را در مسیر رضایتش هزینه نماییم. نه این که همانند قارون در پاسخ به حضرت موسی (که از او می‌خواهد بخشی از اموالش را در راه خدا انفاق کند) بگوییم: این اموال ملک شخصی من است، و با علم و دانش و کجاست و زرنگی و زحمت به دست آورده‌ام. دوست ندارم آن را به فقرا و مستمندان بدهم!

خداوند برای ادب کردن قارون، و عبرت قرار دادن زندگی او، به زمین دستور داد تا وی و تمام سرمایه‌اش را بلعد. زمین دهان باز کرد و در میان بهت و حیرت و ناباوری همه مردم، قارون و قصر و تمام دارائی‌اش را بلعد!

۶- توحید در قانونگذاری: ما معتقدیم که قانونگذار فقط و فقط خداست. و قوانین بشری نیز باید در چهار چوبه قوانین الهی باشد؛ زیرا خداوند متعال و خالق و آفریننده انسان و جهان هستی، عادلانه‌ترین قوانین را وضع نموده است. و فلسفه وجودی شورای نگهبان در سیستم قانونگذاری جمهوری اسلامی ایران، تطبیق قوانین بشری بر احکام الهی است؛ بنابراین، قوانین بشری که خارج از چهارچوبه قوانین الهی است، و بر محور هوئی و هوس دور می‌زند، شرک در قانونگذاری محسوب می‌شود. چیزی که متأسفانه در جهان امروز کم نیست.

علی علیه السلام نمونه‌ای از یک موحد تمام عیار

هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید، و مردم با میل و رغبت با آن حضرت بیعت کردند، عده‌ای از فرصت طلبان و سودجویان و جیره خواران دوران خلافت خلفای پیشین، که مورد بخششها و کمکهای بی حساب آنها قرار گرفته بودند، طاقت تحمل عدالت علی را نداشتند؛ بدین جهت شروع به بهانه تراشی و ایراد و اعتراض به روش آن حضرت کردند؛ از جمله ایرادها این بود که: چرا شما طبق سیره خلفای گذشته عمل نمی‌کنید، و به همان روشی، که مردم به آن عادت کرده‌اند، بیت المال را تقسیم نمی‌کنید؟ چرا همه را به یک چشم می‌نگرید؟

علی علیه السلام که آئینه تمام نمای توحید است و لحظه‌ای به شرک اجازه ورود به حرم قلبش را نداده، فرمود:

به خدا قسم، اگر شیها روی نوک خارهای جانگداز به سر برم، و روزها پاهایم را در زنجیر کنند و در کوچه و بازار بچرخانند، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده باشم، و چیزی از اموالشان را غصب کرده باشم.^۱

سپس به دو داستان اشاره می‌کند، که طبق آن نه در مورد نزدیکترین نزدیکانش حاضر به تبعیض و خروج از مسیر رضایت پروردگار شده است، و نه در مورد دشمن ترین دشمنانش حاضر به پذیرش رشوه گردیده، تا بر خلاف آنچه اسلام می‌گوید به نفع او حکم کند! توجه به این دو قصه خالی از لطف نیست:

۱- علی علیه السلام و هدیه شبانه

اشعث بن قیس منافق - که عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات در دوران خلافت آن حضرت بود - با کسی به نزاع برخاست. پرونده این نزاع به دست مبارک

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. قرار شد که روز بعد حضرت دربارهٔ این دو، قضاوت کند. شب هنگام در خانه آن حضرت به صدا در آمد. حضرت در را باز کرد؛ دید اشعث با ظرفی پر از حلوا جلوی در ایستاده است. وقتی حضرت امیر علیه السلام او و کاسهٔ حلوایش را مشاهده کرد، نگاه تندی به او افکند، و فرمود:

آیا این کاسهٔ حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است، تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند، و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است.^۱

اشعث که از این بر خورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، عرض کرد: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. [این بهانه در واقع نوعی حيله بود که متأسفانه در عصر و زمان ما نیز صورت می‌گیرد و رشوه در لباس‌های دیگر، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حق و حساب و مانند آن، صورت می‌پذیرد.]
حضرت، که چهرهٔ هزار رنگ اشعث را می‌شناخت، به نیت واقعی او واقف گشته، فرمود:

اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟! یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می‌گویی؟! تو نیمهٔ شب با این کاسهٔ حلوا می‌خواهی علی را بفریبی، و او را به ظلم دعوت کنی، تا فردا به نفع تو حکم دهد!

اشعث تو مرا یا خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم:
اشعث این حلوا که سهل است، چون آنچه من می‌بینم گویا با آب دهان مار مخلوط گشته! [اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است.] به خدا قسم اگر آسمان‌های هفتگانه را به علی دهند، تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد!

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۲۴ - البتّه توجّه دارید که صدقه واجب، نظیر زکات مال و زکات فطره و مانند آن، بر سادات حرام است؛ اما صدقات مستحب بر خاندان بنی هاشم و سادات محترم حرام نیست.

۲- آهن تفتیده!

علی علیه السلام که پس از سالها مظلومیّت و سکوت و خانه نشینی به حکومت ظاهری رسیده، اکنون زمامدار پر قدرت مسلمانان است. برادرش عقیل - که فردی عاقله مند و فقیر است - از مدینه به سوی مرکز حکومت، کوفه، حرکت می کند تا سهم بیشتری از بیت المال نصیبش گردد. حضرت سفره غذا را بر روی پشت بام می اندازد؛ امّا این سفره مانند سایر سفره هاست و هیچ شباهتی با سفره های رنگین پادشاهان و امیران ندارد! بدین جهت، عقیل غذائی نمی خورد و به برادرش می گوید:

«این غذاها با معده من سازگار نیست (مشکل مرا حل کن، تا به مدینه برگردم)!»

حضرت فرمود: «برادر! بازار کوفه از اینجا پیداست؛ درون مغازه ها اشیای قیمتی و ارزشمند فراوانی است؛ بیا هر دو به بازار برویم و مغازه ای را سرقت کنیم و شما هر چقدر می خواهی بردار!»

عقیل گفت: «برادر جان! مگر ما دزد و سارق هستیم، که دست به چنین کاری

بزنیم!»

علی علیه السلام فرمود: «مگر پرداختن وجه اضافی از بیت المال، دزدی نیست!»

آن حضرت علیه السلام به برادرش پیشنهاد دیگری داد؛ فرمود: «شنیده ام قافله ای به سوی کوفه می آید. هر دو با شمشیرهای برهنه در کمین کاروان می نشینیم و ناگهان بر آنان یورش می بریم، تو آنچه نیاز داری از کاروان بردار!»

عقیل گفت: «برادر جان! مگر ما راهزن هستیم، که دست به چنین کاری بزنیم!»

علی علیه السلام فرمود: «پرداخت آنچه حقّ تو نیست، از بیت المال نیز نوعی دزدی و سرقت است، چرا مرا به آن می خوانی!»^۱

سپس علی علیه السلام آهن گداخته ای را نزدیک دست برادر برد...

۱. بحار الانوار، جلد ۹ (چاپ تبریز)، صفحه ۶۱۳ (به نقل از داستان راستان، جلد اول، صفحه ۱۳۰).

عقیل که دید این فرمانروای آزاده حاضر نیست لحظه‌ای از خطّ عدالت خارج شود، برخاست و رفت.

در طول تاریخ بشریت کجا سراغ دارید که برادری قدرتمند و اختیاردار خزانه کشور، برای حفظ عدالت این گونه با برادرش رفتار کند!

خدایا به مسؤولین ما توفیق ده که همانند امیر آزادگان، آزاده باشند و همواره «ضوابط» را بر «روابط» مقدّم بدارند.



احترام به خون انسان

هفتمین ویژگی و صفت زیبای عبادالرَّحْمَنِ، احترام و ارزش نهادن به خون انسانهاست؛ آنها خون هیچ انسان بی گناهی را نمی ریزند، و دامان خویش را آلوده به این گناه نمی کنند (وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ)^۱.
به دو نکته مهم در این آیه شریفه اشاره می شود:

نکته اول: تفاوتی بین خون مسلمان و غیر مسلمان نیست!

سؤال: آیا خون غیر مسلمانان نیز محترم است؟ آیا منظور از آیه شریفه فقط خون مسلمانان نیست؟ اگر خون غیر مسلمانها هم احترام دارد، آیا خون تمام کفار محترم است، یا گروه خاصی از آنان؟

پاسخ: آیه شریفه به صورت مطلق بیان شده، و شامل هر انسانی با هر عقیده و آئینی می شود. به نظر ما خون تمام کفار محترم است، و تنها خون عده‌ای از آنها احترام ندارد.

۱. سوره فرقان، آیه ۶۸.

همانگونه که در بحث خارج فقه به طور مفصل گفته ایم، کفار را به چهار دسته تقسیم می‌کنیم. خون سه دسته اول را همانند مال و ناموس آنها محترم می‌دانیم، و معتقدیم که فقط خون گروه چهارم ارزش و احترام ندارد. چهار دسته مذکور به شرح زیر است:

۱- **کفار ذمی** : منظور از کفار ذمی آن دسته از غیر مسلمانان هستند که به صورت اقلیتهای دینی در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند، و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز دارند. جان و مال و ناموس این دسته از کفار، محفوظ است و مسلمانان موظفند آن را محترم بشمارند. آنها هم در مقابل، خدماتی به کشور اسلامی ارائه می‌کنند، و حتی به هنگام جنگ تحمیلی گروهی از آنها در جبهه حضور داشته و تعدادی از آنها جان خویش را فدا کرده‌اند. بدون شک خون کفار ذمی محترم است.

۲- **کفار مُعَاهِد**: به آن دسته از کفار که خارج از کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند، ولی با ما روابط سیاسی داشته و در کشور ما سفیر دارند (همانگونه که ما در کشور آنها سفیر داریم) کفار معاهد گفته می‌شود. کفار معاهد کسانی هستند که با ما عهد و پیمان دارند، و نشانه آن تبادل سفیر است. ممکن است در کنار روابط سیاسی روابط تجاری، اقتصادی، فرهنگی، نظامی هم با آنها داشته باشیم. این دسته از کفار هم خونشان محترم است، و دلیلی بر اباحه خون آنها وجود ندارد.

۳- **کفار مُهَادِن**: «مهادن» از «هُدنه» به معنای آتش بس، گرفته شده است. کفاری که نه در کشورهای اسلامی به عنوان اقلیت دینی سالم زندگی می‌کنند، و نه با ما روابط سیاسی دارند، و نه عهد و پیمان با ما بسته‌اند، و نه در حال جنگ و نبرد با ما هستند، «مهادن» نامیده می‌شوند. آنها نه اهل ذمه هستند، و نه مُعَاهِد می‌باشند، و نه با ما مخاصمه دارند. نه ما مزاحم آنها می‌شویم، و نه آنها برای ما ایجاد مزاحمت می‌کنند. این گروه از کفار نیز طبق صریح قرآن مجید^۱ خونشان محترم است.

۱. آیه هشتم سوره ممتحنه و آیه نود سوره نساء، به روشنی دلالت بر این مطلب دارد.

۴- **کَفَّارِ حَرَبِي**: کَفَّارِ حَرَبِي کسانی هستند که نه اهل ذمه هستند، و نه عهد و پیمانی با ما بسته‌اند، و نه در زمره کَفَّارِ معاهدند؛ بلکه در حال جنگ با ما هستند. فقط خون این گروه از کَفَّارِ مباح است. از دیدگاه اسلام خون چنین کَفَّاری احترام ندارد، همانگونه که آنها خون ما مسلمانان را محترم نمی‌شمرند. البته طبق دستورات اسلام، مسلمانان فقط متعرض جنگجویان آنها در جبهه‌های جنگ می‌شوند، و به زن و بیچه و پیرمردان و پیرزنان و بیماران آنها کاری ندارند.^۱

نتیجه این که، خون سه گروه اول کَفَّارِ محترم، و تنها خون گروه چهارم مباح می‌باشد.

نکته دوم: ارزش انسان در اسلام

اسلام برای انسان ارزشی فوق‌العاده قائل است، که با مطالعه احکام و معارف اسلامی بخوبی روشن و آشکار می‌شود. به گونه‌ای که اگر بخواهیم بصورت کامل و مستوفی در این زمینه بحث کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد؛ ولی جهت رعایت اختصار، به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف - آفرینش آدم: داستان خلقت آدم ابوالبشر اولین مطلبی است که عظمت انسان را از دیدگاه اسلام روشن می‌کند. می‌دانیم آدم از دو جزء ترکیب و خلق شده است، جزء مادی او که همان گِل گندیده بی‌ارزش است و جزء معنوی وی که همان روح خدایی است. آری، خداوند روح الهی و آسمانی بسیار والا و عالیمرتبه‌ای به انسان داده، که به خاطر همین امتیاز بر تمام موجودات پیشی گرفته است.

ب - سجده فرشتگان بر آدم: تمام فرشتگان مقرب بر آدم سجده کردند، تنها ابلیس فرمان الهی را زیر پا نهاد و بر آستان آدم سر بر خاک نسائید که او هم جزء فرشتگان

۱. شرح بیشتر پیرامون اقسام چهارگانه کَفَّار را در جلد اول استفتانات جدید، پاسخ سؤال ۱۱۶۱ مطالعه فرمایید.

نبود، بلکه از طایفه جن محسوب می‌شد. نتیجه این که، تمام فرشتگان بر آدم سجده کردند.

بنابراین، انسان از منظر اسلام آن قدر با اهمّیت است که روح الهی در او دمیده شده و مورد احترام خاصّ ملائکه قرار گرفته است، تا آنجا که فرشتگان بر او سجده کردند. این نهایت افتخار و اوج عزّت و عظمت انسان است.

اما دنیای غرب که همواره شعار دفاع از حقوق بشر سر می‌دهد، چقدر به انسان خیانت کرده و او را پست و خوار نموده است! زیرا آنها معتقدند انسان تکامل یافته «میمون» و «شامپانزه» است! در حالی که قرآن صریحاً این دیدگاه را رد می‌کند و آفرینش انسان را آفرینش مستقل می‌داند.

آیا انسانی که اسلام ترسیم می‌کند، با انسانی که پیشینه‌اش را جهان غرب به میمون بر می‌گرداند قابل مقایسه است؟!

ج - تبریک خداوند به خویشان : خداوند متعال در سراسر قرآن مجید یک بار «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ!»؛ بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! گفته است و این تبریک به خویشان را برای خلقت و آفرینش زمین و آسمانها و خورشید و ستارگان و منظومه شمسی و کهکشان راه شیری و سایر کهکشانها نگفته، بلکه به هنگام آفرینش انسان، خویش را «احسن الخالقین» نامیده است. اگر خداوند به خاطر آفرینش انسان احسن الخالقین است، پس انسان هم احسن المخلوقین است!

انسان هنگامی که خود را در آئینه قرآن مجید به تماشا می‌نشیند به وجد می‌آید.

د - همه هستی در خدمت انسان : قرآن مجید به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که خداوند تمام موجودات هستی را برای خدمت به انسان آفریده است. آیاتی که سخن از تسخیر موجودات می‌گوید، همه شاهد و گواه این مدعاست، که به دو نمونه

آن قناعت می شود:

اول - در آیه ۲۰ سوره لقمان می خوانیم:

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ أَشْبَعَكُمْ عَلَيْهِمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می کنند.

طبق این آیه شریفه تمام موجودات جهان هستی مسخر انسان هستند؛ یعنی به انسان خدمت می کنند.

دوم - خداوند متعال در آیه ۳۲ و ۳۳ سوره ابراهیم برخی از موجوداتی که مسخر انسان هستند را نام می برد و می فرماید:

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ

و (خداوند) کشتیها را مسخر شما (انسانها) گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند، و نهرها را (نیز) مسخر شما نمود؛ و خورشید و ماه را - که با برنامه منظمی در کارند - به تسخیر شما درآورد؛ و روز را (نیز) مسخر شما ساخت.

سؤال : انسان خود کشتی را می سازد و خود ناخدای آن می شود و آن را به حرکت در می آورد، پس چگونه خداوند می فرماید ما آن را مسخر شما کردیم؟

پاسخ : چه کسی چوبهایی که به وسیله آن، کشتی ساخته می شود، و در آب فرو نمی رود را با این ویژگی آفریده است؟ اقیانوسها و دریاها را که بستر کشتی است، چه کسی خلق کرده است؟ نیروی محرکه کشتی (باد، بنزین و مانند آن) را کدام خالق توانا در اختیار بشر قرار داده است؟

با این اوصاف، آیا خداوند کشتیها را مسخر آدم نکرده است؟! نهرها و جویبارها را نیز خداوند مسخر انسان کرده است؛ زیرا او به خورشید فرمان داده که به دریاها و اقیانوسها بتابد؛ و همو به آب دریاها دستور داده که قسمتی از آن بخار شود و به آسمان برود و تبدیل به ابر گردد؛ و همان خالق مهربان به ابرها فرمان حرکت به سرزمین موعود و بارش باران را داده است؛ و همو بارانهای پراکنده را به سمت واحدی هدایت نموده تا جویباری زلال تشکیل بدهند و در خدمت انسان قرار گیرند.

خلاصه این که، تمام موجودات عالم هستی، مسخر انسان و در خدمت او هستند. سؤال: آیا توحید افعالی با اعتقاد به عالم اسباب سازگار است؟ اگر معتقد باشیم که هیچ چیز در عالم هستی جز خداوند اثرگذار نیست، پس چگونه خورشید حرارت می دهد و گرم می کند، و آتش می سوزاند و ابرها باران می بارانند؟

آیا اعتقاد به عالم اسباب ضرری به توحید نمی زند؟

پاسخ: درباره عالم اسباب سه نظریه وجود دارد:

۱- اسباب این جهان مستقل هستند - یعنی خداوند، عالم را آفریده و آن را به حال خود واگذار نموده است! پس آتش مستقلاً اثر می کند و می سوزاند، و خورشید تأثیر استقلال دارد و جهان را روشن و گرم می نماید، و دارو مستقلاً شفا می بخشد! این تفکر شبیه عقیده معتقدان به تفویض است و باطل می باشد، همانگونه که اعتقاد به تفویض باطل است.

۲- اسباب این عالم هیچ اثری از خود ندارند - معتقدان به این نظریه - برخلاف نظریه اول - هیچ گونه تأثیری برای هیچ موجودی در جهان هستی قائل نیستند! آنها معتقدند آتش خاصیت سوزاندن ندارد؛ بلکه هنگامی که نزدیک چیزی می شود خداوند آن را می سوزاند؛ نه آتش! آب نمی تواند آتش را خاموش نماید، بلکه هنگامی که بر روی آتش ریخته می شود، خداوند خود آتش را خاموش می کند! دارو مریض را

شفا نمی دهد، بلکه همزمان با خوردن دارو، این خداست که بیمار را شفا می دهد. خلاصه این که، طرفداران این نظریه به طور کلی عالم اسباب را منکر شده‌اند. و این انکار را لازمه پذیرش توحید می‌شمرند.

بطلان این نظریه روشن است؛ زیرا در تعارض با محسوسات و تجربیات انسان است؛ علاوه بر این که، بر خلاف آیات قرآن می‌باشد؛ زیرا به روشنی می‌توان عالم اسباب را به وسیله آیات مختلفی از قرآن مجید ثابت کرد. مثلاً پیرامون بارش باران در قرآن می‌خوانیم:

«فِيحْيِي بِهِ الْأَرْضَ؛ خداوند به وسیله باران زمین را زنده می‌کند.»

پس باران در احیاء زمین نقش دارد، هر چند این نقش را خداوند به او داده است. بنابراین، نظریه فوق هم باطل است.

۳- اسباب مؤثرند، اما نه مستقلاً - معتقدان به این نظریه - که در حقیقت مسیر اعتدال بین دو نظریه فوق را پیموده‌اند - می‌گویند: «اسباب تأثیر گذار هستند، اما به اذن و اراده الهی، نه مستقلاً» بنا بر این آتش حقیقتاً می‌سوزاند، اما با اراده خدا. و لهذا هنگامی که خداوند به او می‌گوید ابراهیم را مسوزان، هیچ اثری بر ابراهیم عليه السلام نمی‌گذارد. همانگونه که کارد با اذن و اراده الهی می‌برد، و دارو با اراده پروردگار شفا می‌بخشد، و خورشید با اراده او نورافشانی می‌کند و... حضرت عیسی عليه السلام هم با اذن و اراده خداوند قادر بر کارهای فوق العاده و معجزه آسا بود؛ در آیه ۴۹ سوره آل عمران، از زبان خود حضرت عیسی، چنین می‌خوانیم:

أَنْبِيَّ أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْتَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

من از گِل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص [پسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم، مسلماً در اینها نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!

شبهه این مطلب در آیه ۱۱۰ سوره مائده نیز نقل شده است. بنابراین، اسباب تأثیر گذار هستند، ولی خداوند این اثر را به آنها داده، و آنها به اذن و اراده خداوند مؤثرند، و هر زمان خداوند بخواهد این خاصیت را از آنها می‌گیرد. نتیجه این که، طبق نظریه سوم، توحید افعالی هیچ منافاتی با عالم اسباب ندارد؛ چراکه ذات پاک خداوند مستقلاً تأثیر گذار است، و اسباب به صورت غیر مستقل و با اراده او.

ه - انسان خلیفه خدا: طبق آنچه در آیه سی‌ام سوره بقره آمده، انسان خلیفه و جانشین خدا در زمین است. آیا مقامی بالاتر از این مقام تصوّر می‌شود؟ مقامی که خداوند آن را به ملائکه مقررش، حتی فرشته و الامقامی چون جبرئیل، نداده و آن را نصیب انسان کرده است. اعطای چنین مقامی به بشر، نشانه نهایت عظمت و بزرگی انسان از دیدگاه خداوند است.

و - آدم معلّم فرشتگان: پس از آفرینش حضرت آدم و گفتگوهایی که بین فرشتگان در زمینه این آفرینش صورت گرفت، خداوند متعال «علم الاسماء» (علم به اسرار و رموز آفرینش) را به آدم تعلیم داد. سپس حضرت آدم معلّم فرشتگان شد، و بخشی از آن را به فرشتگان تعلیم داد. بنابراین، ملائکه شاگردان حضرت آدم هستند، و او معلّم آنهاست. بدین جهت، آن شاعر دانا و نکته سنج می‌گوید:

ای معلّم زاده از آدم اگر داری نژاد

چون پدر، تعلیم اسما کن، کمال این است و بس

یعنی ای انسانها! شما فرزندان آدم - معلّم فرشتگان - هستید. چرا خود را به ثمن
بخس و قیمت ناچیزی می فروشید!؟

آری، اسلام بیشترین ارزش و بالاترین قیمت را برای انسان قرار داده است؛
بنابراین، سزاوار نیست بشر کالای گران قیمت وجود خویش را، به قیمت نازل و
ارزان بفروشد. شخصیتش را در مقابل شهوات زودگذر، مال، مقام و مانند آن معاوضه
کند. اگر هنگام معامله، اندکی به قیمت واقعی خویش ببیندش، قطعاً راضی به آن
نمی گردد! حضرت علی علیه السلام آن انسان شناس واقعی، فرمودند:

«هیچ چیز، جز بهشت، معادل ارزش و قیمت شما نیست، خود را به کمتر از آن
نفروشید.»^۱

یعنی قیمت تو از تمام مقامات، کاخها، ثروتها، لذتها، شهوتها و خلاصه هر آنچه
در جهان مادی وجود دارد، فزون تر است؛ خود را با هیچ یک از اینها معاوضه نکن.
این، ارزش انسان از دیدگاه اسلام و قرآن است؛ ولی دنیای فریبکار با این انسان
ارزشمند چه کرده است! چه برخوردهای ریاکارانه و دو گانه‌ای با او دارد! اگر
درگوشه‌ای از دنیا چند مفسد و جانی اعدام شوند، تمام دنیا به آن اعتراض می‌کند، و
شعارهای بشر دوستانه‌اش گوش جهانیان را کر می‌کند؛ اما در گوشه‌ای دیگر از جهان،
فجیع ترین جنایات رخ می‌دهد، حتی به کودکان شیرخوار درون گهواره رحم
نمی‌شود، و گرگ‌های انسان نما آنها را به گلوله می‌بندند، ولی صدای طرفداران
دروغین حقوق بشر در نمی‌آید، به گونه‌ای که گوئیا مرده‌اند! اینان به خون جنایتکاران
و مفسدان که همانند خود آنها هستند احترام می‌گذارند اما خون مردم مظلوم و بی
گناه، نزد آنها هیچ ارزشی ندارد!

ارزش خون انسانها

۱- یک انسان مساوی با تمام انسانها!

معارف اسلامی آنقدر برای خون انسان بی گناه ارزش قائل است که آن را با خون تمام انسانها برابر می داند! آیه ۳۲ سوره مائده به این مطلب اشاره دارد. در این آیه می خوانیم:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا

هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در روی زمین^۱ بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.

قرآن مجید خون یک انسان را مساوی خون جامعه بشریت دانسته، و نابود کردن یک انسان را، همانند نابودی جامعه بشری می داند؛ همانگونه که نجات یک انسان از مرگ را، همچون احیاء یک جامعه دانسته است.

قابل توجه این که در روایات متعددی آمده که آیه شریفه اگر چه مفهوم ظاهری اش مرگ و حیات مادی است، اما مهمتر از آن، مرگ و زندگی معنوی - یعنی گمراه ساختن یک نفر، یا نجات او از گمراهی - است. شخصی از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسید، امام علیه السلام فرمود:

مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرَقَ - (ثُمَّ سَكَتَ - ثُمَّ قَالَ:) تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَ لَهُ^۲

۱. مفسدین فی الارض مصادیق مختلفی دارند که از جمله آنها، قاچاقچیان مواد مخدر هستند. آنها با خرید و فروش و پخش مواد مخدر، منطقه ای را به فساد می کشند. کشتن چنین مفسدینی نه تنها اشکالی ندارد بلکه خدمت بزرگی به جامعه بشریت، و به تعبیر دیگر، احیاء جامعه بشری است.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۴، صفحه ۳۵۶ (نقل از تفسیر نورالثقلین، جلد اول).

یعنی، منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده، نجات از آتش سوزی یا غرقاب (گرداب) و مانند آن است - سپس امام (لحظه‌ای) سکوت کرد، و بعد فرمود - تأویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به راه حق یا باطل کند، و او دعوتش را بپذیرد.

به تعبیر دیگر، ظاهر آیه شریفه ناظر به نجات جسم انسانها، و تأویل آن به نجات روح آنها اشاره دارد.

۲- جزای سخت خون‌ریزان!

خداوند متعال در آیه ۹۳ سوره نساء، مجازات سخت و سنگینی برای قاتلان در نظر گرفته است. به این آیه شریفه توجه کنید.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
لَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا

و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

همانگونه که ملاحظه می‌کنید چهار مجازات بسیار سخت و دردناک، برای قاتلان مطرح شده است: ۱- خلود و جاودانگی در جهنم ۲- مورد غضب خدا بودن ۳- مشمول لعنت خداوند بودن ۴- عذاب عظیم.

سؤال: شنیده‌ایم که افراد با ایمان معصیت کار وارد جهنم می‌شوند، ولی خالد و جاودانه در آن نیستند؛ یعنی، مدتی (به تناسب نوع و مقدار گناهان) در جهنم مجازات می‌شوند تا خالص شوند، هنگامی که خالص شدند نجات پیدا می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند؛ پس چطور مؤمنی که دامنش به قتل مؤمن دیگری آلوده شده، جاودانه در آتش خواهد بود؟

پاسخ: برخی از دانشمندان گفته‌اند: «قاتل و آدم‌کش با ایمان از دنیا نمی‌رود؛ یعنی

این جرم و گناه سنگین، باعث می شود که ایمان خود را از دست بدهد و بی ایمان از دنیا برود؛ و شخصی که بی ایمان از دنیا برود، جاودانه در آتش جهنم می ماند!

آری، ریختن خون یک انسان از نظر آئین اسلام این همه مجازات و عقاب دارد. آنها که شب و روز مشغول آدم کشی هستند، و به بزرگ و کوچک، زن و مرد، بیمار و سالم، رحم نمی کنند، چه عذاب و حشتناک و مجازات دردناکی در انتظار آنهاست!

۳- شرایط سخت اعدام!

از جمله اموری که نشانگر اهمّیت فوق العاده خون انسانها از نظر اسلام است، شرایط سختی است که برای اعدام مجرمان در نظر گرفته شده است؛ مثلاً، برای اثبات «مباح الدم» بودن یک شخص، و جواز اجرای حکم اعدام و قتل او، به ادله محکم و متقن و روشنی نیاز مندیم؛ به گونه ای که اگر کوچکترین خدشه ای در ادله آن برود، اسلام با قاعده «تُدْرءُ الْحُدُّ وَ الْقِصَاصُ بِالشُّبُهَاتِ» مجرم را از مرگ می رهاوند، و خونش را حفظ می کند.

آری، اسلام آنقدر برای خون انسانها اهمّیت قائل است که به بهانه ای کوچک، حتی حکم اعدام مجرمان را لغو می کند!

۴- دیه های سنگین

از دیگر نشانه های احترام خون انسان از دیدگاه اسلام، دیه سنگین وی می باشد. کسی که بی گناهی را به قتل برساند، در صورتی که قتل عمد نباشد باید دیه مقتول را بپردازد. ورثه مخیر هستند که از بین اجناس شش گانه زیر، یکی را انتخاب نمایند:

۱- طلا (هزار مثقال) ۲- نقره (ده هزار درهم) ۳- شتر (صد نفر) ۴- گاو (دویست رأس) ۵- گوسفند (هزار رأس) ۶- لباس (دویست دست). اگر طلا را انتخاب کنند و هر مثقال طلا را بیست هزار تومان بدانیم، باید بیست میلیون تومان بپردازد. و اگر

گوسفند را معین نمایند و هر گوسفند چهل هزار تومان باشد، قاتل باید چهل میلیون تومان به عنوان دیه پرداخت کند. بنابراین، دیه ریختن خون یک انسان بی گناه، مبلغ سنگینی است و این نشانگر اهمّیت خون انسان از نظر اسلام است. مخصوصاً که در بعضی موارد قاتل باید چندین دیه بپردازد! همانگونه که در حدیثی معتبر از امام علی علیه السلام این مطلب وارد شده است؛ به این حدیث توجه کنید:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْصًا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ
وَ لِسَانُهُ وَ عَقْلُهُ وَ فَرْجُهُ وَ انْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَ هُوَ حَيٌّ، بِسِتِّ دِيَّاتٍ^۱

حضرت علی علیه السلام در مورد مردی که با عصایش بر شخص دیگری کوبیده بود و بر اثر آن ضربه، قدرت «شنوایی» و «بینایی» و «چشائی» آن مرد از بین رفته بود و «عقل» و «قدرت آمیزش» و «توانایی کنترل ادرارش» را از دست داده بود، قاتل را محکوم به پرداخت شش دیه کرد، در حالی که مضر و هتوز زنده بود!^۲

بنابراین، طبق روایت فوق، اگر شخصی مرتکب چنان جنایتی شود، و مضر و هتوز را به عنوان دیه انتخاب کند، جانی باید ۲۴۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان به عنوان دیه بپردازد!

۵- جنین هم دیه دارد!

اسلام نه تنها به انسان پس از تولدش این همه اهمّیت می دهد، بلکه برای خون جنینی که هنوز پا به دنیا نگذاشته نیز ارزش زیادی قائل است؛ و لهذا اگر شخصی جنین یک روزه ای را ساقط کند باید ۲۰ مثقال طلا، و اگر آن جنین سقط شده به خون بسته شده ای تبدیل شده باشد ۴۰ مثقال، و اگر به صورت گوشت جویده ای در آمده

۱. وسائل الشّیعه، جلد ۱۹، صفحه ۲۸۰.

۲. البّته فقهای شیعه پیرامون عمل به این روایت اختلاف نظر دارند.

باشد ۶۰ مثقال، و اگر استخوان بدون گوشت باشد هشتاد مثقال، و اگر گوشت هم بر استخوانها روئیده باشد و هنوز روح بر آن دمیده نشده باشد ۱۰۰ مثقال طلا بپردازد، و اگر روح دمیده شود دیه کامل یک انسان زنده را دارد!

در کجای دنیا، و در کدام دین و مذهب، برای خون انسان این همه ارزش قائل هستند! در دنیای غرب نه تنها دیه‌ای برای جنین قائل نیستند، بلکه سقط جنین معمول و متعارف است، و جرم تلقی نمی‌شود!

یکی از عادات زشت دوران جاهلیت، زنده به گور کردن دختران بود! آنها به خاطر این کار بسیار ناپسند، در یک مقطع محدود، و بصورت محدود، چهره‌ای زشت و منفور از خود در تاریخ به یادگار گذاشتند؛ تاریخ در مورد غریبها که این‌گونه به طور وسیع دست به سقط جنین می‌زنند، چه قضاوتی خواهد کرد؟

آیا آنها (با این کارنامه درخشان!) برای انسان ارزش قائل هستند، یا اسلام؟

آیا آنها خشونت طلب هستند، یا ما مروّج خشونت هستیم؟

۶- جسد مردگان نیز دیه دارد!

از دیدگاه آئین مترقی و هماهنگ با فطرت انسانی اسلام، مرده انسان نیز ارزش دارد و کسی حق توهین، بی احترامی و جنایت بر آن را نیز ندارد؛ بدین جهت، اگر کسی سر مرده مسلمانی را از بدن جدا کند، باید یکصد دینار دیه بدهد؛ و اگر یک دست او را جدا کند، دیه آن پنجاه دینار خواهد بود؛ و اگر هر دو دست آن را جدا نمایید، باید یکصد دینار دیه بپردازد!

خلاصه این که، خون انسان آنقدر ارزش دارد که قبل از تولد، و پس از تولد^۱، و

۱. جالب این که هر نوع جنایتی که اثر آن بزودی زائل نشود و تا مدتی باقی بماند دیه دارد؛ بدین جهت، اگر شخصی به دیگری سیلی بزند و صورتش بر اثر سیلی سرخ شود، یک و نیم مثقال دیه آن است؛ و اگر کبود گردد دیه آن سه مثقال می‌شود؛ و اگر سیاه شود دیه آن به شش مثقال می‌رسد.

بعد از مرگ، در هر سه حالت جنایت بر او دیه سنگینی دارد، و این نشانگر جایگاه ویژه انسان از نظر اسلام است.

نتیجه این که، هفتمین ویژگی عبادالرحمن آن است که خون انسانهای بی گناه نزد آنها بسیار محترم است، و دامنشان هرگز به خون چنین انسانهایی آلوده نمی گردد.



پاکدامنی

هشتمین ویژگی عبادالرحمن، پاکدامنی و عدم آلودگی آنها به اعمال منافی عفت است.

سؤال: از مباحث سابق روشن شد که خون انسان اهمیّت فراوانی دارد، و اسلام به سادگی اجازه ریختن آن را نمی‌دهد؛ چرا بلافاصله بعد از این مسئله، بحث زنا مطرح شده، که در بعضی موارد (مانند زناى به عنف) حکم آن اعدام است؟

پاسخ: درست است که اسلام برای خون انسان، اهمیّت و ارزش فوق‌العاده‌ای قائل است؛ ولی نه برای هر خونی! بلکه برای خون انسانهای با ایمان و پاک. بنابراین، خون انسانهای ناپاک و بی‌ایمان، که به حریم دیگران تجاوز می‌کنند ارزشی ندارد! در عصر مرحوم سید مرتضی (رضوان‌الله تعالی علیه) شخص کافری با آن عالم بزرگ گفتگو و مناظرات علمی داشت. روزی اشعاری برای سید فرستاد، و از تعارض و عدم سازگاری دو قانون، نسبت به قطع دست سارق، اعتراض کرد و گفت:

يَدٌ بِخَمْسِمِائَةٍ عَسَجِدُ وَوَدَيْتُ مَا بِالْهَذَا قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارٍ

دستی که دیه قطع آن پانصد مثقال طلا می‌باشد، چگونه است که اگر یک ربع مثقال

طلا سرقت کند قطع می شود؟ آیا چیزی را که ارزش آن ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان است، به خاطر سرقت ۵۰۰۰ تومان قطع می کنید؟

سید در پاسخ فرمود:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَعْلَاهَا وَ أَرْحَسَهَا ذُلُّ الْخِيَانَةِ

فَأَفْهَمَ حِكْمَةَ الْبَارِي

دیه هر دستی پانصد دینار نیست، بلکه دستی که آلوده به سرقت نمی شود دیه آن پانصد دینار است، و دست خیانت پیشه دیه ای ندارد؛ زیرا خیانت آن را فاقد ارزش می کند.

به هر حال، احترام به ناموس مسلمانان، همانند احترام به جان و خون و مال آنها، واجب است و بندگان خاص خدا، نسبت به این مسئله بسیار اهمّیت می دهند.

پیشگیری مقدم بر درمان است!

همانگونه که در علم طب، هم پیشگیری می کنند و هم درمان؛ هم سفارش به بهداشت می شود و هم اقدام به درمان بیماریها و امراض؛ در اسلام نیز، هم برنامه هایی برای پیشگیری و برچیدن زمینه های گناه وجود دارد و هم مجازاتهایی برای مبتلایان به گناه و معصیت؛ به گونه ای که هر جا مجازات را مطرح کرده، راههای پیشگیری از آن گناه را هم گوشزد نموده است.

به عنوان نمونه، در سوره نور ابتدا مجازات آلودگان به اعمال منافی عفت مطرح شده و پس از آن دستورات مختلفی جهت پیشگیری از آلودگی مذکور دیده می شود که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- دستور حجاب در آیه ۳۱ این سوره مطرح شده است؛ و بدون شک یکی از عوامل آلودگی به عمل منافی عفت، بی حجابی و برهنگی و حتی بد حجابی زنان است. آمار جرم و جنایت و اعمال منافی عفت در دوران طاغوت، به هنگام تابستان

بالا می‌رفت و در زمستان فروکش می‌کرد. دلیل آن روشن است؛ زیرا در تابستان زنها و دخترها با وضع بسیار بد و به صورت نیمه عریان در کوچه و خیابان ظاهر می‌شدند، بدین جهت آمار اعمال منافی عفت بالا می‌رفت ولی چون در زمستان بر اثر سرمای هوا مجبور می‌شدند خود را بپوشانند و حجاب نسبتاً بیشتر مراعات می‌شد، آمار جرم و جنایت و کارهای خلاف عفت پایین می‌آمد. و لهذا اسلام برای پیشگیری از این گناه و بقیه جرمها و جنایتها، که منشأ آن اعمال منافی عفت است، قانون حجاب را، به عنوان پیشگیری در آیه فوق‌الذکر مطرح کرده است.

۲- سفارش به کنترل نگاه و خود داری از چشم چرانی به مردان، از دیگر مواردی است که در آیه ۳۰ سوره نور مطرح شده است. این دستور بی شک مانع قسمت زیادی از اعمال منافی عفت می‌شود، و بستر آن را از بین می‌برد.

۳- همین سفارش به زنان نیز شده است.^۱ دختران و زنان نیز اگر نگاه خود را کنترل نموده، و از نگاههای شهوت‌آلود و توأم بالذت به جنس مخالف اجتناب کنند، و حتی از نگاههایی که احتمال آلوده شدن می‌رود بپرهیزند، دامن آنها پاک خواهد ماند.

نگاه آلوده مسأله ساده‌ای نیست، و نسبت به آن باید حساسیت زیادی قائل شد؛ چرا که در روایات به عنوان یکی از ابزار هجومی شیطان به افراد با ایمان، مطرح شده است.^۲ و گاه آثار و عوارض نامطلوبی به دنبال دارد که بعضاً قابل جبران نیست!

۴- ازدواج یکی دیگر از عوامل پیشگیری از آلوده شدن به بی‌عفتی است. که به عنوان یک وظیفه ملی و همگانی و خطاب به همه مسلمانان مطرح شده است. در آیه ۳۲ سوره نور می‌خوانیم:

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنَّ يَكُونُوا

۱. سوره نور، آیه ۳۱.

۲. در روایات متعددی، نگاه نامشروع و آلوده با شهوت به نامحرم، تیری از تیرهای ابلیس شمرده شده است. این روایات را در کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۳۸ به بعد مطالعه فرمایید.

فُقَرَاءٌ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را (همسر دهید)، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!

تعبیری که در این آیه شریفه آمده، در هیچ یک از برنامه‌های زندگی نیست. طبق آنچه در آیه مذکور آمده، تمام مسلمانان در مورد ازدواج مردان و زنان بی همسر مسؤول هستند و باید در جهت انجام این سنت حسنه و مبارک پیامبر ﷺ گامهای عملی مهمی بردارند؛ چراکه ازدواج جلوی بسیاری از گناهان را می‌گیرد.

۵- خداوند در آیه ۵۸ سوره نور به فرزندان دستور می‌دهد که هنگام ورود به اطاق اختصاصی پدر و مادر، اجازه ورود بگیرند. مخصوصاً در سه وقت بدون اجازه وارد نشوند:

نخست، شب هنگام که پدر و مادر مشغول استراحت هستند.

دیگر، صبح قبل از طلوع فجر، نیز برای ورود اجازه بگیرند.

سوم، به هنگام استراحت نیم روزی هم اجازه ورود لازم است.

زیرا در این سه وقت ممکن است پدر و مادر در شرایط مناسبی نباشند؛ شرایطی که ممکن است منشأ انحراف و فساد فرزندان آنها شود. اسلام برای بستن این مسیر و منشأ انحراف، اجازه ورود به اطاق مخصوص آنها را صادر نکرده است.

۶- زنان عرب مخصوصاً هنگامی که در بیابان راه می‌رفتند برای فراری دادن حشرات موذی چیزی به نام «خلخال» به پای خود می‌بستند که زنگ کوچکی داشت و با حرکت پا تولید صدا می‌کرد و همان صدا، حشرات را فراری می‌داد. سپس این وسیله امنیتی و حفاظتی، تبدیل به وسیله زینتی شد و باعث جلب توجه افراد نامحرم گشت. بدین جهت خداوند متعال در آیه ۳۱ سوره نور به زنان مسلمان دستور داد به هنگام راه رفتن آهسته‌تر حرکت کنند، تا صدای خلخال پای آنها، توجه افرادی را که

قلب و روح بیماری دارند، به سوی آنها جلب نکند.
از مطالب ششگانه فوق روشن شد که اسلام در کنار مجازاتها و عقوبتها، دستورات و برنامه‌های فراوانی برای پیشگیری از وقوع جرم و گناه نیز در نظر گرفته است.

عبادالرَّحْمَنِ و آلودگی به بی‌عفتی!

سؤال: ویژگی‌های عبادالرَّحْمَنِ باید صفات والا و ممتازی باشد که دست یافتن به آن برای هر کس به آسانی امکان‌پذیر نباشد، در حالی که پاک داشتن دامن از آلودگی به بی‌عفتی مربوط به همه مؤمنین است، و نمی‌توان آن را به عنوان یک صفت ویژه و ممتاز عبادالرَّحْمَنِ برشمرد، همانگونه که نمی‌توان گفت: «عبادالرَّحْمَنِ کسانی هستند که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، و از آلوده شدن به شراب و قمار خودداری می‌کنند» زیرا این امور وظیفه هر مسلمانی است و اکثر قریب به اتفاق مسلمانان پایبند به آن هستند.

پاسخ: جواب این سؤال در حدیثی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده، آمده است. طبق این حدیث، زنا مراتب و انواع متعددی دارد و اختصاص به عمل منافی عفت ندارد. و عبادالرَّحْمَنِ کسانی هستند که از تمام مراتب زنا خودداری کنند؛ به این روایت توجه کنید:

لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ بَنِي آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّنَا! فَالْعَيْنُ زِنَاهَا النَّظْرُ! وَالرَّجُلُ الْمَشَى! وَالْأَذُنُ زِنَاهَا الْأَسْتِمَاعُ!^۱

هر عضوی می‌تواند بهره‌ای از زنا داشته باشد! زناى چشم، نگاه (ناپاک و آلوده) است! عمل منافی عفت پا، حرکت به سوی مجلس آلوده به بی‌عفتی است! و گوش فرادادن به مطالبی که به سوی ناپاکی دعوت می‌کند، زناى گوش است.

خلاصه این که، هر عضوی از اعضاء بدن ممکن است آلوده عمل منافی عفت شود، حتی فکر و قلب انسان؛ به این شکل که به این عمل زشت فکر کند، و آن صحنه‌های زشت را تصوّر نماید و....

با توجه به حدیث مذکور، ممکن است آیه مورد بحث اشاره به این باشد که عبادالرحمن از تمام مراتب و انواع زنا پاک هستند، حتی فکر و اندیشه آنها آلوده این امور نمی‌شود. و روشن است که پاک زیستن در تمام این جنبه‌ها و مراحل، افتخار بس بزرگی است که جز عبادالرحمن نصیب دیگران نمی‌شود.

اهمیت مبارزه با اعمال منافی عفت در اسلام

اسلام همانگونه که از یک سو، زمینه‌ها و بسترهای منتهی به بی‌عفتی را بسته، و برای جلوگیری مردم از افتادن در آن بسترها دستورات خاصی داده، از سوی دیگر، بصورت بسیار جدی و قاطعانه با کسانی که آلوده به بی‌عفتی می‌شوند نیز مبارزه کرده، و دیگر مسلمانان را هم تشویق به شرکت در این مبارزه مقدس می‌نماید که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

الف - پاکان با ناپاکان ازدواج نمی‌کنند!

خداوند متعال در آیه سوم سوره نور می‌فرماید:

الرَّانِي لَا يَنْكُحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكُحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
وَ حَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار

یا مشرک، به ازدواج خود در نمی‌آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است!

سه نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

اول - «زناکار» چه زن باشد و چه مرد - همطراز مشرک و بت پرست قرار گرفته است! یعنی کسی که آلوده به این گناه بزرگ می شود، و راه توبه را نمی پوید، آنقدر سقوط می کند و تنزل می یابد که همردیف انسانهای مشرک قرار می گیرد!

دوم - «مؤمنین» در مقابل «زناکاران» قرار گرفته اند. از این تقابل می فهمیم زناکار ایمان ندارد.

بنابراین، تقابل مؤمنان و زناکاران دلیل بر بی ایمانی آلودگان به اعمال منافی عفت است؛ همانگونه که امام باقر علیه السلام نیز در سفینه البحار به این مطلب اشاره کرده است.^۱

سوم - منظور از تحریم ازدواج آلودگان، با مؤمنان چیست؟

در میان مفسران پیرامون این مسأله گفتگوست، که به دو نظریه اشاره می کنیم:

۱- منظور حرمت طبعی و طبیعی است، نه حرمت تشریحی؛ یعنی، عملاً زناکاران به سراغ انسانهای هجنس خود، که همان زناکاران و مشرکان هستند، می روند؛ همانگونه که مؤمنان نیز برای ازدواج به سراغ مؤمنان می روند؛ به قول شاعر:

ذره ذره کاندرا این ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهریاست
و به قول شاعر دیگر:

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

خلاصه این که، تحریم مذکور، تحریم تکوینی و طبیعی است؛ نه یک دستور شرعی.

۲- منظور همان حرمت تشریحی است. یعنی زناکاران حق ندارند با کسانی که دامنشان پاک است، ازدواج نمایند؛ بلکه فقط می توانند با زناکاران یا مشرکان ازدواج کنند، مگر این که توبه کنند و از گناهان گذشته دست بشویند و دامن خود را پاک نموده، و گذشته را جبران نمایند. و ما معتقدیم علاوه بر توبه، لازم است زنان آلوده

یک بار عادت ماهانه نیز شوند، و پس از آن حق ازدواج با پاکان را دارند. طبق این نظریه، ازدواج مؤمنان با چنین افرادی تا توبه نکنند جایز نیست؛ و برخی روایات نیز دلالت بر این امر دارد.^۱

ب - پیامدهای شدید زنا در دنیا و آخرت

روایات فراوانی پیرامون پیامدهای خطرناک و زیانبار عمل منافی عفت در دنیا و آخرت وجود دارد که دقت و تأمل در این روایات مبتلایان به آن را از ادامه این کار باز می‌دارد؛ به یک نمونه از این روایات توجه کنید:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمودند:

فِي الزَّانَا سِتُّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ، أَمَّا
الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِأُتْبَاهَا، وَيُعَجَّلُ الْفَنَاءَ، وَيَقْطَعُ الرِّزْقَ؛ وَ أَمَّا الَّتِي
فِي الْآخِرَةِ فَسَوْءُ الْحِسَابِ، وَ سَخَطُ الرَّحْمَانِ، وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ^۲

کسی که دامانش به عمل منافی عفت آلوده می‌شود، شش بدبختی در دنیا و آخرت دامنگیر او خواهد شد: آنچه در دنیا مبتلا به آن می‌شود، عبارت است از: (۱) نورانیت ایمان او برچیده می‌شود (روح ایمان، نور ایمان، پاکی ایمان در وجود او احساس نمی‌شود). (۲) جوانمرد می‌شود و مرگ زودرس به سراغش می‌آید. (۳) روزی‌اش کم می‌شود. اما آنچه در آخرت دامنگیر او می‌شود عبارتند از: (۱) سخت‌گیری در حساب و کتاب روز قیامت (به تعبیری ساده، مورا از ماست کشیدن). (۲) غضب و خشم خداوند شامل حالش می‌شود. (۳) در آتش جهنم جاودانه خواهد ماند!

حقیقتاً پیامدهای دنیوی و اخروی ارتکاب زنا خطرناک و هول‌انگیز است.

۱. مرحوم شیخ حرّ عاملی (رضوان‌الله‌علیه) این روایات را در کتاب با ارزش خود، وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۳۳۵ به بعد نقل کرده است؛ ولی از آن حکم حرمت را استفاده نکرده، بلکه معتقد به کراهت شده است.

۲. سفینه البحار، جلد ۳، صفحه ۵۰۴.

دو سؤال در رابطه با حدیث فوق به ذهن می‌آید که لازم است پاسخ آن روشن شود:

سؤال اول: منظور از «سوء الحساب» چیست؟ آیا خداوند در روز قیامت با برخی از بندگان خویش بد حساب می‌کند؟ آیا «سوء الحساب» با حکمت و عدالت خداوند سازگار است؟

پاسخ: منظور از «سوء الحساب» بدی حساب نیست؛ بلکه منظور دقت در محاسبه و محاکمه، بدون اغماض و گذشت می‌باشد. و این مطلب نه با حکمت خداوند منافات دارد، و نه ناسازگار با عدالت پروردگار می‌باشد؛ بلکه عین عدالت است.

سؤال دوم: می‌دانیم که فقط کفار و مشرکان و افراد بی‌ایمان جاودانه در آتش خواهند ماند، پس چگونه مسلمان زناکار که توبه نکرده، طبق روایت فوق، خالد در جهنم خواهد شد؟

پاسخ: اگر زناکار توبه نکند، همانطور که گذشت، بی‌ایمان از دنیا خواهد رفت؛ زیرا «ایمان» و «عمل منافی عقبت» با هم سازگاری ندارند. و شخصی که بی‌ایمان از دنیا برود، خالد در جهنم خواهد بود. و این مطلب عجیبی نیست.

خلاصه این که، از این روایت اهمّیت فراوان مبارزه با این عمل زشت و شوم استفاده می‌شود.

ج - رضاع از شیر زانیه ممنوع!

اسلام می‌خواهد به گونه‌ای عرصه را بر آلودگان به این عمل ننگین تنگ کند که بدون نیاز به توسّل به زور و خشونت، آنها به میل و اختیار خود به راه درست و صحیح باز گردند. و لهذا حتّی اجازه نمی‌دهد شیر خواران بی‌مادر، که نیاز شدید به شیر دارند، از شیر حاصل از زنا استفاده کنند.

علی بن جعفر، فرزند امام صادق علیه السلام و برادر امام کاظم علیه السلام و عموی امام رضا علیه السلام که

مرد بزرگواری است، از امام هفتم در مورد زنی که آلوده به عمل منافی عفت شده، و از آن عمل حامله گشته، و وضع حمل نموده، و اکنون شیر دارد، چنین می پرسد:

«آیا شایسته است که کودک شیرخواری، از شیر چنین زنی استفاده کند؟»

امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: «لا یصلح؛ چنین زنی شایستگی این کار را ندارد.» و در ادامه می افزاید: «نه تنها این زن، بلکه اگر بچه او دختر باشد، و آن دختر (که زنازاده است) بزرگ شود و با کسی ازدواج کند و بچه دار شود. او هم صلاحیت شیردادن به شیرخواران را ندارد!»^۱

سؤال: زنی که مرتکب آن عمل زشت شده، استحقاق این تنگناها و محرومیتها را دارد، ولی فرزندی که از این طریق به دنیا می آید، چه گناهی دارد که باید این محرومیتها را تحمل کند؟

پاسخ: این فرزند مثل فرزند پدر و مادری است که مبتلی به بیماری خطرناکی هستند، که زمینه آن بیماری به فرزندشان نیز منتقل می شود. آنها به خاطر عدم رعایت بهداشت و مانند آن، در بیماری خویش سهیم هستند، ولی بچه آنها چه تقصیری دارد که زمینه بیماری به او منتقل شده است! ولی بدون شک آن فرزند می تواند با رعایت اصول بهداشتی و پیشگیری های لازم، از بروز بیماری جلوگیری کند. همانگونه که فرزند حاصل از عمل منافی عفت، هرچند زمینه گناه بیشتری در وجود او نهفته است؛ ولی می تواند با سعی و تلاش و مبارزه با نفس، از ظهور و بروز آن جلوگیری نماید، و به هیچ وجه محکوم آن زمینه ها نیست.

نتیجه این که، از نکات سه گانه فوق روشن شد که اسلام دست به مبارزه ای فراگیر و همه جانبه با این اعمال زشت زده، و مردم را نیز دعوت به عکس العمل نسبت به آن نموده است.

حفظ پاکدامنی در شرایط فعلی

سؤال: جوانها می پرسند: در شرایط فعلی، که فساد همه جا را فرا گرفته، و مظاهر آن در همه جا دیده می شود، و اسباب و مقدمات گناه براحتی فراهم است، آیا امکان حفظ پاکدامنی وجود دارد؟ آیا در این شرایط می توان حتی نگاه را هم کنترل کرد؟ آیا در این اوضاع و احوال، خداوند آلودگی به این گونه گناهان را نمی بخشد؟

پاسخ: بدون شک امکان پاکدامنی در عصر ما نیز وجود دارد، مشروط بر این که دو حرکت در جامعه شروع شود:

الف - عوامل و زمینه های تحریک تا آنجا که ممکن است برچیده شود، و جوانها به سراغ آن نروند. اگر جوانان به تماشای فیلمهای آلوده ننشینند، و به عکسهای مبتذل نگاه نکنند، و کتابها و مجلات و رمانهای عشقی انحرافگر را مطالعه ننمایند، و نگاههایشان را کنترل کنند، و در مجالس آلوده به گناه (مخصوصاً گناهان شهوت آلود) شرکت نکنند، و از مناظر و صحنه های تحریک کننده اجتناب ورزند، و از دوستان ناباب دوری گزینند، و هر روز مقداری ورزش کنند، بدون شک قادر بر حفظ پاکدامنی خویش خواهند بود؛ اما اگر جوانی بخواهد به همه این امور آلوده شود، و در عین حال پاکدامن باشد، روشن است که موفق نخواهد شد.

این که اسلام، پیروانش را از شرکت در مجالس گناه بر حذر می دارد، هر چند آلوده گناه نشوند و فقط تماشاگر باشند؛ از شرکت در مجلس قمار و شراب نهی می کند، هر چند شراب ننوشند و قمار نکنند؛ برای همین جهت است که با وجود این زمینه ها، قادر بر مبارزه با نفس نخواهند بود و تدریجاً آلوده آن گناهان می گردد. یکی از عوامل مهم بالا رفتن آمار طلاق در جامعه ما، وجود همین زمینه ها و عوامل تحریک است. زن و شوهری که به تماشای فیلمهای مستهجن می نشینند و آن صحنه های شرم آور را نظاره می کنند، سطح توقعشان از یکدیگر بالا می رود و قطعاً همسر نمی تواند مانند هنرپیشه چنان فیلم هایی عمل کند، و همین امر موجب دلسردی او، و زمینه طلاق در دراز مدت می شود!

نتیجه این که: اولین وظیفه متصدیان جامعه، جلوگیری از عوامل تحریک و برچیدن زمینه‌های فساد، و نخستین وظیفه جوانان پاکدامن، اجتناب و دوری از این عوامل و زمینه‌ها است. جالب این که اجتناب از زمینه‌های گناه آن قدر مهم است که شخصی همچون حضرت یوسف پیامبر علیه السلام، که دارای مقام عصمت است، نیز برای حفظ پاکدامنی خود از آن استفاده می‌نماید. وی هنگامی که مشاهده می‌کند زلیخائیت شومی در سر دارد، و خود را آماده گناه بزرگی کرده، و قصدش را صریحاً به زبان آورده، در اولین قدم سعی کرد از مجلس معصیت دور شود. بدین جهت به سمت درِ اطاق فرار کرد. زلیخا که در آتش شهوت می‌سوخت و به هیچ چیز جز ارضای هوس شیطانی خویش نمی‌اندیشید، دوان دوان به تعقیب یوسف پرداخت. تا این که به نزدیک او رسید و پیراهن یوسف را از پشت گرفت، تا شاید او را باز گرداند. اما یوسف به فرار ادامه داد و به سوی در گریخت. در این کشاکش پیراهن یوسف پاره شد. به ناگاه عزیز مصر، شوهر زلیخا، در را باز کرد، و در آستانه در ظاهر شد و آن صحنه وحشتناک را ملاحظه کرد.

زلیخا که خود را در این ماجرا ناکام و شکست خورده دید، بی انصافی را به آخر رساند و برای تبرئه خویش و متهم کردن حضرت یوسف (که به خواسته‌اش تن نداده بود) خطاب به شوهرش گفت:

«مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱؛ کیفر کسی که بخواهد نسبت

به اهل تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود؟!»

یوسف پاکدامن در دفاع از خویش گفت:

«او مرا به اصرار به سوی خود دعوت کرد! و من هرگز قصد خیانت به ناموس تو را نداشته‌ام.»

اینجا بود که خداوند به کمک یوسف آمد و کودک شیرخوار، که در گهواره ناظر

این گفتگوها بود، به اذن خداوند به سخن آمد، و خطاب به شوهر زلیخا گفت:
 «اگر پیراهن یوسف از پیش پاره شده، همسرت راست می‌گویی، و اگر پیراهنش از پشت دریده شده،
 همسرت دروغ می‌گویی و حق با یوسف است!»

کودک شیرخوار با استدلال و منطق، عزیز مصر را راهنمایی کرد؛ به گونه‌ای که
 جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند. عزیز مصر، که دید پیراهن یوسف از پشت پاره
 شده، و همسرش گناهکار است، خطاب به همسرش گفت:

«این، از مکر و حیله شما زنان است. ای زن! از گناهت استغفار کن که کار بدی کرده‌ای.»
 و به یوسف گفت: «ای یوسف! از این موضوع صرف‌نظر کن، و این راز را برملا ننما، که آبروی
 خانوادگی ما بر باد می‌رود...»

خلاصه این که، از آلودگی محیط و مکانهایی که زمینه گناه فراهم است، باید فرار
 کرد، هر چند همچون حضرت یوسف علیه السلام، در درجه‌ای عالی از ایمان باشیم.
 این راهی است که به بسیاری از جوانان توصیه کرده‌ایم، و آنها که عمل کرده‌اند، و
 نتیجه گرفته‌اند.

ب - بر همه لازم است که امکان ازدواج آسان را برای جوانان فراهم کنند؛ از
 چشم هم چشمی‌ها، تشریفات کمرشکن، مهریه‌های سنگین، مجالس جشن پر
 خرج، پیش شرطهای نامعقول و مانند آن، به خاطر رضای خدا و نجات فرزندانسان
 صرف‌نظر کنند؛ تا آنها به راحتی بتوانند زندگی مشترک ساده‌ای را آغاز کنند.

بدون شک اگر سطح انتظارات و توقعات پایین، و تشریفات در حدّ وسع و قدرت
 جوانان باشد، جلوی بسیاری از مفاسد گرفته می‌شود. و این امکان‌پذیر است. کسانی
 که، به هر شکل، به سنگین شدن بار ازدواج و سخت‌تر شدن شرایط آن کمک می‌کنند،
 شریک گناهان جوانانی هستند که به خاطر این تشریفات کمرشکن، قادر بر ازدواج
 نیستند و آلوده اعمال منافعی عفت می‌شوند!

چرا که هر کس سنت سیئه‌ای را پایه‌گذاری کند، در گناه کسانی که به آن سنت عمل

می‌کنند شریک و سهیم خواهد بود، بدون آن که از گناه آنان چیزی کاسته شود! آری، با تحقق این دو امر، امکان پاکدامنی در عصر فساد و فحشاء نیز وجود خواهد داشت.

عذاب مضاعف یعنی چه؟

خداوند متعال پس از طرح صفات ششم و هفتم و هشتم عبادالرحمن در آیه ۶۸ سوره فرقان - که بحث آن به صورت مشروح گذشت - در آیه بعد، «عذاب مضاعف» را برای کسانی که مرتکب عمل منافی عفت، یا ریختن خون انسان بی‌گناه، یا شرک و بت پرستی شده‌اند، مطرح کرده است، منظور از «عذاب مضاعف» چیست؟ آیا ممکن است خداوند عادل، مجرمی را به خاطر یک جرم دو بار مجازات کند؟ آیا آیه فوق با آنچه در آیه شریفه ۱۶۰ سوره انعام آمده سازگاری دارد؟ که خداوند می‌فرماید:

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^۲

و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن کیفر نخواهد دید، و ستمی بر آنها نخواهد شد!

علما و مفسران در پاسخ این سؤال و برای رفع این شبهه، تفسیرهای مختلفی از آیه مورد بحث ارائه کرده‌اند که به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف - کیفر گناهان مضاعف در دنیا، مضاعف نیست؛ ولی در جهان آخرت مضاعف است؛ مثلاً، اگر شخصی که آلوده به شرب خمر است و بارها شراب خورده، و تمام دفعاتی که مرتکب شرب خمر شده نزد حاکم شرع ثابت شود، برای هر مرتبه او را یک بار شلاق نمی‌زنند، بلکه برای تمام آنها یک حد بر او جاری می‌نمایند. یا

۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۴، حدیث ۷۵.

۲. شبیه به این مضمون در آیه ۴۰ سوره فاطر، و ۸۴ سوره قصص نیز آمده است.

شخصی که دهها بار مرتکب سرقت شده، و تمام جرائمش نزد حاکم شرع ثابت شده، حاکم شرع یک بار بیشتر حدّ سرقت بر او جاری نمی‌کند؛ ولی در روز قیامت و عالم آخرت هر گناهی که کرده مجازات مستقل و جداگانه دارد؛ اگر ده بار آلوده شرب خمر شده، ده کیفر مستقل از هم دارد؛ و اگر بیست بار سرقت نموده، بیست مجازات مستقل می‌شود.

بنابراین عذاب مضاعف در آیه شریفه، ناظر به مجازاتهای جهان آخرت است که برای هر گناهی کیفر و مجازات مستقلی خواهد بود.

۲- تفسیر دیگر آن است که برخی گناهان علنی و آشکار انجام می‌شود و برخی از معاصی پنهان و در خفا. بدون شک گناهی که در جلو چشمان مردم و در ملاء عام صورت می‌پذیرد، مجازاتی مساوی با گناه پنهان ندارد؛ بلکه کیفر آن به مراتب سخت‌تر است؛ زیرا چنین شخص هتّاکی، علاوه بر اصل گناه، حریم گناه را نیز شکسته و دیگران را هم به گناه دعوت و تشویق نموده است. بنابراین، چنین شخصی، هر چند در ظاهر مثلاً فقط شرب خمر کرده ولی در حقیقت مرتکب سه گناه شده است! یعنی، علاوه بر شرب خمر، حرمت گناه را دریده، و مردم را هم به آن تشویق نموده است. پس باید سه بار مجازات شود.

بازگشت و توبه

یکی از اصول مهم تربیت این است که مربّی هرگز راه اصلاح را نبندد، و مربّی (شخص مورد تربیت) احساس کند که همواره راه اصلاح و تربیت باز است. اگر راه اصلاح بسته شود، کسی که آلوده گناه شده، از ارتکاب بیشتر گناهان باکی ندارد، و با خود می‌گوید: «من که جهنمی هستم، چرا خود را محدود کنم؟ بگذار هر کاری که می‌توانم انجام دهم!» اما اگر راه بازگشت باز شد، و همیشه روزنه‌ای به سوی اصلاح و رستگاری وجود داشت، گناهکاران سعی می‌کنند کمتر آلوده شوند و امید به نجات

داشته باشند و به سوی خدا باز گردند.

بدین جهت، در آیات مورد بحث، در توبه حتی برای مشرکان و قاتلان و زناکاران باز است! و امید نجات، با استفاده از توبه، در مورد چنین گنهکارانی نیز می رود، و خداوند آنها را به توبه و بازگشت دعوت نموده است.

طبق برخی روایات، تا زمانی که نفس انسان در سینه اش بالا و پایین می رود توبه اش پذیرفته می شود؛ یعنی اگر انسان گنهکاری در واپسین لحظات عمرش، واقعاً به درگاه الهی باز گردد، و از سر صدق و اخلاص توبه کند، خداوند او را مورد عفو و بخشش قرار می دهد! امام سجّاد علیه السلام که معارف غنی اسلام را با زبان دعا بیان می کند، در مناجات تأیید به این رحمت و اسعه خداوند اشاره نموده و از کسانی که از آن استفاده نمی کنند، تعجب و حیرت می کند، حضرت می فرماید:

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتُ
«تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَمَا عُدُّ مَنْ أَعْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ

پروردگار من! تو آن خدایی هستی که دری از دریای عفو و بخشش به روی بندگان گشودی و آن را توبه نام نهادی و از همه دعوت کردی که وارد آن شوند و از دریای رحمت بهره گیرند، خدای من! کسانی که به این دریای عفو و بخشش می آیند، و از آن غافل می شوند، عذرشان چیست؟

راستی چرا برخی از ما غافل هستیم و از این دریای عفو و بخشش غافلیم و از آن غافلیم؟

چرا به سوی خدای مهربان که لطف و مهر او فوق تصور است، باز نمی گردیم؟
چرا از درگاه خداوند توبه پذیری که هر چه توبه شکستی، باز هم پذیرای توست، فرار می کنی؟

صد بار اگر توبه شکستی باز آی گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی

ضمناً توجّه داشته باشیم که همین توبه‌های نیم بند، که شکسته می‌شود، نیز بی‌اثر نیست.

وزنه‌برداری که قهرمان جهان می‌شود، و وزنه‌ای را بلند می‌کند که هیچ‌کس در دنیا نمی‌تواند آن را بر فراز دستانش نگه دارد، به یکباره این توان و قدرت را به دست نیاورده است؛ بلکه صدها بار در بلند کردن آن ناموفق بوده، ولی به تمرین خود ادامه داده و هر بار ناکامی و تمرین، مقداری بر توانایی و قدرت او افزوده، تا بالاخره موفق شده است. توبه‌های ناتمام هم همین خاصیت را در روح آدمی دارد و بتدریج قدرت انسان را در ترک گناه بالا می‌برد، تا جایی که موفق به توبه بی‌بازگشت می‌شود.

بنابراین، اولاً نباید توبه‌های ناتمام را بی‌اثر بدانیم. و ثانیاً از این که توبه را می‌شکنیم ناامید نشویم، و باز هم عزم را جزم کنیم و به درگاه واسعه‌اش باز آییم و توبه کنیم، و آن قدر این کار را تکرار نماییم تا انشاءالله به توبه بی‌بازگشت و ناگسستنی نائل شویم.

اقسام توبه

آیات و روایات فراوانی پیرامون اهمّیت توبه، انواع و اقسام آن، زمان توبه، آثار توبه، و دیگر موضوعات مربوط به آن وجود دارد. در این بحث فقط اشاره‌ای به اقسام توبه می‌کنیم:

توبه از یک جهت بر سه قسم است:

۱- توبه زبانی: منظور از توبه زبانی آن است که فقط الفاظ توبه بر زبان جاری شود، ولی در اعمال و رفتار هیچ تغییری رخ ندهد. تائب مرتّب استغفار کند، ولی همچنان بر مرکب گناه سوار باشد، و به پیش برود. دائماً ذکر «استغفر الله ربّی و اتوب الیه» را بر زبان راند، اما همچون گذشته در وادی ظلمانی و تاریک گناه به مسیرش ادامه دهد! در روایات چنین انسانی به شخصی تشبیه شده که خویشتن را به سخریه گرفته

است.^۱ (کالمستهزه بنفسه)

آری، چنین انسانی خودش و فرمان خدا و تعلیمات دینی را مسخره کرده است!
۲- توبه زودگذر: گاه صحنه‌ها و لحظاتی پیش می‌آید که شخص گناهکار از خواب غفلت بیدار شده، و از گذشته خود نادم و پشیمان گشته، و توبه می‌کند. هم الفاظ توبه را بر زبان جاری می‌سازد، و هم از صمیم قلب نادم و پشیمان است، و هم تصمیم بر ترک گناهان می‌گیرد؛ اما این حالت ملکوتی دوامی ندارد، و هنگامی که از آن حال و هوئی بیرون می‌آید، همه چیز را به فراموشی می‌سپرد و همان مسیر سابق را ادامه می‌دهد.

بعضی از دانشمندان این توبه‌های زودگذر را، به غربالی تشبیه می‌کنند که درون آب قرار می‌گیرد، در آن هنگام غربال پر از آب تصور می‌شود؛ ولی زمانی که آن را از آب بیرون می‌آوریم، از آب تهی می‌گردد. این توبه هم فایده‌ای ندارد.

۳- توبه ریشه‌دار: توبه ریشه‌دار آن است که در جان انسان اثر بگذارد، هر چند اثر موقت! و آثار آن در اعمال و رفتار و کردار و گفتار و برخورد انسان ظاهر و آشکار گردد. قرآن مجید، در آیات مورد بحث، علامت چنین توبه‌ای را انجام اعمال صالح و شایسته بیان می‌کند. تائب باید پس از توبه به همان مقدار که معصیت کرده، عمل صالح انجام دهد؛ زیرا شخص توبه کننده همانند بیماری است که بیماری و مرض او قطع شده، ولی قوای تحلیل رفته دوران نقاهت و بیماری، به جای خود بازنگشته است و او باید به تقویت خویش پردازد، تا نیرو و توان از دست رفته را باز یابد.

انسان توبه‌کار، با توبه ادامه گناهان را قطع کرده، ولی آثار سوء گناه هنوز بر روح و روان او باقی است، و ضربات سهمگین گناه روح او را ضعیف و ناتوان کرده است. و لهذا لازم است با انجام اعمال صالح و شایسته (حداقل به اندازه گناهی که قبلاً

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۶، حدیث ۵۴؛ و صفحه ۴۱، حدیث ۷۵.

مرتکب شده) روح علیل و ضعیف و ناتوان خویش را تقویت کند، تا مبادا بار دیگر مبتلا به گناه شود؛ زیرا روح قوی و نیرومند به مراتب کمتر آلوده به گناه می‌گردد. حضرت علی علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُدْبِيهِ بِالْأُحْزَانِ،
حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ^۱

رکن پنجم توبه آن است که گوشتهایی که در اثر حرام (و در زمانی که در مسیر گناه سیر می‌کردی) بر اندامت روئیده، با اندوه بر گناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه (در زمانی که در مسیر طاعت الهی گام بر می‌داری) به جای آن بروید.

آری، گوشتهایی که در زمان ارتکاب گناه روئیده، مسموم و فاسد است؛ باید آنها را آب کرد تا گوشتهای سالم بروید. وگرنه خطر ابتلای مجدد به گناه و معصیت وجود دارد. علاوه بر این، اگر حقی از کسی ضایع کرده، باید صاحبش را راضی کند، یا از او حالائیت بطلبید. و اگر عبادتی را ترک نموده، قضای آن را به جا آورده. نتیجه این که، از اقسام سه‌گانه توبه، قسم سوم، توبه حقیقی و واقعی، و دو قسم دیگر فریب دادن خویشتن است.

پروردگارا! توفیق توبه ریشه‌دار و ماندگار به ما عنایت فرما!

تبدیل گناهان به ثواب و اطاعت!

توبه حقیقی و واقعی آثار عجیبی دارد! هنگامی که انسان توفیق چنین توبه‌ای پیدا می‌کند، و با اعمال صالح، گذشته را جبران می‌نماید، خداوند گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد، و آنها را از پرونده اعمالش می‌شوید، و او را به خاطر آن گناهان مجازات نمی‌کند؛ بلکه اگر تعجب نکنید، طبق صریح آیات مورد بحث، تمام آن گناهان را

تبدیل به حسنات و ثواب می نماید! یعنی عذر خطاکار را می پذیرد، و او را مورد عفو قرار می دهد، و از مجازاتش صرف نظر می نماید، و هدیه ای با ارزش هم به او عنایت می کند!

آیا بالاتر از این نوع تکریم و بزرگواری سراغ دارید! آیا شما هیچ انسان کریم و بزرگواری را می شناسید که با خطاکاران این گونه برخورد کند!

ابوذر غفاری می گوید:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: روز قیامت اشخاصی وارد صحنه محشر می شوند، ملائکه نامه اعمال آنها را تحویلشان می دهند، پرونده خویش را باز کرده مشغول مطالعه آن می شوند، ناگهان با تعجب و حیرت فریاد می زنند. اشتباهی رخ داده! این پرونده، نامه اعمال ما نیست! ما گناهمانی مرتکب شده ایم که در این نامه ثبت نشده! و عباداتی در این نامه می بینیم که آن را به جا نیاورده ایم! حتماً اشتباهی شده، و نامه اعمال شخص دیگری را به ما داده اند!

خطاب می رسد: نه، اشتباهی رخ نداده! این، نامه اعمال خود شماست، و چون شما در دنیا موفق به توبه شده اید (و توبه شما ریشه دار و حقیقی بوده) و با اعمال نیک و صالح، گذشته سیاه خود را جبران نموده اید، ما گناهان و معاصی پرونده شما را تبدیل به حسنات و عبادات کرده ایم! پیامبر اکرم سپس آیه شریفه «أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ^۱» را تلاوت فرموده، و به این آیه شریفه استدلال کردند. سپس آثار خوشحالی فوق العاده ای در چهره مبارکشان آشکار شد و به گونه ای تبسم فرمودند که دندانهایشان نمایان گشت.^۲

راستی، باید قدردان چنین خدای بی نهایت مهربان باشیم، و هرگز دامان رحمتش را رها نکنیم. دور افتادگان از رحمتش باید هر چه زودتر به دریای موج مهر و لطف و کرمش باز گردند. گنهکاران به سوی خدا باز آیند، تا گناهانشان را ببخشد، مجازات را

۱. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲. نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۳۳ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۱۶۱).

از آنها بردارد، و معاصی آنها را تبدیل به حسنات نماید، و در روز قیامت هم رسوایشان نکند! بلکه بتوانند به نامه اعمالشان افتخار کنند، و از فرط خوشحالی دیگران را نیز به مطالعه آن دعوت نمایند!

حقیقتاً چقدر غافلند کسانی که از در رحمت چنین خدای مهربان و کریم و رحیم و جواد و غفور و توبه‌پذیری دور شده، و هر روز فاصله خود را بیشتر می‌کنند!

شاهد زور نیستند!

نهمین ویژگی بندگان ممتاز خداوند این است که «شاهد زور» نیستند.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ^۱

و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند).

برای «شاهد زور» دو تفسیر ذکر شده است:

نخست این که، عبادالرحمن شهادت به باطل نمی‌دهند. کلمه «زور» در لغت عرب به معنای باطل می‌باشد، همانگونه که در مفهوم «باطل را حق نشان دادن» نیز به کار رفته است. این معنی، مترادف معنای تزویر است.

بنابراین، عبادالرحمن نه شهادت بر باطل می‌دهند، و نه باطل را در لباس حق جلوه می‌دهند، و اهل تزویر نمی‌باشند. آنها به خاطر رضایت پدر، مادر، خواهر، برادر، خویش و فامیل، دوست، آشنا، همکار، هم خط، هم حزب و همراه، و خلاصه، رضایت مخلوق خدا، شهادت به باطل نمی‌دهند؛ و رضایت مخلوق را بر رضای خالق مقدم نمی‌دارند.

۱. سوره فرقان، آیه ۷۲.

نتیجه این که، معنای اوّل «شاهد زور» شهادت دادن به باطل است که از ساحت عبادالرّحمن دور می باشد.

معنی دوم - که بیشتر صحیح به نظر می رسد - این که عبادالرّحمن در مجالس باطل حاضر نمی شوند. هر مجلسی که در آن معصیت و نافرمانی خداوند انجام گیرد، مجلس باطل و زور محسوب می شود. و عبادالرّحمن هرگز وارد چنین مجالسی نمی شوند. آنها هرگز به خاطر خشنودی پدر و مادر و اقوام و خویشان و دوستان و آشنایان و همسایگان و همکاران، و خوشایند و همراهی کردن با آنها، در مجالس گناه حاضر نمی شوند؛ زیرا آنچه آنها در جستجوی آن هستند، رضایت خالق است نه مخلوق. متأسفانه، در عصر و زمان ما مجالس معصیت فراوان گشته، و اکثر عروسی ها تبدیل به مجلس گناه شده است. بلکه گاه مجلسی برپا می شود که تصوّر می گردد مجلس عبادت است، ولی اگر با معیار رضای خداوند محک زده شود، معلوم می گردد که مجلس گناه است! مولودی هایی که برای تولّد ائمه گرفته می شود و در آن به موسیقی و رقص پرداخته می شود، ظاهراً مجلس عبادت و احترام به پیشوایان دین است، ولی با توجّه به این که آلوده به موسیقی و رقص شده - که قطعاً خود آن بزرگواران نیز به آن راضی نیستند - مجلس گناه شمرده می شود!^۱

۱. آنچه ذکر شد یک نمونه از این نوع قالبهای به ظاهر اسلامی و در حقیقت به دور از اسلام است. متأسفانه، نمونه های فراوانی از این امور دیده می شود. از جمله می توان به استفتائی اشاره کرد که اخیراً به دست ما رسید، و موجب تأسف و تعجب شدید شد. به این سؤال توجّه فرماید:

محضر مبارک مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی

جناب آقای مکارم شیرازی دامت برکاته

با اهداء سلام

ضمن آرزوی توفیق و سلامتی برای جنابعالی، به استحضار می رساند این شرکت در نظر دارد گامی هر چند کوچک در جهت ترویج و بهره برداری از کتاب آسمانی قرآن مجید، برای نسل جوان امروز بردارد. طرح این شرکت ارائه اصوات زیبای قرآن کریم همراه با صدای سازهای اصیل قدیمی عربی و

شرکت در مجالس گناه نه تنها حرام است و مجازات اخروی دارد، بلکه باعث سلب توفیق در این جهان نیز می‌گردد. امام سجّاد علیه السلام در دعای بلند و مشحون از معارف الهی ابو حمزه ثمالی می‌فرماید:

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلِّتَنِي

یا شاید مرا مانوس با مجالس بیهوده گذرانم دیده‌ای پس مرا به آنها واگذاشته‌ای!

می‌گویند: «ضرری که دود سیگار برای کسانی که در مجلس سیگاریها حضور دارند - هر چند سیگار نمی‌کشند - بیش از ضرری است که عاید خود سیگاری می‌شود!» آیا شرکت در مجلس گناه چنین نیست؟

طلبه‌ای که موفق به تحصیل نمی‌شود؛ مؤمنی که توفیق نماز شب را از دست می‌دهد؛ مسلمانی که توفیق صدقه دادن و کمک به نیازمندان را از دست داده است؛ نمازگزاری که حال و هوای خوبی در نماز ندارد و نسبت به تعقیبات و نافله‌ها کم حوصله است؛ روزه‌داری که از روزه جز تشنگی و گرسنگی آن را درک نمی‌کند؛ حاجی که شور و نشاطی در انجام مناسک ندارد؛ ثروتمندی که از روی میل و رغبت خمس و زکات نمی‌پردازد؛ و مانند آنها، باید سرنخ‌های سلب توفیقات خویش را در اعمال سابق و خدای ناکرده، نافرمانی‌هایی از اوامر خداوند، جستجو کنند.

پروردگارا! به ما توفیق ترک مجالس گناه و معصیت را عنایت فرما، و ما را بر آن بدار که رضا و خشنودی تو در آن است!

→ اسلامی، از جمله «دف» «نی» و «عود» - که دارای همخوانی عرفانی و همخوانی روحانی شایسته‌ای با آیات روحبخش الهی است - بوده، که بدین وسیله شاید بتوان پیام الهی را به شیوه‌ای نو و به صورتی موزون و دلنشین تر به مخاطب انتقال داد؛ آیا انجام چنین اقدامی بر اساس شرع مقدّس اسلام بلاشکال می‌باشد؟

جواب: این کار بی‌یقین جایز نیست، و مسؤولیت آن سنگین‌تر از موارد دیگر است. و شما عزیزان نباید فریب سخنان سفسطه‌آمیز بعضی از ناآگاهان را بخورید. همیشه موفق باشید. ۱۳۸۱/۹/۱۱



بی اعتنا به مجالس بیهوده

خداوند متعال دهمین ویژگی بندگان خاص و ویژه خویش را چنین بیان می‌کند:

وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا^۱

و (عبادالرحمن) هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند.

طبق آنچه در این آیه آمده، عبادالرحمن نه تنها خود آلوده کارهای لغو و بیهوده نمی‌شوند، و در مجالس لغو شرکت نمی‌نمایند، بلکه از کنار مجالس بیهوده هم بزرگوارانه عبور می‌کنند، و هیچ اعتنایی به چنین مجالسی نمی‌نمایند.

برخورد با لغو در آیات دیگر

نحوه برخورد با کارهای بیهوده، در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می‌خورد که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

الف - در آیه سوم سوره مؤمنون می‌خوانیم:

وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

۱. سوره فرقان، آیه ۷۲.

و (مؤمنان رستگار کسانی هستند که) از لغو و بیهودگی روی گردانند.

آیه شریفه فوق بین صلوة و زکات واقع شده است؛ یعنی، مؤمنان در آیه قبل به خشوع در نماز، و در آیه بعد به پرداخت زکات توصیف شده‌اند، و در وسط این دو، به پرهیز از لغو متصّف گشته‌اند. و با توجه به این که نماز و زکات از برنامه‌های مهمّ اسلام است، پرهیز از لغو - که در بین آنها قرار گرفته - نیز از برنامه‌های مهمّ اسلام محسوب می‌شود.

ب - خداوند متعال در آیه ۵۵ سوره قصص، مؤمنان را این گونه توصیف می‌کند:

وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَّا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ

و (مؤمنان) هر گاه سخنان لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان، سلام بر شما (سلام و داع و خداحافظی) ما خواهان جاهلان نیستیم.

با شخص بیهوده گو به بحث و مجادله و گفتگو نپرداز، بلکه با گفتن جمله فوق، که در متن آیه شریفه آمده، او را به حال خود رها کن، و خود را از شرّ او خلاص بنما.

ج - در آیه ۲۵ سوره واقعه شرح حال بهشتیان را چنین می‌خوانیم:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهِمْ

(بهشتیان) در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه سخنان گناه‌آلود (به گوش آنها می‌رسد).

رهایی از سخنان لغو و بیهوده آن قدر مهم و با ارزش است که به عنوان یکی از نعمتهای بهشتی معرفّی شده است.

از آیات سه گانه فوق به ضمیمه آیه محلّ بحث که طبق آن، عبادالرحمن، مؤمنان، بهشتیان، از شنیدن لغو پرهیز می‌کنند، استفاده می‌شود که پرهیز از لغو مسأله بسیار مهمّی است و از نشانه‌های ایمان و مجوّز ورود در حریم عبادالرحمن و بهشت

پروردگار است.

لغو چیست؟

لازم است برای روشن شدن معنای «لغو» ابتدا به تفسیر کلمه «لهو» بپردازیم، سپس شرح مختصری از واژه «لعب» بیان کنیم، و در نهایت «لغو» را به صورت فشرده تفسیر نماییم:

الف - «لهو»: لهو به معنای سرگرمی می‌باشد و سرگرمی دو رقم است: «سرگرمی سالم» و «سرگرمی ناسالم». و روشن است که قسم اول، خوب و مفید و لازم، و قسم دوم، مضرّ و بد و منشأ بسیاری از گناهان می‌باشد. و بدیهی است که آدمی در تمام شبانه روز نمی‌تواند بی‌وقفه به کار و فعالیت، یا عبادت و نماز، مشغول باشد؛ بلکه نیاز به وقت فراغتی نیز دارد که در آن به سرگرمیهای سالم بپردازد. تا بدین وسیله آرامش خویش را باز یابد و تجدید قوا نماید؛ و در نتیجه، قادر بر ادامه فعالیت باشد. بنابراین، وقت فراغت و پرداختن به سرگرمیها، سرنوشت ساز است. اگر سرگرمیهای سالم انتخاب شود، باعث سعادت و خوشبختی است؛ در غیر این صورت، ثمره‌ای جز شقاوت نخواهد داشت.

در روایات مختلف به این مسأله اشاره شده، و استفاده از سرگرمیهای سالم مورد تأکید قرار گرفته است؛ از جمله، در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خوانیم:

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ

سزوار است که شخص با ایمان اوقات خود را به سه قسمت تقسیم کند.

البته روشن است که اصل تقسیم اوقات به سه قسمت لازم است، ولی لازم نیست که این سه قسمت مساوی باشد. چون همانگونه که خواهد آمد بعضی از کارهایی که در این سه قسمت باید انجام شود زمان کمتری می‌برد، و برخی دیگر نیاز به فرصت بیشتری دارد.

فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ

قسمتی از وقت خویش را به عبادت و مناجات با خدا بپردازد.

در این ساعت به ارتباط بین خالق و مخلوق اشاره شده است که انسانها به فراخور حال خود به راز و نیاز می پردازند. مبدا روزی بر ما بگذرد که این ساعت را نداشته باشیم!

وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ

و قسمتی از وقتش را به طلب معاش (خود و افراد واجب التّفقه اش) بپردازد.

زیرا اسلام تکدی گری را نمی پسندد، و دوست ندارد هیچ کس سر بار دیگری باشد، بلکه باید هر شخصی از حاصل دسترنج خویش بهره برداری کند. ضمناً تلاش و فعالیت برای توسعه زندگی و تحصیل رزق و روزی و وسعت دادن به زندگی و ایجاد آسایش و آرامش خانواده، هیچ منافاتی با توحید افعالی ندارد؛ بلکه عین توحید است. چون این کارها به دستور و فرمان خداوند انجام می شود. حتی انسان می تواند تمام کارهایش را به قصد قربت انجام دهد تا عبادت محسوب شود. برای خدا غذا بخورد تا بتواند بهتر عبادت کند، به قصد قربت بخوابد تا خستگی را از تن بیرون کند و آسوده تر به دنبال عبادت و معاش برود، حتی تفریح را به قصد قربت انجام دهد، برای این که اعصابی آرام پیدا کند و با نشاط بهتر و بیشتر به زندگی خود در راستای رضای پروردگار ادامه دهد. مرحوم شیخ حرّ عاملی، در جلد اول وسائل الشّیعه، حدیث زیبایی در این زمینه نقل کرده که از ذکر آن صرف نظر می کنیم.^۱

وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ^۲

و قسمت سوم را برای بهره گیری از لذت های حلال و دلپسند (البته سرگرمی های حلال و آنچه زیننده شخصیت انسان است) قرار دهد.

۱. وسائل الشّیعه، جلد اول، صفحه ۳۴، حدیث ۸.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۹۰.

در برخی روایات دیگر، پس از تقسیم اوقات می‌فرماید:

ساعات تفریح و سرگرمی به شما کمک می‌کند که برای عبادت و معاش و معاشرت با مردم، توانایی بیشتری پیدا کنید.^۱

و این مطلب به اثبات رسیده است. کارگرانی که وقت فراغت و سرگرمی ندارند و بصورت مداوم به کار مشغول هستند، «راندمان» کاری خوبی ندارند؛ ولی بازدهی آنها که در جای خود به تفریح هم می‌پردازند، به مراتب بیشتر است. خلاصه این که، لهو به معنای تفریح و سرگرمی است.

ب - «لعب»: این کلمه به معنای «بازی» است؛ و بازی نیز انواع و اقسامی دارد: گاه، بازیهای بیچگانه است که هیچ هدفی در پی ندارد و گزینه، انسان را وادار به آن می‌کند؛ البته نتیجه این نوع بازی، تقویت اعصاب و عضلات و استخوانبندی بدن است؛ و طبعاً به رشد جسمانی، بلکه عقلانی بچه‌ها کمک می‌کند. و گاه، بازیهای بزرگترهست و اهداف خاصی را تعقیب می‌کند. شارع، این نوع بازیها را ممنوع نکرده است مشروط بر این که برد و باخت مالی در آن نباشد، و ابزار و وسیله بازی، از آلات قمار محسوب نشود و بازی خطرناکی نباشد. بنابراین، بازیهایی که خطرآفرین است و یا آلات قمار شمرده می‌شود، و یا همراه با برد و باخت مالی است، حرام و بقیه بازیها جایز می‌باشد. نتیجه این که «لعب» به معنای «بازی» می‌باشد.

ج - «لغو»: لغو به کار بی هدف و بیهوده گفته می‌شود؛ خواه سخنان بیهوده باشد، یا حرکات و سکنات بی هدف، و افکار و اندیشه‌های پوچ و بیهوده. خلاصه این که، به هر چیز بیهوده و بی هدف لغو گفته می‌شود.

دانشمند لغت شناس معروف، آقای راغب اصفهانی، در کتاب ارزشمند «مفردات» می‌گوید: کلمه «لغو» از ریشه «لغا» گرفته شده، و «لغا» به سر و صدا و همهمه

گنجشکها اطلاق می‌شود. اگر توجّه کرده باشید در فصل بهار به هنگام عصر، گاه تعداد فراوانی از گنجشکها بر روی درختی می‌نشینند و سر و صدای زیادی ایجاد می‌نمایند، که مردم این سر و صداها را سخنان بیهوده‌ای تصوّر می‌کنند.^۱ و لهذا عرب آن را «لغا» نامیده است.

سپس این لغت در هر امر بیهوده‌ای استعمال شده است؛ خواه سخن بیهوده باشد، یا کار بیهوده، یا چیز بیهوده دیگر.

نتیجه این که، لغو به معنای عمل و سخن و اندیشه بیهوده و بی هدف است. و اولیاء الله و عباد الرّحمٰن نه تنها به دنبال کارهای بیهوده و بی هدف نمی‌روند، بلکه از کنار مجالس لغو و بیهوده نیز بزرگوارانه عبور می‌کنند.

ضمناً توجّه داشته باشید همانگونه که ممکن است یک فرد مبتلا به لغو و بیهوده‌گری شود، امکان دارد جامعه و کشوری نیز به این بلا دچار گردد. متأسفانه، برخی از دستگاههای کشور ما مبتلا به این مصیبت گشته‌اند؛ قسمت مهمی از روزنامه‌ها به بیهوده‌گوئی و نوشتن مطالب لغو اشتغال دارند، همانگونه که برخی از احزاب و جمعیتها و گروههای سیاسی، نیز به این مسأله آلوده شده‌اند!

راستی با این روش و بیهوده‌گرایی چقدر از مشکلات مردم را حل کرده‌اند؟ چند در صد از جوانان بی کار را به کار و اشتغال رسانده‌اند؟ چه تعداد از دختران و پسران محتاج ازدواج را به خانه بخت فرستاده‌اند؟ چقدر مملکت را به ترقی و تکامل نزدیکتر نموده‌اند؟

با کمال تأسّف، انسانهای به ظاهر عاقل و سیاستمداری را مشاهده می‌کنیم که هیچ هدفی را دنبال نمی‌کنند و عمر سیاسی خود را به کارهای لغو و بیهوده می‌گذرانند. آیه شریفه محلّ بحث به ما می‌آموزد که نه خود اهل لغو و بیهوده‌گوئی و

۱. به اعتقاد ما امکان دارد آنها با زبان خودشان مشغول تسبیح خداوند باشند، هر چند ما تسبیح آنها را متوجّه نمی‌شویم.

بیهوده‌گرائی باشیم و نه در مجالس اهل لغو و باطل شرکت کنیم.

گاه عده‌ای در یک میهمانی جمع می‌شوند و ساعتها به اصطلاح با هم خوش و بش می‌کنند و سخنان بیهوده می‌گویند که نه به درد دنیای آنها می‌خورد و نه نتیجه‌ای برای آخرتشان دارد. مجالسی که متأسفانه در عصر و زمان ما بسیار رواج پیدا کرده است؛ اما بندگان خاص خدا در چنین مجالسی شرکت نمی‌کنند؛ مخصوصاً اگر انسان به فرمایش حضرت علی علیه السلام توجه کند که فرمود: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ نفسهای انسان گامهای او به سوی مرگ محسوب می‌شود.» و باور کند با هر نفسی که می‌کشد یک قدم به مرگ نزدیکتر می‌شود، و مقداری از سرمایه محدود عمرش از کف می‌رود، ضرورت پرهیز از لغو‌گویی و بیهوده‌گرایی و پرهیز از مجالس بیهوده را بهتر و بیشتر احساس می‌کند. راستی با از دست دادن تدریجی این سرمایه، چه چیز به دست آورده‌ایم؟! مبدا مصداق این شعر شویم و مترنم به این بیت گردیم:

سرمایه زکف رفت و تجارت ننمودیم جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

شاید این که خداوند در سوره عصر انسان را در حال ضرر و زیان معرفی می‌کند، اشاره به همین افراد دارد که دائم مشغول صرف و خرج سرمایه عمرشان هستند و هیچ چیز عایدشان نمی‌گردد.

پروردگارا! ما را از کارهای بیهوده و بی‌هدف نجات ده، و توفیق استفاده صحیح از سرمایه عمرمان عنایت فرما!

گوش شنوا و چشم بینا

یازدهمین صفت بندگان خاص خداوند آن است که گوشی شنوا برای شنیدن سخنان حق، و چشمی بینا برای دیدن حقایق دارند. خداوند متعال ویژگی فوق را به شکل زیر مطرح می‌کند:

وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا^۱

(عبادالرحمن) کسانی (هستند) که هرگاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کرو و کور روی آن نمی‌افتند.

چند نکته در مورد آیه فوق قابل توجه است:

۱- چه کسی آیات پروردگار را گوشزد می‌کند؟ آیا منظور پیامبران، یا ائمه، یا علما و دانشمندان می‌باشد، یا اگر یک فرد معمولی و عادی هم عهده‌دار تذکر گردد، برای عبادالرحمن تفاوتی ندارد؟

پاسخ: از آنجا که به «تذکر دهنده» در آیه شریفه اشاره و تصریح نشده، بنابراین آیه شریفه از این جهت عام است، و تذکر هر تذکر دهنده‌ای را شامل می‌شود.

عبادالرحمن در مقابل هر کسی که متذکر آیات الهی شود، گوش شنوا و چشم بینا دارند.

۲- منظور از «آیات ربّ» چیست؟

پاسخ: دو احتمال وجود دارد:

الف - احتمال دارد منظور از آیات پروردگار در این آیه شریفه، آیات تشریحیه باشد؛ یعنی، آیات قرآن مجید، وحی و مانند آن.

ب - احتمال دیگر این که مراد آیات تکوینیّه باشد؛ نشانه‌های توحید، علامات عظمت و بزرگی خداوند در عالم آفرینش، آثار نظم و خلاقیت و علم و قدرت در وجود خود انسان، و حتی در یک عضو کوچک مثل چشم که دنیای عجائب است. البته می‌توان احتمال سومی را هم مطرح کرد؛ زیرا امکان دارد منظور از آیات ربّ در آیه مذکور، آیات تشریح و تکوین هر دو باشد؛ هر تذکر دهنده‌ای، هر نوع از آیات پروردگار در عالم تشریح یا تکوین را به آنها تذکر دهد، باگوشی شنوا و چشمانی باز استقبال می‌کنند.

۳- کلمه «صم» جمع «اصم» به معنی انسانهای کر می‌باشد. و «عمیان» جمع «اعمی» به معنای انسانهای نابینا و کور است؛ بنابراین، جمله «لم یخروا علیها صمّاً و عمیاناً» به معنای «روی آیات پروردگار کر و کور نمی‌افتند» می‌باشد؛ ولی منظور از این جمله چیست؟

پاسخ: برخی از مسلمانان آیات الهی رامی بینند، می‌شنوند، اما به محتوای آن توجه نمی‌کنند؛ بلکه تنها به پوسته آن تمسک می‌نمایند. به چنین مسلمانانی گفته می‌شود که با چشمانی نابینا و گوشهایی کر، بر روی آیات الهی افتاده‌اند! از جمله این افراد، می‌توان به خوارج نهروان اشاره کرد که از اسلام و شریعت تنها به الفاظ و پوسته آن توجه می‌کردند و شب تا به صبح به تلاوت قرآن می‌پرداختند، و آثار عبادت‌های شبانه در صورت و زانوهای آنها ظاهر بود، اما از محتوا و پیامهای آیات و لوازم و آثار و کنایات آن بی بهره بودند. اگر خرمائی از درخت شخصی در کوچه‌ای افتاده بود و

رهگذری آن را برمی داشت و می خورد، خوارج به او اعتراض می کردند، و آن را کاری قبیح و زشت می شمردند. اما هنگامی که به زن حامله‌ای به همراه شوهرش برخورد می کردند و از آنها می خواستند از علی علیه السلام تبری و بی‌زاری جویند و آنها تسلیم نمی شدند، به راحتی زن و شوهرش را می کشتند و بچه داخل شکم مادر را نیز بیرون می آوردند و سر می بریدند! اینها از اسلام چیزی جز پوسته و قشری نفهمیده بودند و لهذا به آنها «قشری» گفته می شد. و بدون شک خطر این افراد از دشمنان آگاه‌تر است.

نمونه دیگر این افراد در عصر و زمان ما، وهابیهای متعصب و لجوج هستند. آنها نیز از آیات قرآن و معارف دین، مانند توحید و شرک و بدعت و مثل آنها، جز پوسته‌ای نمی فهمند. و لهذا تمام مسلمانان را به کوچکترین بهانه‌ای متهم به شرک و بدعت می کنند، و گاه حرفهای خنده‌داری می زنند، آنها که معنی دقیق و صحیح بدعت را نفهمیده‌اند به هنگامی که ملک فیصل خط تلفنی بین کاخ خود و پادگان نظامی سربازانش می کشد، آن را بدعت شمرده و به خط تلفن حمله کرده و تمام سیم‌های آن را قطعه قطعه نموده، و تلفن را ابزار شیطان نامیدند!

عبادالرحمن بر عکس این دسته از انسانها، به محتوا و پیامهای قرآن می اندیشند و چشمی بینا و گوش شنوا دارند.

زندگی معنوی و زندگی مادی

قرآن مجید برای بشر دو نوع حیات قائل است: حیات مادی و حیات معنوی. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۶۹ سوره آل عمران خطاب به پیامبرش می فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان

زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

حیات فیزیکی و مادی شهدا متوقف شده است، اما حیات جاویدان معنوی آنها ادامه دارد.

برخلاف شهدا، برخی از مردم از نظر ظاهری زنده‌اند؛ یعنی، نفس می‌کشند، غذا می‌خورند، مشغول کار و فعالیت و تلاش هستند، تولید مثل می‌کنند، با غرور و تکبر در جامعه رفت و آمد می‌کنند، ولی حیات معنوی ندارند؛ و لهذا قرآن آنها را مرده خطاب می‌کند. خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره انفال به این دسته اشاره می‌کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.

این آیه شریف شامل تمام ایمان آورندگان در تمام زمانها و مکانها می‌شود؛ بنابراین، ما هم مخاطب آیه مذکور هستیم. خداوند در این آیه شریفه انسانهای زنده و کسانی که دارای حیات مادی هستند را به حیات و زندگی دعوت می‌کند؛ آنان را به چیزی که مایه حیات است فرامی‌خواند، و این همان حیات معنوی است. در آیات هشتاد و هشتاد و یک سوره نمل این مطلب به صورت آشکارتر مطرح شده است:

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْأُصْمَ الْأَدْعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

(ای پیامبر!) مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گرداند و پشت می‌کنند فراخوانی! و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی؛ تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند!

منظور از مردگان در آیه شریفه، مردگان خفته در زیر خاک نیست! بلکه زندگانی است که دارای حیات مادی هستند و بی بهره از حیات معنوی. زندگانی که گوش شنوا

ندارند و فاقد چشم بینا می‌باشند. زندگانی که حاضر نمی‌شدند به سخن حق گوش فرادهند و به هنگام تلاوت آیات قرآن توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انگشتانشان را در گوش فرو می‌کردند و از ترس آن که مبادا آوای تلاوت قرآن از گوشه و کنار انگشتها وارد گوش آنها شود، علاوه بر این کار، لباسشان را نیز بر سر می‌کشیدند که حفاظت کامل شده باشد! آری، سعی و تلاش بزرگترین هادی و منجی هم برای نجات این دسته از مردم بی نتیجه ماند.

نتیجه این که، از دیدگاه قرآن دو نوع زندگی وجود دارد. زندگی مادی^۱ و زندگی معنوی.

علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در قسمتی از سخنان زیبایی که خطاب به کمیل بن زیاد ایراد فرمودند، می‌فرماید:

هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ
مَفْقُودَةٌ، وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ^۲

ثروت‌اندوزان مرده‌اند، در حالی که ظاهراً در صف زندگانند! ولی دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده‌اند؛ خود آنها از میان رفته‌اند، ولی چهره آنها در آئینه دل نقش بسته است.

اولاً - حضرت ثروت‌اندوزانی که فقط به جمع‌آوری مال و ثروت از هر راه ممکن می‌پردازند و هیچ توجهی به مشروع بودن و نبودن آن ندارند، و نه خود از آن بهره می‌برند و نه اجازه استفاده از آن اموال را به دیگران می‌دهند، مرده معرفی می‌کند، نه

۱. زندگی مادی هم مراتبی دارد؛ گاه فقط زندگی نباتی است؛ یعنی خوردن و آشامیدن و رشد و نمو دارد، ولی فاقد درک و شعور و حس و حرکت است؛ مثل کسانی که مبتلا به مرگ مغزی می‌شوند که احکام آنها در جلد اول استفتائات، بخش احکام پزشکی بیان شده است. البته این نوع انسانها کم هستند و بیشتر آنها تمام مظاهر زندگی مادی را دارا هستند.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

ثروت‌مندانی که از راههای صحیح و با تلاش و زحمت ثروتی گرد آورده‌اند، و هم خود بهره می‌برند و هم به دیگران بهره‌ای می‌رسانند.

ثانیاً - دانشمندانی که تمام تلاش و کوشش آنها برای جامعه است و جز رضای خدا چیز دیگری مد نظر آنها نیست و به تعبیر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ «عالم ربّانی» اند، همواره زنده‌اند و دارای حیات معنوی می‌باشند، حتی پس از مرگشان! زیرا یاد و خاطره و افکار و آثار و تعلیمات و شاگردان آنها می‌مانند و اینها باعث می‌شود که مردم هرگز آنها را فراموش نکنند.

نتیجه این که، حیات و مرگ هر چیزی از نظر اسلام به آثار و برکات آن است. آنچه آثار و برکاتی دارد، هر چند به ظاهر مرده باشد، از نظر اسلام دارای حیات و زندگی است. و آنچه آثار و برکاتی ندارد، هر چند زنده باشد، از دیدگاه اسلام مرده است. بدین جهت، در فرهنگ اسلام به کسانی که حرف حق را نمی‌شنوند کر گفته می‌شود، هر چند از نظر ظاهری و پزشکی گوش آنها سالم باشد؛ و به کسانی که حقایق را نمی‌بینند کور گفته می‌شود، هر چند چشم آنها هیچ عیب و ایراد ظاهری نداشته باشد.

انواع مردم در برخورد با آیات الهی

مردم در برخورد با آیات الهی بر سه دسته‌اند:

۱- دسته اول کسانی هستند که فقط الفاظ قرآن مجید را می‌خوانند، و چیزی جز تلاوت و قرائت قرآن نمی‌فهمند، و از مفهوم و مضمون آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند؛ مانند آن حاکم ظالمی که مشغول خواندن زیارت عاشورا بود؛ سید بی‌گناهی را نزدش آوردند، او برای این که زیارتش قطع نشود، در حالی که مشغول خواندن جمله صد لعن بود و می‌گفت: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...» اشاره کرد که گردن آن سید مظلوم را بزنند! او در حقیقت به خودش هم لعن و نفرین می‌کرد، اما نمی‌فهمید.

۲- دسته دوم کسانی که آیات قرآن را قرائت می‌کنند، و به معنی و مضمون آن هم توجه دارند؛ اما فهم و درک آنها از مفاهیم بلند آیات الهی، سطحی است و به عمق آن نمی‌رسند؛ همانند خوارج و وهابیه‌ها که شرح حال آنها گذشت. این گروه مصداق آیه شریفه محلّ بحث هستند.

۳- آنها که آیات الهی را با تفکّر و تدبّر تلاوت می‌کنند، و به مضامین بلند آن می‌اندیشند، و حقیقت آیات الهی را درک می‌کنند. اینها «عباد الرّحمن» هستند.

رسیدن به این مقام اختصاص به گروه خاصی ندارد؛ ممکن است یک فرد تحصیل نکرده هم در سایه لطف خداوند، و پرهیز از گناه، و اجتناب از غذاهای حرام و شبهه‌ناک، به این مقام بزرگ دست یابد. «کربلائی کاظم» در عصر و زمان ما، نمونه روشن این مدعاست. من این پیرمرد نورانی را اولین بار حدود پنجاه سال قبل دیدم، در اطراف شهر ملایر، منطقه حسین‌آباد، در روستایی زندگی می‌کرد. هنگامی که انسان قیافه ظاهری‌اش را به نظاره می‌نشست، باور نمی‌کرد که حتی بتواند حمد و سوره‌اش را بطور صحیح بخواند. ولی شنیدم که مردم می‌گفتند او حافظ کلّ قرآن است! باور نکردم. گفتم: چطور؟ گفتند: او کشاورز پاکدامن و درستکار و هوشیاری است. روزی خسته و کوفته از مزرعه بر می‌گشت، هنگامی که به امامزاده روستا می‌رسد، به آنجا می‌رود تا زیارت و استراحتی کند، موقع استراحت به خواب می‌رود در خواب به او می‌گویند: آیاتی از قرآن، که بر سقف امامزاده نوشته شده را بخوان! می‌گوید: من سواد ندارم، نمی‌توانم! بار دیگر به او دستور داده می‌شود بخواند! می‌گوید: «ناگاه متوجه شدم که قادر بر خواندن آیات قرآن هستم!» من او را آزمودم، کاملاً آیات قرآن را از حفظ بود، و بدون هیچ کم و کاستی آن را تلاوت می‌کرد؛ حتی هنگامی که به قم آمده بود تا خدمت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله برسد، برخی از طلاب قسمتهایی از آیات مختلف قرآن را کنار هم چیده بودند و به صورت یک آیه قرائت کردند، او متوجه شد، و مشخص کرد که هر قسمت از آنچه خوانده شده

مربوط به کدام سوره می باشد! عجیب تر این که اگر از او خواسته می شد که فلان آیه را بیاورد. وی همانند کسی که استخاره می کند لای قرآن را باز می کرد و آیه مورد نظر، در همان صفحه یا یکی دو صفحه قبل یا بعد از آن بود! مخصوصاً که این کار را با قرآن مخصوصی نمی کرد، بلکه هر قرآنی را به دستش می دادند قادر بر این کار شگفت انگیز بود. کربلائی کاظم واقعاً معجزه بود، و هیچ تفسیری جز معجزه نمی توان برای آنچه به او هدیه شده بود بیان کرد.

کربلائی کاظم کشاورزی زحمتکش، مردی با معنویت و روحانیت، و اهل وجوهات شرعیّه بود. وی زکات مختصر محصول دسترنجش را پرداخت می کرد و از خوردن مال حرام و حتی مشکوک و شبهه ناک، پرهیز می کرد.

وی عالم درس خوانده ای نبود، اما به عمق آیات الهی رسیده بود. و در صف عبادالرحمن جای گرفته بود. از او پرسیدم: به هنگامی که قرآن را از حفظ تلاوت می کنی، اشتباه نمی کنی؟ گفت: اگر شما از روی قرآن تلاوت کنید، اشتباه می کنید؟ گویا همواره قرآنی جلوی من باز است و من از روی آن تلاوت می کنم و دچار اشتباه نمی شوم!^۱

آری، انسان هنگامی که در سایه اطاعت و بندگی خداوند قرار گیرد، ارزش و مقام زایدالوصفی پیدا می کند. خوشابه حال کسانی که چشمی بینا و گوشه شنوا دارند و به این مقامات می رسند!

۱. شرح حالات وی را در کتاب «کربلائی کاظم، مرد بیسواد که ناگهان حافظ قرآن کریم شد» ملاحظه فرمایید.

پیوسته دعا می‌کنند

دعا و عرض نیاز به درگاه آن قادر بی نیاز، دوازدهمین ویژگی عبادالرحمن است. خداوند مهربان ویژگی مذکور را چنین توصیف می‌کند:

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا
لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا^۱

و (عبادالرحمن) کسانی (هستند) که می‌گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزگاران پیشواگردان!

توضیح چند نکته پیرامون آیه شریفه ضروری است:

۱- جمله «يقولون» که به صورت فعل مضارع آمده، دلالت بر مداومت عبادالرحمن بر دعا و تضرع دارد. آنها همانند برخی از انسانهای ضعیف‌الایمان نیستند که به هنگام گرفتاری و مشکلات به خدا روی آورند، و هنگامی که نیازشان بر طرف شد خداوند را به فراموشی بسپارند؛ بلکه همواره از خداوند، خانواده‌ای صالح و شایسته می‌طلبند.

۱. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۲- آیا عبادالرَّحْمَنِ فقط می گویند (يقولون)، و به دعا قناعت می نمایند، و هیچ اقدام عملی در راستای خواسته و دعای خود نمی کنند؟ یا تمام توان و تلاش خود را به کار می گیرند، و آنچه را نمی توانند از خدا می خواهند؟

بی شک آنها به همراه دعا عمل می کنند؛ و به تعبیر صحیح تر، به همراه تلاشی در حدّ توان و قدرتشان، دعا می کنند؛ همانند کشاورزی که زمین را شخم می زند، بذر را می پاشد، مزرعه را آبیاری می کند، بموقع آن را سمپاشی می نماید، در زمان مناسب علفهای هرز آن را قطع می کند و اقدامات لازم دیگر را نیز انجام می دهد، در عین حال برای برداشت محصول بهتر دست به دعا بر می دارد و از آن زارع حقیقی، حاجت خویش را طلب می کند؛ عبادالرَّحْمَنِ نیز از هیچ کاری در راستای تربیت صحیح و اسلامی خانواده خویش فروگذار نمی کنند. آنها را از عوامل فساد و انحراف، از جمله مجلات و کتابها و فیلمها و دوستان و مناظر و مجالس ناباب دور نگه می دارند، و به سمت مجلات و کتابها و فیلمها و دوستان و مناظر و مجالس مناسب هدایت می نمایند؛ و در عین حال، برای صلاح و رستگاری آنها دعا می کنند؛ بدون شک چنین دعایی پذیرفته می شود.

۳- آیا منظور از جمله «من ازواجنا» این است که عبادالرَّحْمَنِ برای بعضی از اعضای خانواده دعا می کنند؟ اگر چنین است، چرا؟

پاسخ: دو احتمال وجود دارد:

الف - کلمه «من» که منشأ این سؤال است، زائده و صرفاً برای زیبایی و تزیین جمله ذکر شده باشد؛ بنابراین، دعای عبادالرَّحْمَنِ اختصاص به بعضی از اعضای خانواده ندارد؛ بلکه شامل تمام آنها می گردد.

ب - احتمال دیگر آن که: «من» نشوئه باشد، یعنی پروردگارا! همسران و فرزندان ما، و نسلهای آینده آنها را، مایه چشم روشنی ما قرار بده. طبق این تفسیر، دعای مذکور شامل نسل موجود و نسلهای آینده که از نسل موجود نشو و نمو می کنند، می گردد.

۴- معادل فارسی «قرّة اعین»، نور چشم، چشم روشنی، آنچه مایه خوشحالی و افتخار و آبرومندی و شخصیت است، می‌باشد؛ ولی در عربی معنایی متفاوت دارد. «قرّه» به معنی سردی و خنکی است؛ «قرّة اعین» یعنی چیزی که باعث خنکی و سردی چشم شود! این تعبیر در زبان عربی نکته لطیفی دارد و آن این است که: عرب معتقد است اشک «شوق» با اشک «غم» تفاوت دارد. اشک غم داغ و سوزان، اما اشک خوشحالی و شوق سرد و خنک می‌باشد؛ بنابراین، وقتی می‌گوید فرزندان و همسران ما را باعث خنکی چشمانمان قرار بده، یعنی آنها را مایه خوشحالی و اشتیاق ما قرار ده، به گونه‌ای که اشک شوق از چشمان ما جاری شود. اشکی که سرد و خنک است و چشم انسان را خنک و آرام می‌کند. و از آنجا که این ترجمه در فارسی سلیس و روان نیست، لهذا آن را به نور چشم و چشم روشنی و مانند آن ترجمه کردیم.

جایگاه ویژه دعا در معارف دینی

دعا در معارف دینی جایگاه خاص، و مرتبتی بس والا دارد؛ تا آنجا که خداوند متعال در آخرین آیه سوره فرقان خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ؛

(ای پیامبر ما!) بگو: پروردگارم برای شما (ارزش و) ارجی قائل نیست، اگر دعای شما نباشد.

طبق این آیه شریفه، اگر دعای انسان و اظهار نیازش به آن قادر مطلق نباشد، خداوند هیچ اعتنایی به او نمی‌کند و کمترین ارزش و قیمتی برایش قائل نخواهد بود. اگر بخواهیم با جمله‌ای کوتاه و زیبا، جایگاه ویژه دعا را بیان کنیم، قطعاً بهتر از آنچه در آیه مذکور آمده نمی‌توانیم بیان کنیم.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوان و زیبایی به چشم می‌خورد که به جایگاه ممتاز دعا از دیدگاه آئین مترقی اسلام اشاره دارد؛ به ذکر دو نمونه آن قناعت می‌کنیم:

الف - پیامبر گرامی اسلام ﷺ در حدیث زیبایی از دعا به اسلحه مؤمن تعبیر کرده است: «فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ^۱» یعنی، با دعا می توان بسیاری از موانع را از سر راه برداشت.

ب - امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:
 «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ^۲؛ دعا چراغ نجات و کلید پیروزی و رستگاری است.»

راستی چرا دعا این همه اهمّیت دارد؟

فلسفه اهمّیت دعا

برای اهمّیت فوق العاده دعا می توان به امور زیر اشاره کرد:

۱- دعاها، مخصوصاً دعاهاى معصومین علیهم السلام، سرشار از درسهای عالی تربیت و اخلاق است؛ مثلاً «دعای ندبه» برای کسانی که با دقّت و حضور قلب و با توجّه به مضمون و محتوایش، آن را زمزمه می کنند، یک دوره درس امامت و ولایت عاشقانه است. یا دعای بلند و پر محتوای «عرفه» حاوی یک دوره کامل معارف و عقاید، مخصوصاً درس توحید و یکتاپرستی است؛ توحیدی که در این دعا موج می زند در دعاهاى دیگر یافت نمی شود. «دعای کمیل» به ما درس تهذیب و خودسازی و توبه می دهد؛ به انسانی که قصد توبه و بازگشت به خدا را دارد، می آموزد که چگونه با خدای خویش سخن بگوید. و از «دعای مکارم الاخلاق» می توان یک دوره اخلاق اسلامی را استخراج کرد.

نتیجه این که، یکی از اسرار اهمّیت دعا این است که مکتب عالی تربیت و پرورش است.

۱. میزان الحکمة، باب ۱۱۹۸، حدیث ۵۷۵۹.

۲. میزان الحکمة، باب ۱۱۹۷، حدیث ۵۷۴۶.

۲- دعا انسان را به مسائلی که توجه ندارد و از آن غافل است، توجه می‌دهد؛ به عنوان مثال، دعایی که شیعیان پس از نمازهای روزانه در ماه مبارک رمضان می‌خوانند، و می‌گویند:

«اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورِ، اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ، اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عَزِيَانٍ، اللَّهُمَّ أَفْضِ دِينَ كُلِّ مَدِينٍ، اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوبٍ، اللَّهُمَّ رُدِّ كُلَّ غَرِيبٍ، اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ، اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ، اللَّهُمَّ سُدِّ فُقْرَنَا بِعِنَاكَ، اللَّهُمَّ غَيِّرْ سَوْءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ، اللَّهُمَّ أَفْضِ عَنَّا الدَّيْنَ، وَ أَعْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

انسان را به یاد بسیاری از اموری که در طول سال از آن غافل بوده، می‌اندازد. به انسان یادآوری می‌کند که: باید به فکر آنها که از دنیا رفته‌اند، و دستشان کوتاه است، بود.

باید برای رفع فقر و تنگدستی نیازمندان چاره‌ای اندیشید.

باید شکم گرسنه گرسنگان را سیر کرد.

باید کسانی را که قادر به تهیه پوشاک مناسب نیستند، یاری نمود.

باید برای پرداخت بدهی بدهکاران ناتوان از پرداخت، قدمی برداشت.

باید غم و اندوه انسانهای غم‌زده را زدود (نه این که غمی بر غمهای آنها افزود)!

باید به مسافران در راه مانده و دور از وطن کمک کرد.

باید برای آزادی اسیران، که گذشت زمان آنها را به فراموشی می‌سپارد، اقدامهای

عملی نمود.

باید برای اصلاح مفاسد جامعه اقدام کرد (وگرنه به خانواده‌ها هم سرایت می‌کند).

باید برای شفای بیماران اسلام دست به دعا شد.

حتی گاهی انسان بر اثر کثرت کار از حال خودش هم غافل می‌شود؛ و لهذا این دعا

انسان را به یاد خودش هم می‌آورد و به او تذکر می‌دهد که برای مشکلات روحی و

جسمی، مادی و معنوی خودت مخصوصاً در زمانهای با ارزشی چون ماه مبارک رمضان، چاره‌ای بیندیش و پرده‌های غفلت را کنار بزن. و از کسی کمک بخواه که بر انجام هر کاری قادر و تواناست. بنابراین، سرّ دیگر اهمّیت فوق‌العاده دعا، رهانیدن انسان از غفلت است.

۳- یکی از شرایط قبولی و استجابت دعا، کار و تلاش و فعّالیّت است، و دعا هرگز چراغ سبز به تنبلی و بیکاری و رکود نیست؛ بنابراین، دعا کننده‌ای که به فرهنگ دعا آشناست می‌داند که برای استجابت دعا باید نهایت تلاش خویش را بنماید، تا نتیجه بگیرد. بدین جهت، دعا انسان را وادار به تلاش و کوشش می‌کند، و او را از رکود و سستی خارج می‌سازد. با توجّه به این مطلب، کسی که از خداوند، خانواده‌ای خوب، همسری شایسته، و فرزندی نمونه، طلب می‌کند، باید تمام توان خود را در راه تحقّق اهداف عالی فوق به کار گیرد، و آنچه خارج از قدرت اوست، از خداوند متعال طلب کند.

اسلام و تربیت فرزندان

اسلام برای تربیت فرزندان، در ابعاد مختلف آن، دستوراتی دارد که در هیچ مکتب تربیتی دیده نمی‌شود؛ مثلاً، در مورد زمان شروع تربیت، مکتبهای دیگر معمولاً آغاز آن را سنّ پنج سالگی می‌دانند و از این زمان شروع به تربیت کودک می‌کنند، ولی اسلام از ابتدای تولّد نوزاد، بلکه قبل از تولّد و زمانی که در شکم مادر، در عالم جنین به سر می‌برد، حتّی قبل از انعقاد نطفه، دستورات ظریفی برای سعادت فرزند آینده به پدر و مادر می‌دهد! و اگر تعجّب نکنید حتّی قبل از ازدواج دو جوان، معیارهایی برای انتخاب یک پدر یا مادر خوب ارائه می‌دهد، تا اولین گامهای تربیتی فرزند آینده صحیح برداشته شود!

بدین جهت، سفارش شده که همسرانتان را از خانواده‌ای صالح و شایسته و پاک

انتخاب کنید تا فرزندانی صالح و پاک برای شما بیاورند.^۱ و در دوران حاملگی مراقب نوع غذایی که تناول می‌کنند باشید، از غذاهای حرام و حتی مشکوک و شبهه‌ناک بپرهیزید که آثار نامطلوبی بر جنین می‌گذارد.^۲

آداب ولادت نوزاد، که هر کدام در جای خود زیبا و جذاب است، هر یک شاهدی بر مدّعی ماست.

روایات اسلامی، حقوقی را برای نوزاد در نظر گرفته، و آن را بر پدر و مادر لازم شمرده است؛ به برخی از آنها توجه کنید:

الف - نام خوب: اسم بر اثر تکرار اثر تلقینی خاصی بر کودک می‌گذارد. دختری که نامش «زهرا» است، و روزانه این نام بارها به گوش او می‌خورد، و دیگران او را با این نام صدا می‌کنند، پیوند خاصی بین خود و صاحب اصلی این نام احساس می‌کند، و خود را در سایه او می‌بیند، همانگونه که اگر برای دختری نام زشت و زننده‌ای انتخاب شود، و همواره آن نام در گوش او طنین‌انداز گردد، بدون شک بی‌تأثیر نخواهد بود. بدین جهت، انتخاب نام خوب و مناسب، یکی از حقوقی است که فرزند بر گردن والدین خود دارد. و بر پدران و مادران است که در انتخاب نام شایسته برای فرزندان دلبند خود، نهایت دقت را داشته باشند.

ب - «تعلیم قرآن»: آشنائی با کتاب آسمانی قرآن، و کلام پروردگار، بر هر مسلمانی لازم است. و چه خوب و بجاست که این کار از دوران طفولیت آغاز گردد، و تا آخرین لحظات زندگی ادامه یابد، تا با گوشت و پوست و خون انسان آمیخته گردد. بدون شک چنین انسانی گرفتار هوای نفس و وسوسه‌های شیطان و انحراف و لغزش نمی‌گردد. و این در حقیقت نوعی بیمه روح انسان محسوب می‌گردد.

۱. روایات متعددی در این زمینه در کتاب وسائل الشّیعه، جلد ۱۴، صفحه ۲۹، و کتاب مستدرک الوسائل، جلد ۱۴، صفحه ۱۷۴ نقل شده است.

۲. حلیة المتقین، صفحات ۴۴ و ۴۵.

ج - «تعلیم تیراندازی و شنا»: اسلام فقط به جنبه روحی انسان توجه نمی‌کند، بلکه مسائل تربیتی را در هر دو بُعد روح و جسم انسان پیاده می‌کند؛ بدین جهت، همانگونه که تعلیم قرآن را برای تربیت فرزند لازم می‌شمارد، فراگیری تیراندازی و شنا را هم سفارش می‌کند، تا فرزند شجاع و آماده برای مقابله با مشکلات اجتناب‌ناپذیر زندگی بار آید.

روایات متعددی پیرامون محورهای سه‌گانه فوق و دیگر حقوق فرزند وجود دارد، که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم!

۱- پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خَصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ، وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ^۱

فرزندانتان را با این سه خصلت تربیت کنید: محبت و عشق به پیامبرتان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علاقه و دوستی با اهل بیت پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَام - تعلیم و فراگیری قرآن مجید.

سعی کنید در روزهای تولد معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام شیرینی - هر چند مختصری - به آنها بدهید و یادآوری کنید که این شیرینی به مناسبت تولد کدام یک از معصومین است تا عشق به آن معصوم با شیرینی مذکور تلفیق شود و در قلبش جای گیرد. شخصی این کار را در ایام تولد آن بزرگان به طور مداوم انجام می‌داد؛ در یکی از سالها روز سوم شعبان، سالروز میلاد سرور و سالار آزادگان، مقداری شیرینی خرید و وارد منزل شد، به تمام اهل خانه یادآور شد که میلاد امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام است و به همین مناسبت به آنها شیرینی داد. هنگامی که همه یک بار شیرینی خوردند، بچه کوچک خانواده خطاب به پدر گفت: پدر! می‌شود یکی دیگر از آن امام حسین‌ها را بدهی، بخورم؟ امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام هرگز از ذهن و خاطره این بچه پاک نمی‌شود.

۲- یکی از معصومین فرمودند:

مَا وَرَّثَ وَالِدٌ وَكَدًّا أَجَلٌ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ^۱

هیچ میراثی برای فرزندان برتر و گرانیهاتر از ادب نیکو نیست.

برخی از مردم تصوّر می‌کنند که با تهیه خانه و منزل و ماشین سواری و سرمایه و جهیزیّه و مخارج عروسی و مانند آن، بهترین خدمت را به فرزندان خود کرده‌اند، در حالی که مهمترین میراث، طبق روایت فوق، تربیت صحیح و ادب شایسته و نیکوست؛ زیرا اگر فرزندی تمام امکانات مادی مذکور را داشته باشد، ولی تربیت صحیح نداشته باشد، بزودی به انواع رذائل اخلاقی آلوده می‌گردد (و به عنوان مثال اگر آلوده به موادّ مخدر گردد، نه تنها ظرف چند سال تمام مال الارث خویش را دود می‌کند، بلکه) باعث آبروریزی والدین خویش می‌گردد، و نفرین و لعنت دیگران را نثار روح پدر و مادر خویش می‌کند!

خانه، مدرسه، اجتماع

فرزندان در سه محیط تربیت می‌شوند؛ باید در هر سه مکان مراقب آنها بود.

۱- دامان مادر و آغوش پدر، و به تعبیر دیگر محیط خانواده.

۲- مدرسه، که در آن به فراگیری علم و دانش می‌پردازند.

۳- اجتماع و محیط جامعه.

فرزندان ما اگر در محیط اوّل و دوم با ابزار و وسائل آموزش محدودی سر و کار داشته باشند، در محیط سوم با لوازم گسترده تعلیماتی و تربیتی سر و کار دارند که ممکن است به رشد آنها کمک نماید، یا در جهت سقوط آنها نقش ایفا کند! صحنه‌های

۱. التّبیان، جلد ۴، صفحه ۵۱۴. روایت فوق به شکل زیر در کنز العمال، جلد ۱۶، صفحه ۴۵، به شماره

۴۵۴۱ از پیامبر ﷺ نیز نقل شده است. توجّه کنید: «مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَكَدَّهُ أَفْضَلُ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ»

آلوده کوچه و خیابان، صفحات فساد برانگیز برخی از مجلات و روزنامه‌ها، داستانهای عشقی، رمانهای شهوانی، مجالس گناه و آلوده به رقص و موسیقی حرام و مانند آن، دوستان ناباب و نامناسب، الگوهای کاذب و فریبنده موجود در جامعه، که بعضاً بر مبنای مسائل اقتصادی سیاسی معرفتی می‌شوند، همه و همه خطراتی است که فرزندان ما و شما را تهدید می‌کند. آنان در صورتی راه کمال و سعادت را خواهند پیمود، و در آسمان خوشبختی پرواز خواهند کرد، و در دریای وسیع و گسترده پاکیزه و خوبیها شناور خواهند شد، که هر سه مدرسه (محیط) آنها سالم باشد. بنابراین، هر یک از مدارس سه گانه فوق مشکلی پیدا کند، بدون شک فرزندان ما به همان مقدار از قافله سعادت عقب می‌مانند. به همین جهت، اگر یکی، یا دو تا، از این مدارس تعطیل شود، یا نقش خود را بخوبی ایفاء نکند، یا خدایی ناکرده تأثیر معکوس و منفی بگذارد، و وظیفه مدرسه دیگر برای جبران کاستی‌های آن دو مدرسه مضاعف می‌شود، و باید بار آنها را بر دوش بکشد.

ضمناً بدیهی به نظر می‌رسد که نقش خانواده از همه آنها بیشتر است. و لهذا در دین مقدس اسلام، مخاطب اصلی در تربیت فرزندان، پدران و مادران هستند. و مردم هم هنگامی که با انسانی صالح و تربیت شده و مفید به حال جامعه، رو به رو می‌شوند، در مقام سپاسگزاری و تشکر و قدردانی، به پدر و مادر او دعا می‌کنند. و اگر خدای ناکرده، با شخصی ناصالح و فاسد - که آسایش خود و جامعه را سلب می‌کند - برخورد کنند، بر پدر و مادرش لعن و نفرین می‌فرستند و آنها را عامل این ناهنجاری می‌دانند. خداوند بزرگ را می‌خوانیم که به ما توفیق اصلاح محیط خانواده و مدرسه و جامعه را عنایت فرماید تا فرزندان صالح و پرهیزکار و خدوم به جامعه عرضه کنیم، و آنها طلب رحمت و مغفرت مردم را برایمان به ارمغان آورند! «آمین یا رب العالمین»

۱۳

امامت بر متّین

عبدالرحمن و بندگان خاص خداوند آن قدر در مسیر خودسازی و تقوا و تهذیب
نفس موفق هستند که از خداوند متعال می خواهند آنها را امام و پیشوای اهل تقوا قرار
دهد: «وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»

نکاتی ظریف و لطیف

در این قسمت از آیه ۷۴ سوره فرقان، چند نکته مهم دیده می شود:

الف - تقارن دعا و عمل

عبدالرحمن فقط دعا نمی کنند که به صرف آرزو و سخن، امید امام المتّین شدن را
داشته باشند. چرا که به قول شاعر:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
بلکه علاوه بر دعا و استمداد از دریای لطف موج و بی انتهای پروردگار قنادر،
خود نیز در این مسیر گام بر می دارند و نهایت سعی و تلاش خویش را در این راه به

کار می گیرند؛ زیرا دعای به این بزرگی بدون اقدام عملی، به شوخی شبیه تر است، تا جدی! شخص ترسو و بزدلی که هیچ اقدامی برای بدست آوردن شجاعت نکرده، هرگز به خود اجازه نمی دهد که تقاضای فرماندهی ارتش یک کشور را داشته باشد!

انسان فاسق بی تقوایی که قدمی در راه اصلاح خویشتن برنداشته، هرگز سودای امام‌المتّقین بودن را در سر نمی پروراند! بنابراین، در هر موردی که تقاضایی از خداوند متعال می کنیم و خواسته‌ای از آن قادر مطلق داریم، باید به دنبال دعا و مناجات و نیایش، نهایت تلاش و کوشش و توان خود را نیز صرف تحقّق آن بنمائیم، و نسبت به آنچه خارج از توان ماست، چشم به لطف و امدادهای او داشته باشیم. با توجّه به این مطلب، دعا نه تنها عامل رکود نخواهد بود، بلکه انگیزه‌ای قوی برای حرکت و تلاش است.

ب - «امام‌المتّقین» افتخاری بزرگ!

هر چند پیشوایی یک جمعیت - با قطع نظر از اعتقادات و برجستگیهای آنان - نشانگر قابلیت‌های در خور ستایش در آن پیشوا و امام است؛ ولی رهبری یک جمعیت و ملت عقب مانده و بی فرهنگ و دور از تعالیم الهی، افتخار محسوب نمی شود؛ بلکه ممکن است ضدّ افتخار به شمار آید؛ زیرا حتماً بین این رهبر و آن انسانهای عقب مانده مشترکاتی وجود داشته که آنها این شخص را به عنوان رهبر و پیشوای خود پذیرفته اند! اما بدون شک پیشوای انسانهای پرهیزکار شدن، و امامت انسانهای صالح و پاک را پذیرفتن، و بدست آوردن رهبری انسانهای برگزیده و شایسته، افتخاری بس بزرگ محسوب می شود. بدین جهت، عبادالرّحمن آن را آرزو می کنند.

ج - رهبری گروهی!

سؤال: با توجّه به این که جمله «و اجعلنا» به صورت جمع ذکر شده، مناسب بود که

کلمه «امام» هم به صورت جمع (ائمه) ذکر می‌شد، در حالی که در آیه شریفه این تناسب رعایت نشده، بلکه اولی به صورت جمع و دومی به شکل مفرد آمده است، علّتش چیست؟

پاسخ: در کتب مفسّران عالیقدر به این سؤال بر خورد نکردیم. ولی شاید منظور این باشد که همه عبادالرّحمٰن یک مطلب را می‌گویند و به سمت هدف واحدی حرکت می‌کنند به گونه‌ای که گویا همه آنها یک روح در تن‌های مختلف هستند. آنها گویا می‌گویند: اگر امام متّقین شدیم همه یک کلام و یک صدا، همچون امام واحد به رهبری خلق می‌پردازیم و متّقین را به سر منزل مقصود رهنمون می‌شویم. بنابراین، ممکن است پیشوایان حقّ و حقیقت متعدّد باشند و در پست‌های مختلف قرار گیرند، اما همه آنها به دنبال یک برنامه و هدف هستند.

د - آیا آرزوی امام المتّقین شدن، بلند پروازی نیست؟

آیا چنین تقاضایی بلند پروازی و خود بزرگ بینی نیست؟

آیا این دعا و آرزو، نوعی ریاست‌طلبی - که در اسلام مذموم است - شمرده نمی‌شود؟

آیا چنین تقاضایی مشروع است؟

آیا این درخواست با مقام تقوا و تواضع می‌سازد؟

این اشکال در داستان حضرت یوسف علیه السلام نیز به ذهن می‌آید، آنجا که حضرت

درخواست می‌کند:

«قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ۗ»؛ مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده!»

سپس در مقام استدلال بر شایستگی‌اش برای احراز این مقام مهم می‌گوید:

«إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ؛ (چرا که) من نگهدارنده و آگاهم»

و برای این کار نیاز به انسانی مدیر و مدبّر و آگاه و امین می‌باشد، که همه این صفات در من جمع است.

آیا آن تقاضای حضرت یوسف علیه السلام و این تعریف و تمجید از خویشتن، خود بزرگ بینی نیست؟

بالاتر از این، داستان خطبه شقشقیّه حضرت علی علیه السلام است: آن حضرت در سر تا سر این خطبه از خود تعریف و تمجید می‌کند؛ مثلاً، در ابتدای خطبه می‌فرماید:

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ
مِنَ الرَّحَا يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّبِيلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ^۱

به خدا سوگند او (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می‌دانست من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیابم (که بدون آن آسیاب نمی‌چرخد). (او می‌دانست) سیلها و چشمه‌های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجود من جاری است، و مرغان (دور پرواز اندیشه‌ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت!

آیا این جملات بلند پروازی و خود بزرگ بینی محسوب نمی‌شود؟
پاسخ: در جواب سؤالات مذکور، و موارد مشابه، باید به این نکته توجه داشت که: «بین خودستایی و خود بزرگ بینی از یک سو، و معرفتی استعدادهای درونی از سوی دیگر، تفاوت روشنی وجود دارد» و توجه به آن، پاسخ تمام سؤالات فوق را روشن می‌کند. مثلاً تاجر جواهرات که می‌خواهد جواهرات خود را در معرض فروش بگذارد، اگر اوصاف و ویژگیهای واقعی جواهراتش را بیان کند، خودستایی نکرده است، بلکه ارزش سرمایه‌اش و قیمت و ویژگیهای آن را بیان نموده تا مردم با آگاهی از آن، از جواهرات وی استفاده کنند. حال اگر شخصی از اشخاص جامعه استعداد و الایی دارد، و آن را به مردم معرفتی کند، تا از آن بهره بگیرند، آیا مرتکب خودستایی و

خود بزرگ بینی شده است!

بنابراین، باید بین خودستایی و خودبزرگ بینی، و معرّفی خویشتن و استعدادهایی که مردم از آن غافلند، تفاوت قائل شد، و این دو را از هم جدا کرد. در عصر و زمان ما مرسوم است که اطّبا بر تابلوی مطبّ خود، یا سربرگ نسخه های خویش، نوع تخصّص، محلّ تحصیل و مدرک تحصیلی خود را می نویسند تا هر بیماری بدانند به چه دکتری مراجعه کند. و هیچ کس این را خودستایی نمی شمرد. حضرت علی علیه السلام و یوسف پیامبر علیه السلام هم باید خود را معرّفی کنند، و استعدادهای ذاتی و درونی خویش را برای مردم بیان دارند، تا مردم از آنها استفاده نمایند. عبادالرّحمن نیز از خداوند تقاضای دست یافتن به چنین استعدادهای با ارزشی را دارند، تا به وسیله آن به مخلوق خدا کمک کنند، و توفیق انجام کارهای بزرگ نصیبشان گردد.

ه - همّت بلند

ارزش انسان به همّت اوست. هر چه همّت انسان والاتر باشد، ارزش او نیز فزونتر می شود. بنابراین، آدمی نباید به کار کم و کوچک قانع باشد، بلکه باید قدمهای بزرگ بردارد.

همّت اگر سلسله جنبان شود مور تواند چو سلیمان شود

آیه شریفه فوق بخوبی به این مطلب اشاره دارد، و نشانگر همّت عالی عبادالرّحمن است.

در روایات اسلامی نیز به این مسأله پرداخته شده، که به برخی از آنها اشاره می شود.

۱- حضرت علی علیه السلام می فرماید:

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ^۱

ارزش انسان به اندازه همّت اوست.

طبق این روایت کسانی که همّتشان پست و پایین است، و به چیزهای کوچک قانع هستند، قدر و ارزششان نیز پایین است؛ ولی آدمهای بلند همّت، انسانهای گران قیمتی هستند.

۲- همان حضرت در روایت دیگری ارزش همّت را چنین تبیین می‌فرماید:

الشَّرْفُ بِالْهِمَمِ الْعَالِيَةِ، لَا بِالرَّمَمِ الْبَالِيَةِ^۱

شرف انسان به همّت عالی اوست، نه به استخوانهای پوسیده اجداد و نیاکانش!

فخر فروشی به نیاکان شرافت انسان را بالا نمی‌برد، و نشانگر شخصیت نیست؛ بلکه شرافت به همّت عالی سنجیده می‌شود.

۳- در حدیث پر معنی دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

مَا رَفَعَ امْرَأً كَهَمَّتِيهِ، وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِيهِ^۲

هیچ چیزی بسان همّت، انسان را بلند مرتبه نمی‌کند، و چیزی همانند شهوت وی را بدبخت و پست نمی‌سازد.

مصدق روشن و واضح این روایت، داستان حضرت یوسف عليه السلام و زلیخاست. یوسف با همّت بالایش به عالیتترین مقامهای مصر دست یافت، و شهوت باعث بدبختی و سقوط و بی‌آبرویی زلیخا گشت.

۴- حضرت علی عليه السلام در چهارمین روایت، همّت را، این گونه به تصویر می‌کشد:

مَنْ شَرُفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ^۳

هر کس همّتش والا باشد، قیمتش نیز بالاست.

نتیجه این که، همّت والا در قرآن مجید و روایات اسلامی مورد توجه ویژه‌ای قرار

۱. میزان الحکمة، باب ۳۹۶۱، حدیث ۲۱۳۱۵.

۲. میزان الحکمة، باب ۳۹۶۲، حدیث ۲۱۳۲۷.

۳. میزان الحکمة، باب ۳۹۶۲، حدیث ۲۱۳۲۶.

گرفته، و ترقّی و پیشرفت، حتّی در امور مادّی، از آن انسانهایی است که صاحب همّتی بلند هستند؛ بدین جهت عبادالرّحمن نیز دارای همّتی بالا و والا بوده و هستند، و لهذا قناعت نمی‌کنند که اشخاص متّقی و پرهیزکاری باشند، بلکه تلاش می‌نمایند، و در کنار نهایت کوشش و تلاش، از خداوند بزرگ نیز می‌خواهند، که امام و پیشوای متّقیین و پرهیزکاران باشند.

جالب این که این صفت و ویژگی عبادالرّحمن، یعنی علو همّت، در هیچ آیه دیگری از آیات قرآن مطرح نشده، و فقط در همین آیه به عنوان یکی از ویژگیهای بندگان خاصّ خداوند آمده است.

از خداوند قادر و متعال می‌خواهیم که به همه ما همّتی بلند و عالی عنایت فرماید، و ما را در مسیر تقوا موفق بدارد تا بتوانیم الگویی برای دیگران باشیم!

صبر و بردباری

خداوند متعال در آیه ۷۵ و ۷۶ سوره فرقان، که مشتمل بر چهاردهمین صفت عبادالرحمن است، چنین می‌فرماید:

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

(آری، آنها (عبادالرحمن) هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیباییشان به آنان پاداش داده می‌شود؛ و در آن، با تحیّت و سلام رو به رو می‌شوند. در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محلّ اقامت خوبی!

شرح و تفسیر

این دو آیه، هر چند به صورت بیان پاداشهای عبادالرحمن، و تصویری از نعمتها و جایگاه آنها در سرای آخرت است، ولی در لابه لای آن به صفت دیگری از صفات ویژه عبادالرحمن پرداخته شده، که با کمی دقت مشخص می‌گردد. آری، عبادالرحمن و آن دسته از بندگان خاصّ خداوند، که صفات چهارده گانه را داشته باشند (که از

توحید و رابطه با خالق هستی شروع می‌شود، و به معاشرت خوب با مردم و شب زنده‌داری و همّت بلند و مواظبت بر خانواده و... منتهی می‌گردد) جزای آنها غرفه‌های بهشتی است؛ یعنی، این پاداش کسانی است که علاوه بر صفات سیزده گانه، لباس صبر و بردباری را نیز بر تن کرده باشند. عبادالرّحمن با دست یافتن به چهاردهمین صفت، و فتح قلّه عبودیّت و بندگی، به مقامی می‌رسند که فرشتگان خداوند به ملاقات آنها می‌آیند، و به آنها تحیّت و سالم می‌گویند!

عبادالرّحمن، آن فاتحان قلّه رفیع عبودیّت و بندگی، به پاس صبر و بردباری و تحملشان، در کاخ‌های بی‌مثال بهشتی سکنی می‌گزینند، و همواره در آنجا خواهند ماند، که آن خانه‌های بهشتی، مقامی عالی و قرارگاه خوب و مطمئنی است.

با توجه به شرح کوتاه بالا، پیرامون دو آیه مورد بحث، اینک به تفسیر بعضی از واژه‌های آن توجه فرمایید:

الف - «غرفه»: این کلمه در اصل یک معنی داشته، ولی بعداً معنای دومی نیز پیدا کرده است. «غرفه» به مشتبی از آب گفته می‌شود؛ انسان هنگامی که کنار نهری قرار می‌گیرد و ظرفی برای نوشیدن آب ندارد، با دو دست یا یک دست، مشتبی از آب برمی‌دارد و می‌نوشد. این، معنی اصلی غرفه است، که در داستان طالوت و جالوت در آیه ۲۴۹ سوره بقره به آن اشاره شده است:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند؛ آنها که (به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر ننوشند، از من هستند. سپس جز عدّه کمی، همگی از آن آب نوشیدند...

همانگونه که ملاحظه کردید، در این آیه شریفه، غرفه در همان معنی اصلی به کار رفته است. ولی به تدریج معنی دیگری برای این کلمه پیدا شد، و به طبقه بالای خانه‌ها نیز اطلاق گشت. یعنی همانطور که به آن مقدار آب که در کف و بالای دست جمع می‌شود، غرفه گفته شده، به اطافهای طبقه بالای ساختمان هم غرفه گفته می‌شود؛ زیرا عرب به کمترین مناسبتی لفظی را در معنی دیگری استعمال می‌کند. جالب این که، کلمه غرفه تنها در دو آیه قرآن مجید آمده است؛ در سوره بقره در معنی اول استعمال شده، و در سوره فرقان در معنی دوم به کار رفته است.^۱

سؤال: چرا از خانه‌های بهشتی تعبیر به غرفه شده است؟

پاسخ: خداوند می‌خواهد اهمیت این پاداش را بیان کند، زیرا در گذشته، بین مردم مشهور بود که طبقات بالای ساختمانها مرغوبتر است.

ب - «بما صبروا»: آن جایگاه آرام و غرفه‌های سراسر نور و معنویت بهشتی، که با استقبال فرشتگان و درود و تحیّت آنها تحویل عبادالرحمن می‌شود، به خاطر صبر و استقامت و بردباری آنان است. این جمله نشان می‌دهد که صفت چهاردهم، صبر و بردباری، از تمام صفات عبادالرحمن بالاتر و باارزشتر است؛ چراکه صبر و بردباری ضمانت اجرایی صفات سیزده گانه قبل است؛ به گونه‌ای که اگر شخصی فاقد این صفت باشد، دست یافتن به اوج قلّه عبودیت و بندگی برایش امکان‌پذیر نخواهد بود. جالب این که این صفت نه تنها در مسیر موفقیت و کامیابی در امور معنوی نقش کلیدی دارد، بلکه در امور مادی و دنیایی نیز نقش ویژه‌ای دارد؛ و بدون آن، رسیدن به اهداف مادی نیز غیر ممکن است.

بدین جهت، کسانی که می‌خواهند در سلک عبادالرحمن قرار گیرند، و در نهایت به سکون و آرامش در آن غرفه‌های بهشتی برسند، باید صبر و بردباری و تحمل

۱. البته هم خانواده‌های این کلمه در آیات دیگر نیز آمده، اما خود کلمه غرفه فقط در همان دو آیه ذکر شده است.

فراوانی داشته باشند. ضمناً از این بحث کوتاه، رمز تأکید فراوان خداوند متعال بر صبر و استقامت - که در ۱۰۰ جای قرآن این کلمه و هم خانواده‌های آن آمده - روشن می‌شود.

ج - تحیت و سلام : سؤال : آیا «تحیت» و «سلام» با هم تفاوت دارند، یا هر دو به یک معنی هستند؟

پاسخ : کسانی که به آسانی از تفسیر آیه شریفه گذشته‌اند، این دو کلمه را مترادف همدیگر دانسته، و همچون «انسان» و «بشر» هر دو را به یک معنی تفسیر نموده‌اند؛ ولی ما معتقدیم کلمات مترادف در قرآن مجید کم استعمال شده، و هر واژه‌ای معنی نو و جدیدی دارد. با توجه به این مطلب، به تفاوت این دو واژه توجه فرمایید:

«تحیت» دعا برای حیات و زندگی است؛ مثلاً، هنگامی که به کسی می‌رسیم و به او می‌گوییم: «زنده باشی» این، نوعی تحیت است. بنابراین، تحیت به معنای دعا برای استمرار زندگی است. ولی ممکن است استمرار زندگی همراه با سلامت باشد، یا بدون آن و توأم با بیماری. اما «سلام» دایره تنگ‌تری نسبت به «تحیت» دارد، و به معنی تقاضای استمرار زندگی توأم با سلامتی است.

نتیجه این که، فرشتگان الهی برای عبادالرحمن و بندگان خاص خداوند، که در سایه صبر و استقامت و بردباری به قلّه صفات چهارده گانه دست یافته، و در غرفه‌های بهشتی سکنی گزیده‌اند، تقاضای استمرار زندگی توأم با سلامتی می‌کنند. خوشا به حال انسانهایی که فرشتگان خداوند دعاگوی آنها هستند.

د - خلود در بهشت : یکی از نگرانیهای انسان در دنیا موقتی بودن و از بین رفتن نعمتهای دنیایی است. پست، مقام، مال، ثروت، موقعیت اجتماعی، ماشین، خانه، آبرو، و مانند این نعمتها، ممکن است در یک لحظه از بین برود.^۱ و تعبیراتی مانند:

۱. همانگونه که زلزله و حشتناک شهرستان بم، در زمستان سال ۱۳۸۲ این مطلب را به اثبات رساند. زلزله‌ای که فقط دوازده ثانیه ادامه داشت، ولی ۷۰٪ آن شهر را نابود کرد، و جان دهها هزار نفر را گرفت.

«خدا نکند»، «چشم شیطان کور»، «گوش شیطان کر»، «هفت قرآن در میان» و مانند آن تعارفهایی بیش نیست. و شاید به همین جهت، در آیات و روایات دل بستن و وابستگی به این نعمتهای زوال یافتنی و ناپایدار، مذمت شده است، علاوه بر این که عقل سلیم نیز آن را شایسته نمی‌داند. اما این نگرانی در مورد نعمتهای بهشتی وجود ندارد. و لهذا خداوند متعال با جمله «خالدین فیها» دوام و بقاء آن غرفه‌های بهشتی را به همراه تحیت و سلام جهت عبادالرحمن و بندگان خاص خود تضمین نموده، تا آنها نگران زوال و انقطاع آن نباشند.

ه - مستقراً و مقاماً: تفاوت این دو کلمه در این است که در «استقرار» دوام و بقاء نهفته نشده، بلکه فقط به معنی قرار گرفتن می‌باشد. ولی در «مقام» علاوه بر استقرار، دوام و بقاء نیز نهفته است. غرفه‌های بهشتی همچون خانه‌های اجاره‌ای محل سکونی و استقرار موقت آنها نیست؛ بلکه برای همیشه در آن مستقر خواهند شد.

اهمیت صبر در معارف دینی

بررسی آیات قرآن، که پیرامون «صبر» بحث می‌کند، نشانگر جایگاه ویژه صبر در معارف اسلامی و اهمیت فوق‌العاده آن در رسیدن به ساحل نجات و رهایی از طوفانها و امواج سهمگین دریای زندگی است؛ به یک نمونه آن توجه کنید:

خداوند متعال در آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره رعد نتیجه و پاداش صبر را چنین بیان

می‌فرماید:

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ *
جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَ
الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ
عُقْبَى الدَّارِ

و آنها که به خاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می‌کنند، و نماز را بر پا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، و با حسنات سیئات را از میان بر می‌دارند؛ پایان نیک سرای دیگر، از آن آنهاست. (همان) باغهای جاویدان بهشتی که وارد آن می‌شوند؛ و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها؛ و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند؛ (و به آنها می‌گویند): سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا(ی جاویدان)!

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید فرشتگان به خاطر صبر و استقامت و بردباری بهشتیان به آنها سلام و درود می‌فرستند، و رمز بهشتی شدن آنها را صبر معرفتی می‌کنند؛ نه جهاد، نه نماز، نه حج، نه روزه، و نه غیر اینها، هر چند همه اینها، اعمال بسیار با ارزش است، ولی هیچکدام بدون صبر حاصل نمی‌شود. بنابراین، بر گه ورود به بهشت، صبر و استقامت و خویشنداری است.

در روایات اسلامی نیز صبر از ابعاد مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته، و جملات بلند و زیبایی پیرامون آن از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است؛ به ذکر یک نمونه قناعت می‌کنیم، که مشتمل نمونه خروار است.

حضرت علی علیه‌السلام در شماره ۸۲ از کلمات قصار نهج البلاغه نسبت به پنج چیز سفارش اکید می‌فرماید، و برای تحصیل آن هر مقدار زحمت و مشقت و تلاش را شایسته می‌داند، که پنجمین آنها صبر است. سپس ترسیمی زیبا و کاملاً محسوس و گویا از صبر ارائه می‌دهد، و نقش مهم آن را اینچنین به تصویر می‌کشد:

فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرُّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ
مَعَهُ وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ

مثل صبر نسبت به ایمان، مثل سر نسبت به تن انسان است. و همانگونه که تن بی سر خیر و برکتی ندارد، ایمان بدون صبر نیز خیری ندارد!

توجه دارید که اگر بسیاری از اعضای بدن از بین برود، یا قطع شود، ادامه زندگی

ممکن است؛ انسانهایی را که یک دست، یا دو دست، یا یک پا و حتی دو پا، یا یک چشم، یا دو چشم، یا یک کلیه، یا یک گوش، یا دو گوش، و مانند آن را نداشته‌اند بارها در اجتماع دیده‌ایم، که به زندگی خود سالهای سال ادامه می‌دهند؛ اما اگر سر کسی را از بدنش جدا کنند، مختصری دست و پا می‌زند که آن را به «حرکت مذبح‌خانه» تعبیر می‌کنند و پس از چند دقیقه زندگی‌اش خاتمه می‌پذیرد؛ زیرا سر، مرکز فرماندهی بدن است، و همه دستورات از آنجا صادر می‌شود.

صبر نیز نسبت به جسم ایمان، موقعیت سر را دارد، که بدون آن ادامه حیات ایمان امکان‌پذیر نیست، اما ادامه حیات ایمان با فقدان سایر اعمال و صفات اخلاقی، هر چند بطور ناقص، ممکن است.

آیا تصویری بهتر، گویاتر، و واقعی‌تر از آنچه در حدیث فوق آمده، سراغ دارید!

حقیقت صبر و استقامت

برخی از مردم تصور نادرستی از «صبر» دارند، و آن را به «نشستن و دست روی دست گذاشتن» و «رها کردن فعالیت و تلاش» تفسیر می‌کنند، همانگونه که برخی تصویر نادرست دیگری از آن ارائه داده، و آن را به «تسلیم شدن در مقابل هر ظلم و ستمی» معنی کرده‌اند!

اما صبوری که جایگاه خاص و ویژه آن در بحث قبل گذشت، هیچ یک از این تفسیرها را بر نمی‌تابد. شاهد این مطلب آیه شریفه ۲۵۰ سوره بقره است:

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا
وَ اَنْصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ

و هنگامی که (طالبوت و یاران با استقامتش) در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا! پیمانۀ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان!

همانگونه که ملاحظه می‌کنید صبر در این آیه شریفه، نه به معنی خانه‌نشینی و رها کردن تلاش و فعالیت است، و نه به معنی پذیرش ظلم و ستم؛ بلکه بر عکس، طالوت و همراهانش از خداوند صبر و استقامت طلب می‌کنند، تا در سایه تلاش و فعالیت و نبرد با خصم و مبارزه با ظلم و ستم، بر دشمن پیروز شوند، و ظلم و ستم آنها را قطع نمایند.

البته صبر انواع و اقسامی دارد که آنچه در آیه شریفه به آن اشاره شد، یک نوع آن است؛ صبر در مقابل معصیت، صبر در مقابل طاعت و عبادت، صبر در مقابل شهوات، صبر در مقابل اموال حرام، صبر در مقابل پست و مقام، صبر در مقابل وسوسه‌های شیطان، صبر در مقابل هوای نفس و مانند آن از جمله انواع صبر است.^۱ اگر صبر و استقامت نباشد ممکن است تمام زحمات و تلاشهای انسان بر باد رود و آنچه در طول زندگی با زحمت و مشقت به دست آورده، همه را از دست بدهد.

پروردگارا! صبر و استقامت و پایداری و شکیبایی و خویشتنداری ما را روز به روز زیادتر کن، و ما را در صف صابران حقیقی و واقعی قرار ده، و اجر و پاداش شکیبایان را به ما عنایت فرما، تا در سایه آن خشنودیت را جلب کنیم، و به بهشت در آییم، و در غرفه‌های آن جای گیریم!

پایان

۱. مشروح مباحث مربوط به صبر و استقامت، در کتاب «اخلاق در قرآن»، جلد دوم، صفحه ۴۲۷ تا ۴۶۵، و نیز کتاب «سیمای صابران در قرآن» آمده است.

فهرست‌ها

۱. فهرست آیات
۲. فهرست روایات
۳. فهرست اشعار
۴. فهرست منابع

فهرست آیات

ردیف	قسمتی از آیه	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه
۱	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	الفاتحه	۱	۲۲
۲	إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ	//	۵	۱۵۳
۳	وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي...	بقره	۳۰	۱۷۸
۴	إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ	//	۳۴	۵۸
۵	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ	//	۱۷۸	۳۷
۶	وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ	//	۱۷۹	۳۷
۷	وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَ يَكُونَ الَّذِينَ...	//	۱۹۳	۴۸
۸	فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا...	//	۱۹۴	۴۵
۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ...	//	۲۰۸	۲۶
۱۰	قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينِ وَالْأَقْرَبِينَ...	//	۲۱۵	۱۳۸
۱۱	قُلِ الْعَفْوَ...	//	۲۱۹	۸۶
۱۲	فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ...	//	۲۴۹	۲۴۸
۱۳	وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا...	//	۲۵۰	۲۵۳
۱۴	مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...	//	۲۶۱	۱۴۱

ردیف	قسمتی از آیه	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه
۱۵	قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ...	بقره	۲۶۳	۱۴۰
۱۶	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ...	//	۲۶۴	۱۳۹
۱۷	قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ	آل عمران	۲۶	۱۵۸
۱۸	قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...	//	۳۱	۲۷
۱۹	أَنْبِيَّ أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيِّبِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ	//	۴۹	۱۷۷
۲۰	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...	//	۹۲	۱۳۷
۲۱	وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ...	//	۱۳۳	۱۲۴
۲۲	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ...	//	۱۵۹	۲۵
۲۳	وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...	//	۱۶۹	۲۲۳
۲۴	إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ...	نساء	۹۰	۱۷۲
۲۵	وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَتَعَمَدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ...	//	۹۳	۱۸۱
۲۶	إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ...	//	۱۱۶	۱۵۵
۲۷	مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ	مائده	۳۲	۱۸۰
۲۸	مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...	//	۷۲	۱۵۵
۲۹	إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي...	//	۱۱۰	۱۷۸
۳۰	مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا وَ...	انعام	۱۶۰	۱۰۹ و ۲۰۰
۳۱	قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ...	اعراف	۱۲	۵۹
۳۲	أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ	//	۱۴	۶۰
۳۳	قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي...	//	۷۶	۶۲
۳۴	وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا...	//	۹۴	۵۲
۳۵	وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا...	//	۱۳۲	۶۵
۳۶	فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ	//	۱۳۳	۶۶

ردیف	قسمتی از آیه	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه
۳۷	حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ...	اعراف	۱۹۹	۸۵
۳۸	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ... وَرِزْقُ كَرِيمٍ	انفال	۴ تا ۲	۱۳۶
۳۹	وَأَعِدُّوا لَهُمْ... هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ	//	۶۰ و ۶۱	۴۴
۴۰	لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...	//	۶۳	۲۵
۴۱	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ	//	۲۴	۲۲۴
۴۲	إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ...	توبه	۴	۴۸
۴۳	أَلَا تَتَّقُونَ قَوْمًا نَكَّتُوا آيْمَانَهُمْ...	//	۱۳	۴۷
۴۴	اسْتَعِزُّوا لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغِيثُوا لَهُمْ	//	۸۰	۱۲۰
۴۵	ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ	يونس	۷۵	۶۵
۴۶	وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي...	هود	۷	۶۲
۴۷	لَنْ يَوْمَ مِنْ قَوْمِكِ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ...	//	۳۶	۹۰
۴۸	يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...	//	۷۶	۲۴
۴۹	مَا نَفَقْتُمْ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ...	//	۹۱	۶۲
۵۰	مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ... مِنَ الْكَذِبِيِّينَ	يوسف	۲۵ و ۲۶	۱۹۸
۵۱	وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ... مِنَ الْخَاطِئِينَ	//	۲۷ تا ۲۹	۱۹۹
۵۲	قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ	//	۵۵	۲۴۱
۵۳	وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ	//	۱۰۶	۱۶۲
۵۴	وَالَّذِينَ صَبَرُوا... فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ	رعد	۲۲ تا ۲۴	۲۵۱
۵۵	وَسَحَّرَ لَكُمْ... وَالنَّهَارَ	ابراهيم	۳۲ و ۳۳	۱۷۵
۵۶	قَالَ لِمَ أَكُنْ لِسَجْدٍ لَيْسَ...	حجر	۳۳	۵۹
۵۷	إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ	//	۴۲	۱۷
۵۸	لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ	//	۴۴	۱۱۹

شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	قسمتی از آیه	ردیف
۱۲۹	۵۰	نحل	يَخَافُونَ رَبَّهُمْ	۵۹
۱۳۶	۹۶	//	مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ	۶۰
۱۴۳	۲۷ و ۲۶	اسراء	وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ... لِرَبِّهِ كَفُورًا	۶۱
۱۴۴	۲۸ و ۲۷	//	وَ اِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ... فَتَقَعَدْ مَلُومًا مَحْسُورًا	۶۲
۵۷	۳۷	//	وَ لَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا	۶۳
۹۶	۷۹	//	وَ مِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ	۶۴
۳۹	۱۶	كهف	وَ إِذْ أَعْتَرْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ...	۶۵
۹۳	۸۷	انبیاء	وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا...	۶۶
۱۵۵	۳۱	حج	وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ	۶۷
۲۱۳	۳	مؤمنون	وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ	۶۸
۱۷۴	۱۴	//	تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ	۶۹
۲۳	۹۶	//	إِذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...	۷۰
۱۹۲	۳	نور	أَلْزَانِي لَا يَنْكِحِ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ...	۷۱
۱۸۹	۳۰	//	قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُنْبُسَارِهِمْ...	۷۲
۱۸۸	۳۱	//	وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أُنْبُسَارِهِنَّ	۷۳
۱۸۹	۳۲	//	وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ	۷۴
۱۹۰	۵۸	//	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَتْ أَدْنُكُمْ الَّذِينَ	۷۵
۸۳ و ۵۵	۶۳	فرقان	وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ...	۷۶
۹۵	۶۴	//	وَ الَّذِينَ يَبْسُتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَامًا	۷۷
۱۰۷ و ۱۰۵	۶۵	//	وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ...	۷۸
۱۰۵	۶۶	//	إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا	۷۹
۱۳۳	۶۷	//	وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا...	۸۰

شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	قسمتی از آیه	ردیف
۱۷۱ و ۱۴۹	۶۸	فرقان	وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا...	۸۱
۲۰۶ و ۱۵۰	۷۰ و ۶۹	//	يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ... إِلَّا مَنْ تَابَ	۸۲
۱۵۲	۷۱	//	وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا	۸۳
۲۱۳، ۲۰۹، ۸۷	۷۲	//	وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ...	۸۴
۲۲۱	۷۳	//	وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ...	۸۵
۲۲۹	۷۴	//	وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا...	۸۶
۲۴۷	۷۶ و ۷۵	//	أَوْ لَسِيكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ... مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا	۸۷
۲۳۱	۷۷	//	قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ	۸۸
۱۶۰	۸۹	شعراء	إِلَّا مَنْ أتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ	۸۹
۲۲۴	۸۰ و ۸۱	نمل	إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى... فَهُمْ مُسْلِمُونَ	۹۰
۲۱۴	۵۵	قصص	وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ...	۹۱
۸۹	۱۴	عنكبوت	فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا	۹۲
۱۶۳	۴۱	//	مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ...	۹۳
۱۲۴	۵۴	//	وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ	۹۴
۲۶	۲۱	روم	وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...	۹۵
۱۷۷	۲۴	روم	فِيحْيِي بِهِ الْأَرْضَ	۹۶
۱۵۶	۱۳	لقمان	وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ...	۹۷
۵۷	۱۸	//	وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا	۹۸
۱۷۵	۲۰	//	أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ	۹۹
۱۲۰	۲۷	//	وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ...	۱۰۰
۹۸	۱۷ و ۱۶	سجده	تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ... بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ	۱۰۱
۷۲	۶۸	ياسين	وَ مَنْ نَعَّمْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ...	۱۰۲

شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	ردیف قسمتی از آیه
۹۲	۱۳۹ تا ۱۴۱	صافات	۱۰۳ وَ إِنَّ يُونُسَ ... مِنَ الْمُدْحَضِينَ
۹۳	۱۴۲ تا ۱۴۴	//	۱۰۴ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ ... إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ
۱۱۸	۷۱	زمر	۱۰۵ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا
۱۲۱	۷۳	//	۱۰۶ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
۱۳۴	۳۸	شوری	۱۰۷ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ...
۲۳	۱۴	جاثیه	۱۰۸ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا ...
۵۰	۹	حجرات	۱۰۹ وَ إِنَّ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا ...
۱۲۸	۳۷	ناریات	۱۱۰ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
۱۲۸	۴۶	رحمان	۱۱۱ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ...
۲۲	۶۰	//	۱۱۲ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ
۲۱۴	۲۵	واقعه	۱۱۳ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَاوًا وَلَا نَفْثًا
۴۰	۱۷	حدید	۱۱۴ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
۱۳۵	۷	//	۱۱۵ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ...
۱۷۲	۸	ممتحنه	۱۱۶ لَا يَنْهَاجُهُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ ...
۲۰۲	۸	تحريم	۱۱۷ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا
۹۰	۵ تا ۸	نوح	۱۱۸ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ ... دَعْوَتَهُمْ جِهَارًا
۹۰	۲۶ و ۲۷	//	۱۱۹ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ ... فَاجْرَأْ كَفَّارًا
۱۲۸	۷	انسان	۱۲۰ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا
۱۲۹	۴۰	نازعات	۱۲۱ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ...
۱۷	۲۷ تا ۲۹	فجر	۱۲۲ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ... فِي عِبَادِي ...
۱۸	۳۰	//	۱۲۳ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي
۱۱۶	۶ و ۷	همزه	۱۲۴ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ... عَلَى الْأَفْئِدَةِ

فهرست روایات به ترتیب معصومین علیهم السلام

ردیف	قسمتی از متن	نام معصوم	شماره صفحه
۱	أَنفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ	حضرت محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۱۱
۲	مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ اجْرٍ	//	۱۲
۳	سَيَرُوا بِسْمِ اللَّهِ...	//	۲۹
۴	يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ...	//	۳۲
۵	اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورِ	//	۲۳ و ۲۳۳
۶	إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءَ	//	۳۵
۷	الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ	//	۳۵
۸	إِقَامَةٌ حَيْدٍ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ...	//	۳۹
۹	إِيَّاكُمْ وَالْكَبِيرَ، فَإِنَّ...	//	۶۳
۱۰	الْخَمْرُ أُمَّ الْخَبَائِثِ	//	۷۰
۱۱	أَبْخَلُ النَّاسِ...	//	۷۷
۱۲	أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مَدَارَاةً...	//	۸۷
۱۳	إِنَّا أَمْرُنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَدَارَاةٍ...	//	۸۸

ردیف	قسمتی از متن	نام معصوم	شماره صفحه
۱۴	مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ	حضرت محمد ﷺ	۸۸
۱۵	لَقَدْ سَأَلْتِ عَنْ عَظِيمٍ وَإِنَّهُ...	//	۹۹
۱۶	عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ...	//	۱۰۱
۱۷	مَثَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْجَنِينِ...	//	۱۱۵
۱۸	أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ	//	۱۱۶
۱۹	الْجَنَّةُ لَهَا ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ...	//	۱۲۲
۲۰	مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...	//	۱۲۳
۲۱	إِنَّ لِحَبَّتِمْ بَابًا لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا...	//	۱۲۵
۲۲	إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُدْعَى الرَّيَّانَ...	//	۱۲۶
۲۳	إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمَعْرُوفِ	//	۱۲۶
۲۴	أَمَّا بَابُ الصَّبْرِ...	//	۱۲۶
۲۵	وَأَمَّا بَابُ الشُّكْرِ...	//	۱۲۶
۲۶	إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ	//	۱۲۷
۲۷	مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا...	//	۱۵۰
۲۸	قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَنْفِلُوا	//	۱۵۲
۲۹	مَنْ أَضْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ...	//	۱۶۳
۳۰	لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ بَنِي آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّنَانِ...	//	۱۹۱
۳۱	فِي الزَّنَانِ سِتُّ خِصَالٍ...	//	۱۹۴
۳۲	يُوتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...	//	۲۰۶
۳۳	فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ	//	۲۳۲
۳۴	أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ...	//	۲۳۶

شماره صفحه	نام معصوم	قسمتی از متن	ردیف
۲۳۷	حضرت محمد ﷺ	مَا وَرَثَ وَالِدٌ وَكَدَّ أَجْلٌ مِنْ أَدَبٍ حَسَنِ	۳۵
۲۳۷	//	مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَكَدَّهُ أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنِ	۳۶
۳۵	حضرت علیؑ	يَا بَنِي عَنَيْدِ الْمُطَّلِبِ لَا الْفَيْئَكُمُ تَخُوضُونَ...	۳۷
۵۶	//	مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي ...	۳۸
۶۰	//	فَعَدُّوا لِلَّهِ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ ...	۳۹
۶۱	//	أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَعَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبِيرِهِ ...	۴۰
۶۳	//	إِيَّاكَ وَالْكَبِيرِ، فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ	۴۱
۷۰	//	لَيْسَ لِمُتَكَبِّرٍ صَدِيقٌ	۴۲
۷۰	//	أَلْكَبِيرُ دَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ ...	۴۳
۷۱	//	مُسْكِينُ ابْنِ آدَمَ! مَكْتُومُ الْأَجْلِ ...	۴۴
۷۷	//	أَنْ يَبْدَأَ بِالسَّلَامِ مِنْ لَقِيهِ	۴۵
۷۷	//	وَيَرْضَى بِالذُّونِ مِنْ شَرَفِ الْمَجْلِسِ	۴۶
۷۸	//	وَيَكْرَهُ الرِّيَاءَ وَالسُّمْعَةَ	۴۷
۸۶	//	لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفْرِطاً	۴۸
۸۸	//	إِنَّ بُدُو الْقِتَالِ اللَّطَامِ	۴۹
۱۰۸	//	خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيّاً عَنْ طَاعَتِهِمْ	۵۰
۱۱۶	//	وَمِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمَ يَسْمَعُونَ ...	۵۱
۱۱۷	//	إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رُحَى تَطْحَنُ ...	۵۲
۱۲۵	//	فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ	۵۳
۱۲۷	//	دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَخْشُوفَةٌ وَبِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ	۵۴
۱۴۷	//	وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ ...	۵۵

شماره صفحه	نام معصوم	قسمتی از متن	ردیف
١٦٠	حضرت علی <small>علیه السلام</small>	لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ	٥٦
١٦٦	//	وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيِّتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ...	٥٧
١٦٧	//	أَصِلَةٌ أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ، فَذَلِكِ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا	٥٨
١٦٧	//	أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخُدَّ عَنِّي؟	٥٩
١٧٩	//	لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ	٦٠
١٨٣	//	قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ <small>علیه السلام</small> ، فِي رَجُلٍ ضَرَبَ...	٦١
٢٠٥	//	وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ	٦٢
٢١٥	//	لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ...	٦٣
٢١٩	//	نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ	٦٤
٢٢٥	//	هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ...	٦٥
٢٣٢	//	أَلْدُعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ	٦٦
٢٤٢	//	أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ...	٦٧
٢٤٣	//	قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَيَّ قَدْرَ هِمَّتِهِ	٦٨
٢٤٤	//	أَلشَّرْفُ بِالْهَمَمِ الْعَالِيَةِ، لَا بِالرِّمَمِ الْبَالِيَةِ	٦٩
٢٤٤	//	مَا رَفَعَ امْرَأَةً كِهَمَّتِيهِ، وَ لَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ	٧٠
٢٤٤	//	مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ	٧١
٢٥٢	//	فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ...	٧٢
١٥٨	امام سجاد <small>علیه السلام</small>	حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ	٧٣
٧٤	//	يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ	٧٤
٢٠٢	//	إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ...	٧٥
٢١١	//	أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آفَ مَجَالِسٍ...	٧٦

شماره صفحه	نام معصوم	قسمتی از متن	ردیف
۲۷	امام باقر <small>علیه السلام</small>	أَلَدِّينُ هُوَ أَحَبُّ...	۷۷
۶۳	//	مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنْ الْكِبْرِ...	۷۸
۱۱۱	//	أَيَقْنَتُ أَنْتَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ	۷۹
۱۱۶	//	لَهَاهْدَةٌ وَ غَضَبٌ وَ زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ	۸۰
۱۶۲	//	شِرْكُ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ	۸۱
۲۰۴	//	وَ الْمُتَمِيمِ عَلَى الدَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ ...	۸۲
۲۲۶	//	اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ...	۸۳
۱۶	امام صادق <small>علیه السلام</small>	أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ...	۸۴
۱۹	//	أَلرَّحْمَنِ إِسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ...	۸۵
۲۷	//	هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ! ...	۸۶
۱۰۱	//	أَلصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ	۸۷
۱۰۱	//	وَ يَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ	۸۸
۱۰۱	//	وَ وِلَايَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ	۸۹
۱۳۰	//	مَنْ خَافَ اللَّهَ أَحَافَ اللَّهُ مِنْهُ...	۹۰
۱۴۲	//	فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصَى وَ قَبَضَهَا بِيَدِهِ	۹۱
۱۴۵	//	أَدْنَى الْأَسْرَافِ هِرَاقَةُ فَضْلِ الْإِنْبَاءِ...	۹۲
۱۶۰	//	الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ	۹۳
۱۸۰	//	مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرَقَ...	۹۴
۱۸۹	//	أَلنَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ	۹۵
۱۳	امام كاظم <small>علیه السلام</small>	مَنْ قَرَّئَهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا	۹۶
۴۰	//	لَيْسَ يُخَيِّبُهَا بِالْقَطْرِ، وَ لَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهَ...	۹۷

شماره صفحه	نام معصوم	قسمتی از متن	ردیف
۶۹	امام کاظم <small>علیه السلام</small>	إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ، وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا... //	۹۸
۱۹۶	//	لَا يَصْلُحُ، وَلَا لَبْنُ ابْنَتِهَا الَّتِي وُلِدَتْ مِنَ الزَّوَانِ //	۹۹
۲۱۷	//	وَبِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ //	۱۰۰
۱۰۶	امام رضا <small>علیه السلام</small>	مَنْ تَعَوَّذَ مِنَ النَّارِ وَلَمْ يَشْرِكْ شَهَوَاتٍ... //	۱۰۱
۱۰۶	//	مَنْ أَسْتَعْفَرَ مِنْ ذَنْبٍ وَهُوَ يَعْمَلُهُ... //	۱۰۲
۱۹۹	//	مَنْ أَسْتَنَّ بِسُنَّةِ سَيِّئَةٍ فَعَلَّيْهِ وَزَرَهَا... //	۱۰۳
۷۰	امام عسکری <small>علیه السلام</small>	جُعِلَتْ أَلْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكِذْبُ //	۱۰۴
۱۱۱	صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	أَيَقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ //	۱۰۵

فهرست اشعار

شماره صفحه	متن شعر
۸۶	۱- وَ لَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسُئِبُنِي
۹۱	۲- نه طراوتی نه برگی نه گلی نه میوه دارم
۱۰۸	۳- گر جمله کائنات کافر گردند
۱۱۲	۴- حاجب اگر معامله حشر با علی است
۱۱۲	۵- حاجب اگر معامله حشر با علی است
۱۴۰	۶- لَمْ يَبْقَ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهِمٍ إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجْهِي صُنْتُهُ
۱۴۱	۷- خُذِ الْقَلِيلَ وَ كُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ
۱۷۸	۸- ای معلم زاده از آدم اگر داری نژاد
۱۸۷	۹- يَدٌ بِخَمْسِمِائَةٍ عَسَجِدُ وَ دِيْتٌ
۱۸۸	۱۰- عِزُّ الْأَمَانَةِ أَعْلَاهَا
۱۹۳	۱۱- ذَرَّةٌ ذَرَّةً كَانَدِرُ اِبْنِ اِرْضٍ وَ سَمَاسْتٌ
۱۹۳	۱۲- کبوتر با کبوتر باز با باز
۲۰۲	۱۳- صد بار اگر توبه شکستی باز آی
۲۱۹	۱۴- سرمایه زکف رفت و تجارت ننمودیم
۲۳۹	۱۵- تکیه بر جای بزرگان زد به گزاف
۲۴۳	۱۶- هَمَّتْ اِگَر سلسله جنبان شود
	فَمَضَيْتُ نَمَّةً قُلْتُ لَا يَغْنِيَنِي
	متحیرم که دهقان به چه کار هشت ما را
	بر دامن کبریاش ننشیند گرد
	من ضامنم، هر چه خواهی گناه کن
	شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن
	يَكْفِيكَ مَنظَرُ حَالَتِي عَن مُخْبِرِي أَلَّا يُبَاعَ وَ قَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي
	مَا صُنْتُهُ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تُشْتَرِ
	چون پدر، تعلیم اسما کن، کمال این است و بس
	مَا بَالُهَا قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارٍ وَ أَرْخَسَهَا ذُلُّ الْخِيَانَةِ
	جنس خود را همچو کاه و کهرباست
	کند همجنس با همجنس پرواز
	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی
	جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم
	مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
	مور تواند چو سلیمان شود

فهرست منابع

- ۱- قرآن مجید
- ۲- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن
- ۳- تفسیر نمونه
- ۴- تفسیر برهان
- ۵- تفسیر تبيان
- ۶- تفسیر مجمع البيان
- ۷- تفسیر نور الثقلين
- ۸- سيمای صابران در قرآن
- ۹- نهج البلاغه
- ۱۰- مفاتيح الجنان
- ۱۱- جواهر الكلام
- ۱۲- وسائل الشیعه
- ۱۳- میزان الحکمة
- ۱۴- بحار الأنوار
- ۱۵- سفينة البحار
- ۱۶- كنز العمال
- ۱۷- حلیة المتقين
- ۱۸- اصول کافی
- ۱۹- مستدرک الوسائل
- ۲۰- احقاق الحق
- ۲۱- ملحقات احقاق الحق
- ۲۲- منتهی الآمال
- ۲۳- داستان راستان
- ۲۴- کربلايي کاظم
- ۲۵- سیگار خودکشی تدریجی